سید الشهدا علیه الوف من التحیة والثنا امریست که عقول عقلا در آن متحیر و هر کسی از اهل خرد

در اکتناه آن گم کرده پا از سر است که راکبان دوش نبی با شان محبوبیتی که ذات پاک محبوب خدا یعنی حضرت

سید الانبیا علیه افضل الصلوات من الملک الاعلی داشتند روحی ابیهم معیت دیده بودند و تجشم

ابتلا در خصوص شهادت کشیدند این را چه باید گفت چه معاملات عاشقانه دیگر است و حالات

معشوقانه دیگر شعر گل را چه غم که بر سر تخت تجمل است * هرجا غمیست بر دل مجروح بلبل است

پس سلفاً و خلفاً از علما و فضلا سخنها درین باب گفته و در تحقیق در سلک بیان سفته اند لیکن

سخنی که ره بجائی رساند و حرفیکه دل سامع بآن قانع شود بجز کلام بلاغت نظام قدوة المحدثین

اسوة المفسرین زبدة الاصولیین والفقهاء والمتکلمین مولانا و استاذنا حضرت شاه عبد العزیز

دهلوی تغمده الله بالرحمة والغفران و اسکنه فی اعلی فرادیس الجنان که ذات ملکی صفاتش

بغایت اشتهار در اقطار امصار و دیار مستغنی از تعریف و بی نیاز از توصیف افتاده

قرع صماخ نکرده که در رساله سر الشهادتین پرده از روی این راز سربسته کشوده و این

سر مکتوم را عیان و المعوده اند که کتب متداوله علما ازان عاری و اسفار متطاوله فضلا

ازان خالی ست و رساله مزبوره با کمال بلاغتی که دارد هرچند برای ایضاح مرام و کشف مقصود

تام کافی و وافی ست لیکن چون شاهد تعبیر به حله عبارات عربی جاگزین و تالیفش بعنوان

متون همقرین گشته منفعت عامه و افادت تامه داعی بر تغییر و تفصیلش بزبان فارسی آمد

تا نفعش عام بود و فایده آن تمام شود لهذا فقیر نامه سیاه سلامت الله که بفحوای این شعر شعر

زالجمله نسبتی بتو کافی بود مرا   بلبل همین که قافیهٔ گل شود بس است   روزی چند ملازمت

با افادت جناب شناذ البریه گلهای تدقیق در ریاض تحقیق وا مانده خواست که بذریعه

ترجمه رساله مسطوره باتصال نسبتی که ذره را با آفتاب است پرداز دو بر اکتساب این

سعادت عظمی افتخار برافرازد چنانچه باوجود ضیق فرصت از کثرت مشاغل

در اندک مهلت بانصرام این مهم درساخته در بیشتری از مقامات باضافه روایات

پرداخته و بجاییکه مناسب بوده تفصیل بر روی اجمال کشوده این ترجمه را موسوم

بتحریر الشهادتین نموده انا اشرع فی المقصود متوکلا علی مفیض الخیر والجود

انه ولی التوفیق والهدایة وعلیه التوکل فی البدایة والنهایة قال الاستاذ

العلامة انار الله برهانه وافاض علینا فیضانه اعلم رحمک الله تعالی ان

الکمالات التی افترقت فی الانبیاء علیهم السلام قد اجتمعت فی

نبینا صلی الله علیه وسلم بدان رحمک الله تعالی که کمالاتیکه

متفرق و منتشر بودند در ذوات پیغمبران علیهم السلام همه بتحقیق مجتمع و فراهم شده

در ذات پیغمبر ما علیه الصلوة والثنا وتفصیل این اجمال ارشاد میرود فقد

اعطی الخلافة کما اعطی آدم وداود علیهما السلام واعطی الملک

کما اعطی سلیمان علیه السلام واعطی الحسن کما اعطی یوسف

علیه السلام واعطی الخلة کما اعطی ابراهیم علیه السلام

واعطی

وَاُعْطِیَ الْکَلَامَ کَمَا اُعْطِیَ مُوسٰی عَلَیْہِ السَّلَامُ وَاُعْطِیَ الْعِبَادَۃَ کَمَا اُعْطِیَ یُونُسُ عَلَیْہِ السَّلَامُ وَاُعْطِیَ الشُّکْرَ کَمَا اُعْطِیَ نُوحٌ عَلَیْہِ السَّلَامُ پس تحقیق دادہ شد خلافت ونیابت راچنانکہ دادہ شد آدم و داود علیہما السلام و دادہ شد ملک وسلطنت راچنانکہ دادہ شد سلیمان علیہ السلام دادہ شد حسن وجمال راچنانکہ دادہ شد یوسف علیہ السلام و دادہ شد خلت واتحاد راچنانکہ دادہ شد ابراہیم علیہ السلام و دادہ شد کلام وخطاب راچنانکہ دادہ شد موسی علیہ السلام و دادہ شد عبادت وطاعت راچنانکہ دادہ شد یونس علیہ السلام و دادہ شد شکر راچنانکہ دادہ شد نوح علیہ السلام مخفی ومستتر مباد کہ ہریکے را از انبیاء کرام وصفی ولقبی خاص است کہ باعث امتیاز وموجب اختصاص او از دیگری افتادہ چنانکہ وصف خلافت کہ عبارت از نیابت حق در تبلیغ احکام شرعیہ وترویج امور دینیہ وسیاست امت وتدبیر مملکت وانتظام عالم واصلاح حال بنی آدم ودیگر امور متعلقہ بصلاح معاش ومعاد بندگان خدا است ووصف ملک وسلطنت کہ عبارت از ریاست عامہ وحکومت تامہ است ووصف حسن وجمال کہ عبارت از تناسب اعضا وسباحت خد ورشاقت قد وملاحت رنگ ولطافت بدن وخوبی چشم وبینی ودیگر کیفیات وشیونات محبوبان کہ درقیاس وتخمین عقل

و در آتش نگنجد و در بیان [illegible]ن اندازه وهم و گمان نسنجد و وصف خلت که عبارت از یار
جانی و دوست روحانیست که تعبیرش بیک جان و دو قالب کرده اند و این معنی شانی
از شیونات خلت انسانی است اما نسبت بحضرت حق جل و علا این مرتبه عظمی و عطیه
کبری بجائی رسیده که قابل شرح و بیان نیست چنانکه گفته اند که این معنی بحث
و کیفیت صرف است که تعبیر و عنوانش از لوث تعلق با قوالب الفاظ پاک و صاف
بر آمده و وصف کلام که مبنی از تشریف تکلم با علام است و وصف عبادت
که بظاهر مشعر از اظهار تضرع و عجز و خضوع و خشوع عبد و عظمت و جبروت معبود است
در حقیقت استهلاک هستی عبد در هستی حق است که نقش ما سوای معبود در نظر عابد نماند
بلکه پیش ظهور نور معبود و عابد هم در میان نباشد و وصف شکر که مراد از قضای حق است
بدون صرف اعضا و جوارح و قلب و روح در امریکه مخلوق برای آن شده حاصل نشود
بلکه اگر تعبیرش بقضای شاکر در بقای منعم نمایند اولی و انسب باشد بالجمله وصف
خلافت که موصوف بآن آدم و داؤد بوده اند چنانکه ملقب بخلیفة الله گشته اند و ملک
سلطنت که از اوصاف غالبه حضرت سلیمان است و حسن و جمال که ضرب المثل بآن یوسف حق
شده اند و خلت و اتحاد که مشتهر باتصاف آن ابراهیم خلیل الله گشته اند و کلام که لقب
کلیم الله کاشف از موصوفیت موسی بآنست و عبادت و طاعت که یونس باتصاف آن

مشهور اند و شکر که آن را بانزد نوح کرده اند مجموعهٔ این صفات و کلّیتهٔ این کمالات
ذات معدن حسنات آن سرور کائنات علیه الصلوات والتسلیمات است خوش گفت
آنکه گفت شعر حسن یوسف دم عیسی ید بیضا داری آنچه خوبان همه دارند تو تنها
داری بلکه اگر دیدهٔ بصیرت واشود و نظر بغور و امتحان رود حضرت ختم المرسلین
علیه الصلوة والسلام شریک غالب در جملهٔ اوصاف کمال بر آمده علم قصب السبق
ربانی در میدان برافراشته قدم اعجاز توام را از سائر انبیا فراتر گذاشته اند
نبی بنی آدم و داؤد اگر ملقب بخلیفة الله ساختند نوبت محمد رسول الله پنجگانه بنام
نامی نواختند عفریتی اگر تخت بلقیس بدرگاه سلیمان حاضر نمود حق جل وعلا خطاب سرور
انبیا در مقدمهٔ حضرت زینب زوجناکها فرمود زنان مصر مشاهدهٔ جمال یوسف
اگر دست بجای ترنج بریدند مردان عرب در آئینهٔ کمال مطلق سورت من رآنی فقد
رأی الحق دیدند ابراهیم اگر لباس خلّت پوشید محمد قبای محبوبیت در بر کشید موسی اگر
کلام حق بر طور از دور شنید خیر البشر حق را بر عرش از نزدیک به دیدهٔ سر دید
اگر یونس بن متی است فاذا فرغت فانصب منشور مصطفی است نوح اگر شاکر
مشهور است احمد در صبر و شکر هر دو مشکور المختصر جمالی و کمالی که با پیر انبیا
دادند همان و بهتر از آن بسرور انبیا دادند چنانچه صفات مذکوره که فرادی فرادی

در ذوات حضرات انبیا رنگ ظهور گرفتند اجتماع و ازدواج آنها در یک ذات پاک آن
سرور عالم فخر بنی آدم صلی الله علیه وآله وسلم جلوهٔ دیگر و کمالی آخر پدید آورد لیکن چون
اشتراک دیگران عائق از تفرد و امتیاز کلی و اختصاص جلگی است آنحضرت خاتم
نبوت و رسالت صلی الله علیه وآله وسلم را بخصوص و ممتاز بدیگر اوصاف و کمالات ساختند
تا شاهد افضلیت بی پرده بر منصهٔ ظهور جلوه گر آید و نقش اشرفیت بی شایبهٔ خفا
و اختفا بر نگین شهود نشیند لهذا اضافه میشود وَقَدْ زِيدَتْ لَهُ ﷺ كَمَالَاتٌ

أُخَرُ مِنْ أَنْوَاعِ الْوِلَايَاتِ وَالْمَحْبُوبِيَّةِ الْمُطْلَقَةِ وَالْاِصْطِفَاءِ الْمُطْلَقِ
وَالرُّؤْيَةِ وَالْقُرْبِ الْأَتَمِّ وَالشَّفَاعَةِ الْعُظْمٰى وَالْجِهَادِ مَعَ أَعْدَاءِ
اللّٰهِ إِلٰى غَيْرِ ذٰلِكَ مِنَ الْكَمَالَاتِ كَالْعِلْمِ الْوَسِيعِ وَالْعِرْفَانِ الْأَتَمِّ
وَالْقَضَاءِ وَالْفُتْيَا وَالْاِجْتِهَادِ وَالْاِحْتِسَابِ وَالْقِرَاءَةِ وَغَيْرِهَا

و بتحقیق زیاده کرده شد برای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کمالات دیگر از
اقسام ولایات و تصرفات و محبوبیت مطلقه و برگزیدگی مطلق و دیدار حق و قرب
تمام و شفاعت عظمی و جهاد و محاربه با دشمنان خدا و غیر ازین کمالات کمالات دیگر
هم اضافه شد همچو علم وسیع و عرفان اتم و قضا و فتوی و اجتهاد و احتساب و قرائت
قرآن و غیر آن باید دانست که ولایت عبارت است از تصرف در ثقلین و قرب و منزلت

نزد رب المشرقین و رب المغربین و این نفس قرب عام و قرب تمام است هم با نواع کثیره و
منقسم باهم عدیده است که بیان تفصیل آن بر صفحه دارین و صحیفه کونین هم ثبت نمیتواند شد
وازینجاست که الولایة افضل من النبوة گفته اند یعنی جهت ولایت نبی که عبارت از معامله
راز و نیاز با خدا و قرب تمام با مولی است افضل از جهت نبوت است که مراد از مشغولی
با خلق برای تبلیغ احکام الهی است و محبوبیت مطلقه تعبیر از ان است که جمله اقوال و اعمال
و افعال و احوال در ظاهر و باطن محبوب و مرغوب حق باشد و تمامی امور متعلقه با دین و دنیا
بلکه خود شخص سر تا سر مقصود و مطلوب حضرت مطلق گردد و اصطفای مطلق که نظام نبوت
نتیجه محبوبیت مطلقه است در واقع بمثابه بینه و برهان آنست چه محبوبیت ملازم مقبولیت
است پس مقبول مطلق البته محبوب مطلق باشد فلهذا تقدیم محبوبیت بر اصطفا اختیار
افتاده تا ترتیب وضعی میانه دعوی و دلیل موافق ترتیب طبعی بظهور آید و ملاحظه تقدم
و تاخر فیما بینهما بیچگونه از دست نرود و رویت که عبارت از دیدار حق است تحقیق سنت
که در شب معراج بدین سر دست داده و قرب اتم که کریمه دنی فتدلی فکان قاب
قوسین او ادنی تفسیر آنست هر چند حسب متعارف زیاده بر اتصال و قبضه کمان که هم
پیوسته باشد و اضافه بر تعانق دو کس متعانق که هر یکی هم آغوش با دیگری گردد
قرار داده شد لیکن قرب و اتصالی که مفهوم آن آیه وافی هدایه سبحان الذی

أسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی باشد نسبت بذات منیعی که متنا
از جسم و مکان و لوازم آنست مقامیست که پای عقل و شعور تا آنجا نتوان رسید و شا
مرتبه را بنهار طلاقت و ذلاقت در آغوش بیان نباید کشید جائیکه مثل روح الامین لقب
و منزلتی که دارد بمضمون این شعر شعر اگر یکسر موی برتر پرم فروغ تجلی بسوز
زبان کشاید طایر فهم و اوهام ناسوتیان بل ملکوتیان را چه یارا که آنجا پر پرواز کشاید
و شفاعت عظمی که مقدمه آن نجات از تجلی دخانی که جمله انبیای کرام درین ضغطه بجز
استظلال بحمایت خاتم نبوت مفری ندیده اند و خاتمه آن استخلاص سایر عصات
موحدین از بار جهنم است که رضای شفیع المذنبین منظور و لسوف یعطیک ربک فترضی
بدون آن نگفته اند خود ظاهر است و بر همگنان با هر دجیاد با دشمنان خدا اختصاصی
که احدی از انبیا غیر آنحضرت علیه الصلوة والسلام بنفس نفیس خود بآن مامور نشد و ایز
کمالی است که مشعر از منتهای شجاعت است که کلام معجز نظام انا النبی لا کذب انا ابن
عبد المطلب بجد افیره بران گواه است و علم وسیع که بفحوای علمت علم الاولین والآخرین
گلی ازین گلستان است و ندای فاوحی الی عبده ما اوحی شمیمی ازین بوستان خارج ا
نطاق ناطقه انسان و مجال عرفان اتم از نقد به قرب اتم ظاهر چه برفند که متعارینه
بیشتر معرفت زیاده تر و چون قرب اتم بجایی رسید که گنه آن را بدیده عقل و دید

نتوان دید پس عرفان انجم هم برتبه فایز که هوش و حواس از ادراک آن عاجر و منتهی
که عبارت از رفع قضایا و قطع منازع میانهٔ بندگان خدمت از ملاحظهٔ خلق کریم و مطلق
عمیم آن مصلح کل دلها دین سبیل میداد هویدا که متخاصمین هنگام فیصله در حق و باطل بحر
صورت رضا در مرآت دلها نمی دیدند و غیر از آمنا و صدقنا شاید مقال را در آغوش
بیان نمی کشیدند و قانون فتوی از نظارهٔ شواهد کتب احادیث و سیر نقشا برت تحشر
البصار ناظران است و دستور العمل برای قاضیان و مفتیان و اجتهاد هدایت بنیاد
که وحی باطنی عبارت از آن است بعد انتظار وحی بضرورت فوت حادثه عملی برای
مبتنیا ضیائی مبتنی بر آن و قاعدهٔ کلیه برای جزئیات اجتهاد جملهٔ مجتهدان و احتساب
که معامله می سید اعمال بندگان و جزا و سزا مبتنی بر آنست الواب حدود و قصاص
و جنایات و تعزیرات منادی بآن و کمال قرارت که مشتمل بر صورت تجوید و وجوه
اختلاف کلمات و حروف قرآن است بتفاصیل قرا سبعه و غیر آن مستغنی از بیان
اما غیر این کمالات کمالاتی دیگر که در ذوات آن مجمع کمالات تعبیه کرده اند پس منجمله
آنچه متعلق بجسم شریف است اینست که از پشت همچو پیش رو و در شب تاریک مانند
روز روشن میدیدند و این تسویه دلیلی است روشن بر اینکه بدن لطیف و عنصر
نطیف گویا روح مجسم بوده که کار فرمائی قضا با فرشیرهٔ ارواح مقدسه ترکیب داده ابواب

انوار مطلق بر روی او گشاده وقوت بصارت بجائی رسیده که هنگام بنای مسجد
منوره کعبه معظمه را بچشم سر دیده سمت قبله راست فرموده و یازده ستاره عقد ثریا
بی شائبه تکلف بدیده ظاهر شمار می نمودند درین مقام تماشا کردنی است که نگاه معجز
انتباه در حقیقت دوربین حق بینی بوده که هرکجا که میرسید کار خود میکرد و کمال سماعت
بحدی بود که روزی در مجمع صحابه جلوه فرما بودند که ناگاه بطرف آسمان نگاه فرموده
ارشاد کردند که اینهم صدای افتتاح بابی از ابواب آسمانی که بیشتر ازین مفتوح نگشته
بگوش من رسید و ازان باب هفتاد هزار ملایک برای متابعت سوره انعام رخت
نزول از آسمان بسوی زمین کشیده ازین حدیث قوت شنوائی و بینائی بر دو یافتی
که هرقدر که باآنحضرت علیه الصلوة والتحیة عنایت شد نصیب دگری نگشت و کمالاتی
که مخلوط بلعاب دهن بوده خود مشهور است چنانچه شفای درد چشم حیدر صفدر بر روز
خیبر از تطلیه براق شریف دست داده و رفع تشنگی امام ثانی عشر
از برکت لیسیدن لسان اعجاز بیان اتفاق افتاده که تمام روز از
سیرابی روی آب ندیدند و در روز عاشورا در واقعه کربلا اطفال اهلبیت عظام [illegible]
را در سلک تجربه علی الدوام میکشیدند و حلاوت آب دهن کرشان عسل شکسته
و آب حسرت را در گلوی قند مگر گره بسته چنان بود که یک قطره ازان آب شور چاه را

بن مالک را شیرین و خوشگوار فرمود . از حسن و جمال و مرافقت لمعان نور کمال حکومتم
غالب بر ضیای ماه تمام افتاده چنانچه روایت براء بن عازب بر آن گواه است
که در شب ماه آنحضرت علیه الصلوة والسلام را حله سرخ پوشیده دیدم نظری بطرف
آنحضرت و نظری بجانب ماه میکردم سجده اکلمعان نور آنحضرت غالب تر شعشعه ماه بود
ازینجاست که گفته شعر تو بدین جمال و خوبی بر طور اگر خرامی ارنی بگوید آنکس که بگفت
لن ترانی و حال لطافت و نظافت کف و عطر عنبر و عنبر فشانی شمیم بدن از حدیث
انس بن مالک حالی ارباب خبرت و اصحاب بصیرت است که و ما مسست دیباجة
ولا حریرا الین من کف رسول الله علیه وآله وسلم ولا شممت مسکا ولا عنبرا اطیب
من رائحة النبی صلی الله علیه وآله وسلم یعنی نرمی کف آنحضرت علیه الصلوة والسلام
زیاده تر از دیبا و حریر بوده و شمیم خلد نسیم بدن مبارک باب تفضیل بر بوی
مشک و عنبر گشوده و ازینجاست که از هر کوچه و کوی که میگذشتند رهگذر تمام
معنبر و معطر میگشت حتی که بهمین علامات و نشان پس ماندگان تا حضور آنحضرت
صلی الله علیه وآله میرسیدند و علی هذا القیاس دیگر کمالات بدنی که بیانش مفصلی
در کلام خواهد آمد اما ورای این قسم کمالات پس کمال شق القمر خود اظهر من الشمس است
که از عرب تا هند شهرت یافته چندانکه راجه [illegible] کار [illegible] تصدیق آن کرد

بغیره از برهمنان [illegible] ستردان شده مشرف باسلام گردید و راجه بهوج حاکم دکن
وقت شب خواهش این معجزه را بچشم سر دید و کمال سیر معراجی و سواری براق
و گذشتن از سدرة المنتهی و رسیدن تا قاب قوسین او ادنی بمنطوق سورة
بهری عیان آیات و عیان را چه بیان و کمال اول بر آوردن سر از قبر بروز حشر
و حصول افاقه از بیهوشی از همه بیشتر و سواری براق و بودن هفتاد هزار ملایک در
جلو و بجانب راست عرش بر کرسی نشستن و بمقام محمود و مشرف گشتن و لوای
الحمد در دست داشتن و حضرت آدم را با ذریت در ظل آن لوا گذاشتن و اولین
گذر از پل صراط فرمودن و سابق بر همه در بهشت کشودن و بمرتبه وسیله که فوق
آن هیچیک مرتبه متصور نیست اعزاز یافتن و در مقام شفاعت محلی بالطبع شتافتن
همه مخصوص سرور انبیا علیه الصلوة والثناست مجملا استیفای کمالاتی که از دایرهٔ
تخمین و تجویز بیرون ست و احصای صفاتی که از دورهٔ تحریر و تقریر افزون
است کار قلم زبان و زبان قلم نیست پس همان بهتر که علم اختصار درین فضای ناپیدا
کنار برافراخته دامان بیان را بمضمون مصراع مشهور رطب اللسان باید ساخت
یعنی ع بعد از خدا بزرگ تویی قصه مختصر متوهم نشود که اتصاف ذات سرور
کائنات صلی الله علیه و آله وسلم بجمله کمالات مسلم لیکن کمال شهادت که بفحوای

خبر صدق اثر وَدِدْتُ اَنِّیْ اُقْتَلُ فِیْ سَبِیْلِ اللّٰہِ ثُمَّ اُحْیٰی ثُمَّ اُقْتَلُ ثُمَّ اُحْیٰی ثُمَّ
اُقْتَلُ باین قدر اہتمام از روی حصول و انصرام آن سید شتند بمعرض التوا ماند
زیرا که استتار راک ہمین سخن است که بقلم براعت رقم میرود لٰکِنْ بَقِیَ لَهٗ کَمَالٌ
لَمْ یَحْصُلْ لَهٗ بِنَفْسِهٖ وَهِیَ الشَّهَادَةُ لیکن باقی ماند آنحضرت را کمالی که حاصل
نگشت آنجناب را بذات خود و آن شہادتست و چون عدم حصول چنین کمال
محبوب و مرغوب بہ نفس نفیس لی جبری ناشد سخن در کشف این راز میرود
وَالسِّرُّ فِیْ عَدَمِ حُصُوْلِهَا لَهٗ بِنَفْسِهٖ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهٗ لَوْ
اسْتُشْهِدَ فِی الْحَرْبِ اَدّٰی ذٰلِكَ اِلٰی كَسْرِ شَوْكَةِ الْاِسْلَامِ وَاخْتِلَالِ
الدِّیْنِ وسر در عدم حصول شہادت بنفس نفیس آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ
اینست که اگر شہادت می یافت در معرکه جنگ میرسانید آن شہادت نوبت
بکسر شوکت اسلام و اختلال دین متین بمیدانی که در غزوۂ احد از تمثل شیطان
بہ تمثال جبال بن سراقہ وتفوه او بخبر کذب اثر اَلَا اِنَّ مُحَمَّدًا قَدْ قُتِلَ جابجا از جمیع
وبعض که در لشکر اسلام بیفتاد و کدام کدام تفرق و انتشار که در جنود نصرت وفود
رونداد و هرگاه چنین مضمون کذب مقرون دراندکی فرصت موجب انقلاب عظیم
گردد و قضیۂ فتح و نصرت منعکس باہنزام وہزیمت شود در دوا دمطابق واقع راہعاذ اللہ

قیاس باید کرد که کار تا کجا رسانند و حال شهادت خفی و سرّی غیر ازین نیست که از بحث
میشود وَلَوِ اسْتُشْهِدَ عَلَیْهِ السَّلَامُ سِرًّا کَمَا وَقَعَ لِبَعْضِ خُلَفَائِهِ لَمْ یَشْتَهِرْ
اَمْرُ شَهَادَتِهِ و اگر شهید میگشت آنجناب در پوشیدگی چنانکه واقع شد برای خلفای او
اشتهار نمی یافت امر شهادت و ماجرای شهادت بعض خلفا که مراد ازان حضرت
عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم داشته اند بر سبیل اختصار اینست که حضرت فاروق
اعظم رضی الله عنه در مدینه طیبه توی مسجد نبوی اشتغال با امامت نماز فجر داشتند که ناگاه فرزند
مجوسی که اورا ابولؤلؤ میگفتند و از مدتی در کمین بوده انتظار فرصت وقت میداشت
در عین مشغولی نماز قابو یافته از کارد دو سر دو سه ضرب بر شکم آنحضرت زده اولین
رخنه در بنای اسلام انداخته روی خود را بدوده جهنم تیره و سیاه ساخت پس آنحضرت زخمهای
کاری خورده همانجا بصبر و تحمل نشستند و عقد استخلاف امامت نماز را در همان حالت بگردن
عبد الرحمن بن عوف بستند بعد ازان که آنجناب را بخانه آوردند تا دیه و وصایا و تکمیل شوری
پرداختند در سیوم که یکشنبه غره محرم الحرام سنه بست و چهارم از هجرت نبوی بود شربت
شهادت خورده بفردوس اعلی شتافتند اما قصه شهادت حضرت ذو النورین رضی الله
عنه پس این سانحه در حقیقت مقدمة الجیش واقعه کربلا و نموذج آن در وقوع سبعیت
و بلاست که آنچه از جوشش مصائب بر بعض وقت خلیفه عصر رسیدند صبر و تحمل بر آن که بخش

بداعیهٔ حقن دمای کلمه گویان خارج از طرق للنسان است خلاصه بعد جمعه هجدهم ذی‌حجه جبار
از شور بختان بلوائیان مصر از بام همسایه در منزل شریف رسیده در حین مشغولی بتلاوت
قرآن شریف شربت شهادت بآب شمشیر در گلوی تشنهٔ آن مظلوم ریخته دست خود ها بدامان
دوزخ آویختند چنانچه سرخی خون آنحضرت شجرنی کریمهٔ فسیکفیکهم الله وهو السمیع العلیم
که دم شهادت نوبت تلاوت بآن و همان آیه جاری به زبان بوده گردید و هنوز با وجود
انقراض زمان و مرور دهور همان اثر خون در آن مصحف که مشهور بمصحف امام است
موجود و در نظر خواص و عوام مشهود و این سانحه یعنی افتادن خون حضرت عثمان
بر آیهٔ مذکوره و رنگین شدن آن آیتی است از آیات الهی که تفسیرش محتاج شرح
و بیان نیست و مختصری از واقعهٔ شهادت شیر خدا یعنی جناب علی مرتضی علیه التحیة و الثنا
اینست که از عادات شریف آنحضرت بوده که در تاریکی شب برای تادیه نماز فجر
از خلافت سرا بمسجد کوفه تشریف آورده مردم خوابیده را بصدای تکبیر متنبه میفرمودند
تا بیدار شده بسر انجام وضو و طهارت بپردازند روزی بهمین عادت از در مسجد در آمدند
که از عقب ستون ابن ملجم ملعون شمشیر زهر آگین بر سر مبارک ایشان زد هر چند زخم
کاری نبوده لیکن تاثیر زهر کار خود نموده و این ماجرا نوزدهم ۱۹ رمضان سال چهلم از هجرت
که زمان انقطاع خلافت نبوت بوده اتفاق افتاده و روز سوم یعنی بیست و یکم ۲۱ آن ماه خلیفه

شهید از علیین و ... فر عظام علیه برین گشته انا لله وانا الیه راجعون بالجمله حصول شهادت
بنفس نفیس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در همین دو صورت بوده که در معرکه جنگ با کفار
بطریق اعلان واشتهار خلعت شهادت می پوشیدند یا نهان ولو پوشیده صورت
اشتهار در آئینه اختفای دیدند بر تقدیر اول شان وشوکت اسلام می شکست و انتظام
دین وملت درهم وبرهم میگشت وبر تقدیر ثانی امر شهادت که بشهرت واشتهار نرسید
بلکه شاید شهادت هم تمام وکمال نمی پوشید چنانکه میفرمایند بل وکما تمت
الشَّهادةُ لِاَنَّ تَمامَ الشَّهادةِ اَنْ يُقْتَلَ الرَّجُلُ فِي الْغُرْبَةِ وَالْكُرْبَةِ
وَاَنْ يُعْقَرَ جَوادُهُ وَيُلْقَى جُثَّتُهُ مَطْرُوحَةً وَيُقْتَلَ حَوْلَهُ جَمْعٌ كَثِيرٌ
مِنْ اَعِزَّةِ اَصْحابِهِ وَاَقارِبِهِ وَاَنْ يُنْهَبَ مالُهُ وَاَنْ تُوسَرَ نِسائُهُ
وَاَيْتامُهُ كُلُّ ذٰلِكَ فِي ذاتِ اللّٰهِ تَعالىٰ بلکه شهادت باتمام نمیرسید زیرا که
تمامی شهادت آنست که کشته شود مرد در حالت غربت وکربت وپی کرده شود اسپ
ومرکب او وانداخته شود بدن او بر زمین وکشته شود گرداگرد او جماعت کثیر از عزیزترین
یاران وقریبان او وغارت کرده شود مال او ودر اسیر شوند زنان او ودربند روند
یتیمان او وهمه این صدمات محض برای خدا تعالی باشد وآنکس فی سبیل الله این
حمله مصائب را بر خود گوارا سازد چون حصول چنین شهادت که نا بزید بر جد تمام وکمال نشد

الله

بنفس نفیس آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ بلا واسطہ ممکن نبود فاقتضت حکمۃ
تعالیٰ ان یلحق ھذا الکمال العظیم بسائر کمالاتہ بعد وفاتہ و
انقضاء ایام خلافتہ التی تنافی المغلوبیۃ والمطلوبیۃ برجال
من اھل بیتہ بل باقرب اقاربہ واعز اولادہ ومن یکون
فی حکم ابنائہ حتی تلحق حالھم بحالہ ویندرج کمالھم فی کمالہ
پس تقاضا کرد حکمت وکارسازی خدا تعالیٰ کہ لاحق گردد ومنضم شود این کمال بزرگ
کہ ہموارہ محبوب ومرغوب بودہ بسائر کمالات او بعد وفات او وعقب انقضائی
ایام خلافت نبوت او کہ منافی مغلوبیت ومظلومیت ست بوساطت مردان از
اہل بیت او بلکہ بواسطہ نزدیک ترین اقربای او وعزیز ترین اولاد او وشخصی کہ باشد
درحکم پسران او تا حال ایشان ملحق ومنضم بحال او شود وکمال ایشان درضمن کمال او
مندرج گردد فتوجھت عنایۃ اللہ تعالیٰ بعد انقضاء ایام الخلافۃ
الی ھذا الالحاق پس متوجہ شد عنایت خدا تعالیٰ وارادہ او بعد گذشتن ایام
خلافت بطرف این الحاق تا این کمال ہم ملحق ومنضم بسائر کمالات آن حضرت گردد و حالتی
منتظرہ برائی حصول کمالی از کمالات باقی نماند فاستنابت الحسنین علیہما
السلام منابت جدھما علیہ افضل الصلوٰۃ والتحیات وجعلتھما

مِرْآتَيْنِ لِمُلَاحَظَتِهِ [illegible] ذَيْنِ لِجَمَالِهِ پس نائب وقائم خيمت آن عنايت واراده
الهی حضرت امام حسن وامام حسين عليهما السلام را مقام جد امجد ايشان وگردانيد اين
هر دو قرة العين را در آئينه برای ملاحظه کمال او و دو رخساره برای مشاهده جمال او تا صورت
کمال شهادت درين مرآت رسول نما مرئی شود و صفای طينت حسنين عليهما
رسول الثقلين گردد و چون شهادت در نفس الامر انحصاری در دو قسم از سريه
وعلانيه داشت و هر يکی از آنها لوازم وآثار مخصوصی کلام در تقسيم وتفصيل آن ميرود

وَلَمَّا كَانَتِ الشَّهَادَةُ عَلَى قِسْمَيْنِ شَهَادَةٌ سِرٍّ وَشَهَادَةٌ عَلَانِيَةٌ

قُسِّمَتْ عَلَيْهِمَا و هرگاه بود شهادت بدو قسم يکی شهادت سری و ديگر
عيانی و اجتماع اين قسمين متضادين در محل واحد از محالات است قسمت کرده شد
برآن هر دو يعنی يکی را از سبطين طيبين شهادت سريه دادند که در جلباب خفا
واختفا شاهد حالش مستور و محجوب ماند و ديگر را شربت شهادت علانيه
چشانيدند تا صورت اين ماجرا چون آفتاب نيمروز از ارض تا سما آشکارا و هويدا
شود و از آنجا که غيب را بر شهادت و سر را بر علانيه تقدم است به تقدم طبع بر وضع
و نيز ستر مثل اجمال است و علانيه مثل تفصيل بعد از اجمال ارفع و ابلغ فرزند اکبر را
مختص بتقسيم اول فرمودند و فرزند اصغر را مخصوص بتقسيم ثانی نمودند تا محافظت تقدم

و تا آخر وقتی میانهٔ سبطین از دست نرود و ظهور شهادت او از مرتبهٔ غیب وقوع میکند تفصیل

بعد اجمال صورت پذیرد و اجمال همین تفصیل است که ارشاد میشود فاختص

السّبطُ الاکبرُ بالقسمِ الاوّلِ پس مختص گشت فرزند اکبر بقسم

اول یعنی شهادت سرّیه حالانشروع در لوازم و آثار آن میرود فلمّا کان امرها

مستورًا لم یظهر لها ذکرٌ فی الوحی وانبهم امرها عند

الوقوع انفاحتّی وقعت علی یدی زوجته والزّوجة من

علائق المحبّة دون العداوة وکلّ ذلک لانّه مبنیٌّ

علی السّرّ والاخفاء ولذلک لم یخبر به النّبیّ صلّی الله علیه

واله ولا امیر المؤمنین علیه التحیّة والثّناء ولا غیرهما

و هرگاه بود حال شهادت سرّیه پوشیده و پنهان از نظر مردمان ظاهر نگشت ذکر آن

در وحی و مشتبه ماند حالش نزد وقوع نیز تا آنکه واقع شد بر دست زوجه او و حال آنکه

زوجیت از علاقه‌های محبت است نه عداوت و این همه برای آن بود که این قسم شهادت

مبنی بر ستر و اخفا ست و لهذا خبر نداد بوقوع آن پیغمبر خدا صلّی الله علیه واله وسلم

و نه امیر المؤمنین علی علیه السلام و نه غیر آن یعنی هرگاه بنای این قسم شهادت بر ستر

و خفا بوده از کتمان این راز تا آنکه همه اخفا دلهند وقوع آن را از دست زوجه که از هیچ

اینچنین کار نباید برای اشتباه واستتار صورت بست وبنابرین در وحی بهادی دیم
خیر خیر البشر ونیز بر جناب حیدر صفدر وارد گشت تا این سر مکتوم قبل از وقوع
در پرده احتجاب باشد بخلاف قسم ثانی که بنای او بر شهرت واعلان است چنانکه حالش
بیان میشود واختص السبط الاصغر بالقسم الثانی ولما کان
مبنی امره علی الشهرة والاعلان انزل اولا فی الوحی علی لسان
جبرئیل وغیره من الملائکة ثم تعیین المکان وتسمیته و
تعیین الزمان وهو رأس الستین ثم اشتهر امره واعلن
ذکره علی لسان امیر المؤمنین کرم الله وجهه فی سفره
الی صفین واختصاص یافت فرزند اصغر بقسم دوم از شهادت که برکاه بود بنای
امر آن بر شهرت واعلان نازل کرده شد اول در وحی بر زبان جبرئیل وغیر آن
از ملائکه بعد از آن تعیین مکان وتسمیه آن که مشهور بکربلا است وتعیین زمان که شروع
سال شصت ویکم از هجرت بوده بسبب شهرت یافت امر آن وظاهر کرده شد ذکر آن بر زبان
جناب امیر المؤمنین علیه السلام در سفر او بطرف صفین که نام موضعی در حدود عراق است
وبیانش باید یعنی چون مبنای قسم ثانی که مرتبه کمال شهادت است بر اشتهار واعلان
که احتیاج داشت توقیت لوازم وآثار که مقتضی کمال ظهور واظهار است ضرور باید لهذا ذکرش قبل از

وقوع واقعه در وحی سماوی با تعیین مکان و زمان وارد گشت و خبر یافتن از زبان ولایت

ترجمان حضرت علی مرتضی علیه السلام پیش از سنوح سانحه صورت بسته بود اما اموری که بعد از

وقوع واقعه موجب اشتهار و اظهار آن شد پس بیانش میرود و ذلک لما وقعت واقعة

الشَّهَادَةِ اشْتَهَرَ اَمْرُهَا بِانْقِلَابِ التُّرْبَةِ دَمًا وَاِمْطَارِ الدَّمِ مِنَ

السَّمَاءِ وَهَتْفِ الْهَوَاتِفِ بِالْمَرَاثِي وَنَوْحِ الْجِنِّ وَبُكَائِهِمْ وَطَوَافِ

السِّبَاعِ حَافِظَاتٍ لِجُثَّتِهِ وَدُخُولِ الْحَيَّاتِ فِي مَنَاخِرِ قَاتِلِيهِ

اِلَى غَيْرِ ذٰلِكَ مِنْ اَسْبَابِ الشُّهْرَةِ یعنی بستر گاه واقع شد واقعه شهادت

مشهور شد حال آن با انقلاب خاک بخون و باریدن خون از آسمان و نالیدن هاتفان

بمرثیه‌ها و نوحه جن و گریه ایشان و گردیدن درندگان گرد اگرد برای محافظت بدن او

و در آمدن مارها در سوراخهای بینی قاتلان او و غیر آن از اسباب و علامات شهرت و

اعلان باید دانست که بعد سنوح سانحه هوش ربا و وقوع واقعه جانگزای شهادت

حضرت سید الشهدا علیه الوف من التحیة والثنا بیشتری از آثار ارضی و سماوی

بظهور آمد تا موجب اشتهار و باعث اظهار این واقعه غریبه و سانحه عجیبه گردد و از آن

جمله انقلاب خاک بخون است حتی که سنگی از احجار بیت المقدس باقی نمانده که از

زیر آن خون تازه در غایت سرخی نه بر آمد و باریدن خون از آسمان بجائی رسیده بود که

کرخم‌ها و سینه‌ها و دیگر اطراف مردمان را پر از خون شود اما گریستن موافق برای دلجوئی [جیب]
و یگانگی اینها پس برطرف حال که در بدعات شنیعه مخترعه جهال است و هیچ محلی از عقل و نقل
نمی‌شناسند محمول باید کرد بلکه مراد از تهیف موافق برای اظهار حزن و ملال و گریستن
بر حال شهیدان و نگار و رقت بر مصیبت سید الشهدا است چه حقیقت مرثیه مجرد ذکر
اسورات بطریق تاسف و تلهف است و بس و نوحه جنیان و یگانگی ایشان عبارت [است]
از گریستن بفریاد و فغان فقط نه آن نوحه ممنوع که معمول و مرسوم مبتدعان این زمان [است]
که در کتب صحاح و روایات متعدده مخالفت شدیده و زجر و منع و وعید بر آن ثابت [و متحتم]
پس عبارت متن رساله شریفه را محمول بر سند بدعت ساختن خود را در وادی ضلالت
انداختن است و برهان ساطع و حجت قاطع بر معنی مراد مصنف علیه الرحمة فی وی مراثی
و نوحه‌های منقول از زبان جنیان است که بجای خود بیاید و آنچه گفتیم شاید از تعصب [ندارد]
که مقصود ازین کلام هدایت خاص و عام است نه ضلالت کافه انام اما مخالفت [زیرکان]
برای اذان شهیدان و در آمدن مار در سوراخ بینی قاتلان پس برای [عبرت]
ناظران و سامعان و سزا و جزای بدبختان است اما وزرای این همه از اسباب [شهادت]
و اعلان مانند حنظل شدن گوشت شتران لشکر یزید ایام زنان و سوخته شدن
و ظهور خون درهم مالیدن بر روی زنان و سیاه شدن روزها همچو شبهای آن [گریستن]

آسمان تا امتداد زمان و غیر از آن از حوادث دوران اینجا مذکور شود و ظهور حسرت قاطع
خون کن دل و جگر زمین و زمینیان و آسمان و آسمانیان برای آنست که مذکور می شوند

لیطلع الحاضرون والغائبون علی وقوعها بل بالبقاء البکاء و
الحزن المستمر وتذکر تلک الوقایع الهائلة فی امتداده الی یوم
القیامة فقد بلغت نهایة الشهرة فی ملاء الاعلی والاسفل
والغیب والشهادة والجن والانس والناطق والصامت

تا مطلع شوند حاضران و غائبان بر وقوع این واقعه بلکه اطلاع یابند بباقی گذاشتن
گریه و حزن مستمر و یاد داشتن این وقایع هولناک در امتداد او تا روز قیامت فلهذا
بتحقیق رسید آن وقایع بنهایت شهرت در عالم علوی و سفلی و عالم غیب و شهادت
و جن و انس و گویا و بی زبان که مراد از حیوانات و جمادات است یعنی غایت از اظهار
و اشتهار و ظهور لوازم و آثار بعد از وقوع این واقعه اطلاع حاضران و غائبان است
که هر حاضر و غائب برین سانحه هوشربا مطلع شود و هر کس از دور و نزدیک ترک
و تا جایکه بر چنین واقعه غم فرسا خبردار گردد بلکه مقصود اصلی و غرض حقیقی ازین همه باقی
غم و الم دایم و تذکر و یادگاری وقایع هول اندوز و سوانح غم فرسود در این امت
تا قیام قیامت است و لهذا آن واقعه بنهایت شهرت و اشتهار در عالم علوی و سفلی

زخم از سینه ... و دیگر ... شهادت رجس و ... ناطق و صامت مشتهر گردیده و چون مقدمه

و یکانی ایشان ... رسید آوان بیان مقصود و آنچه متعلق بآن است رسیده چنانچه میفرمایند

زاد مهدت هذه المقدمة فلنذکر ما یتعلق بهذا الباب

مع الاشارة الی ما مهدنا من المقدمة هرگاه تمهید یافت این مقدمه

باید که ذکر کنیم چیزی را که متعلق باین باب است با اشارتی بسوی آنچه تمهید کرده ایم از مقدمه

یعنی چون بعد تمهید مقدمه هنگام بیان مقصود است و بیانش موقوف بر تحریر ابنیت سبطین

طیبین برای جناب رسول الثقلین و تقریر ابنیت حسنین مطهرین برای علاحظه

جمال باکمال نبی الحرمین صلعم است شروع در اثبات هر دو مقدمه میشود اما مقدمه

اولی پس تفصیلش این است فنقول اما کون السبطین ابنی رسول الله

صلعم فله وجهان پس میگوئیم اما بودن سبطین یعنی حسن و حسین دو فرزند

ارجمند پیغمبر خدا صلعم پس برای آن دو وجه است یعنی ثبوت ابنیت حسنین علیهما السلام

برای حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام مبنی بر دو وجه وجیه است الاول ان ابن

البنت له حکم الابن ولهذا یعد عیسی علیه السلام فی بنی اسرائیل

وجه اول آنکه پسر دختر یعنی نواسه برای او حکم پسر است ولهذا شمرده شد عیسی علیه السلام

از فرزندان یعقوب علیه السلام زیرا که عیسی پسر مریم است و حضرت مریم از اولاد یعقوب

والہذا عیسیٰ از فرزندان یعقوب معدود گشت پس ثابت شد که پسر دختر در حکم پسر است

واما الثانی التبنی فقد ثبت بطرق متعددة ان النبی صلعم قال
هما ابنای وجه دویم تبنی یعنی پسر خواندگی است پس بتحقیق ثابت شد بطریق
متعدده که پیغمبر صلعم فرمود ایشان یعنی حسن و حسین هر دو پسر من اند و از بعد
این حدیث است آنچه امام احمد حنبل در مسند خویش روایت فرموده بیانش این است

وروی احمد فی مسنده عن ابی اسحاق السبیعی عن هانی بن هانی
عن امیر المؤمنین علی رضی الله عنه قال لما ولد الحسن جاء
رسول الله صلعم فقال ارونی ابنی ما سمیتموه قلت سمیته
حربا قال بل هو حسن فلما ولد الحسین قال ارونی ابنی ما سمیتموه
قلت حربا قال بل هو حسین فلما ولد الثالث قال ارونی ابنی ما
سمیتموه قلت حربا قال بل هو محسن ثم قال سمیتهم باسماء ولد
هارون شبر وشبیر ومشبر واخرجه الطبرانی فی الکبیر والدار
قطنی فی الافراد والحاکم والبیهقی وابن عساکر کلهم عن علی رضی الله
عنه واخرجه البغوی والطبرانی عن سلمان رضی الله عنه مثله وفی
القاموس شبر کقم وشبیر کقمیر ومشبر کمحدث ابناء هارون علیه السلام

و نیز [illegible] دیگر از احمد بن حنبل در مسند خود از ابی اسحق سبیعی از هانی بن هانی از امیر المؤمنین
ایشان [illegible] گفت که هرگاه متولد شد امام حسن آمد رسول خدا صلعم فرمود که بنمایید
بمن فرزند مرا چه نام داشتید او را گفتم که نام داشتم او را حرب پس فرمود بلکه او حسن است
پس هرگاه پیدا شد امام حسین گفت بنمایید مرا پسر مرا چه نام داشتید او را گفتم که حرب داشتم
فرمود بلکه او حسین است پس هرگاه ولادت یافت پسر سیوم فرمود بنمایید بمن فرزند مرا
چه نام داشتید او را گفتم که نامش حرب کرده‌ام فرمود بلکه او محسن است پس فرمود بدرستیکه
نامیدیم این فرزندان را بنام‌های پسران هارون که بزبان عبرانی شبر و شبیر و مشبر است
و روایت کرد این حدیث را طبرانی در معجم کبیر و دارقطنی در کتاب افراد و حاکم و بیهقی و ابن عساکر
همه‌ها از علی مرتضی و روایت کرد این حدیث را محی السنة امام بغوی و طبرانی از حضرت
سلمان فارسی رضی الله عنه و در تلفظ شبر بر وزن تقم یعنی بفتح شین معجمه و بای
موحده مشدده مفتوحه در آخر رای مهمله و شبیر بر وزن قمیر بفتح شین معجمه و کسر بای
موحده مخففه ملحق بیای مثناة تحتانی و رای مهمله در آخر و مشبر بر وزن محدث
بضم میم و فتح شین معجمه و بای موحده مشدده مکسوره و رای مهمله در آخر پسران هارون
علیه السلام اند پوشیده نماند که ازین روایت و امثال آنها متقرر میشود که حضرت
محسن در حضور حضرت رسالت صلعم صحیح و سالم پیدا شده مشرف بشرف تسمیه از زبان

نبوت ترجمان گشتند ونیز باید دانست که جناب امیر المومنین ع موافق عرف و عادت عرب
که پسران خود را مسمی بنام اکابر مشهوره و رسمای معلومه میکردند فرزندان خویش
بنام حرب که از مشاهیر عرب بوده مسمی فرموده بودند هرگاه تبدیل اسمای بیگانه
از ارشاد رسالت بنیاد بظهور آمد دریافت شد که نام فرزندان بنام آن رؤسای
جاهلیت نباید گذاشت ولهذا حضرت ایشان کرم الله وجهه بعد ازان پسران خود را
بنام های گرامی زمان فترت و ایام جاهلیت مسمّی نفرمودند بلکه باسامی صحابه کبار
و خلفائی نامدار مسمی نمودند چنانچه ابو بکر و عمر و عثمان وغیره اسمائی فرزندان جناب
ولایت مآب باتفاق علما ثابت و درکتب معتمده مرویست پس قیاس تسمیه بنام خلفای
کبار بر نام حرب قیاس بمقابله نص است اما مقدمه ثانیه پس بیانش این است
وَاَمَّا کَوْنُهُمَا مِرْاٰتَیْنِ لِمُلَاحَظَتِهٖ صلعم فَمِنْ وَجْهَیْنِ وامابودن حسنین ع
دو آئینه برائی ملاحظه جمال با کمال آنحضرت صلعم پس بدو وجه است اَلْاَوَّلُ مِنْ
جِهَةِ السِّیَادَةِ الْمُطْلَقَةِ اول از جهة سیادت مطلقه است یعنی بجهة سیادت
مطلقه که عبارت از سرداری بی قید است جناب حسنین ع آئینه جمال سید الکونین
گردیدند که مذکور میشود فَقَدْ اَخْرَجَ النَّسَائِیُّ وَالرُّوْیَانِیُّ وَالضِّیَاءُ عَنْ حُذَیْفَهَ
وَاَبُوْیَعْلٰی عَنْ اَبِیْ سَعِیْدٍ رض وَابْنُ مَاجَةَ عَنِ ابْنِ عُمَرَ وَابْنُ عَدِیٍّ عَنْ

عن ابن مسعود وابونعیم عن علی والطبرانی فی الکبیر عن عمر وجابر والبراء
واسامة بن زید ومالک ابن الحویرث رض والدیلمی عن انس وابن عساکر
عن عایشة وابن عمر وابن عباس وابی رمثة ان رسول الله صلعم قال
الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة وزاد ابن ماجة وغیره
وابوهما خیر منهما وعند الطبرانی ابوهما افضل منهما وزاد الحاکم
وابن حبان وغیرهما الا ابنی الخالة عیسی ابن مریم ویحیی بن ذکریا

بتحقیق برآورده یعنی روایت کرد نسائی وروایانی وضیاء مقدسی از حذیفه وابو یعلی از ابی سعید وابن ماجه از ابن عمر وابن عدی از ابن مسعود وابونعیم از علی کرم الله وجهه وطبرانی در معجم کبیر از عمر وجابر وبراء بن عازب واسامة بن زید ومالک بن حویرث ودیلمی از انس وابن عساکر از عائشه وابن عمر وابن عباس وابی رمثه رضی الله عنهم که تحقیق رسول خدا صلعم فرمود حسن وحسین سردو سردار نوجوانان بهشت اند وزیاده کرد ابن ماجه وغیراو ومدر ایشان بهتر از ایشان است ونزد طبرانی پدر ایشان افضل تر از ایشان است وزیاده کرد حاکم وابن حبان وغیر ایشان مگر دو پسر خاله عیسی بن مریم ویحیی بن زکریا

مجملا حدیث مذکور که مثبت سیادت مطلقه برای جناب حسنین علیهما السلام است هرگاه بچندین طرق متعدده مروی از اجله صحابه است بحد تواتر معنوی رسیده وحدیث

خیریت و افضلیت حضرت امیر المومنین ع از جناب حسنین علیهما السلام که مستفاد از
زیادت ابن ماجه و طبرانی و غیر ایشان است مشعر کمال بالائی کمال از قبیل نور فوق نور
تصور باید کرد و استثنا یکه در زیادت حاکم و ابن حبان و غیر ایشان مذکور است محمول بر زمانی است
که آنحضرت صلعم نیز چنین استثنا در باب تفضیل خود فرموده اند پس این استثنا برای مطابقت
مرات با مرئی ضرور است و بعد از آنکه رفع این استثنا از مرئی مرد می است از مرات هم رفع آن
لابدیست تا مرأت مطابق مرئی باشد و تطابق میانه مرات و مرئی از دست نرود و آز
فروع مطابقت و اتحاد مرات با مرئی است که ارشاد میشود و من متفرعات هذه

للمرائیة کون محبتهما محبته و بغضهما بغضه صلعم کما وقع فی روایة

ابن عساکر و غیره عن ابن عباس من احبهما فقد احبنی و من ابغضهما
فقد ابغضنی و از جمله متفرعات این مرات است بودن محبت و دوستی حسنین ع
علیهما السلام محبت و دوستی آنحضرت صلعم و بغض و عداوت ایشان بغض و عداوت
آنحضرت صلعم چنانکه واقع شد در روایت ابن عساکر و غیر او و از ابن عباس رضی الله عنه
کسیکه دوست دارد ایشان را یعنی حسن و حسین را پس بتحقیق که دوست دارد مرا
و کسیکه دشمن دارد ایشان را پس بتحقیق که دشمن دارد مرا یعنی محبت حسنین ع بعینه
محبت با رسول و دشمنی ایشان دشمنی با رسول صلعم است و چون دوستی و دشمنی با رسول

دوستی و دشمنی با خدا است پس دوستی حضرت حسنین دوستی خدا و دشمنی ایشان دشمنی
خدا است و همین معنی شباهت اتحادیست که فوق آن متصور نباشد آری بود بیان وجه اول مراتحقیق
که بنی از اتحاد معنی و سیرت بحیثیت سیادت مطلق بوده اما وجه ثانی مرانیست که بمعنی اتحاد
صورت است آن را باید شنید والثانی من جهة مشابهة الصورة فانهما کانا
کالتصویرین له صلی الله علیه وآله وسلم فی الظاهر ایضا و دوم از جهت
مشابهت صورت زیرا که ایشان یعنی حضرت حسنین علیهما السلام بودند گویا دو تصویر آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم و در ظاهر نیز یعنی چنانکه در سیرت و باطن مشابه و مانا به حضرت
رسالت بودند در صورت و ظاهر نیز مشابهت و مماثلت با آنحضرت داشتند و سند این
مشابهت است که میفرماید فقد اخرج البخاری عن انس قال لم یکن احد
اشبه بالنبی صلی الله علیه وآله وسلم من الحسن ابن علی وقال فی
الحسین ایضا کان اشبههم برسول الله صلی الله علیه وسلم پس تحقیق
روایت کرد بخاری از انس که گفت نبود هیچکس مشابه ترین مردم با نبی صلی الله علیه وآله وسلم
از حسن ابن علی و همچنان جناب امام حسین علیهما السلام اشبه الناس در صورت حضرت
رسالت علیه الصلوة والتحیة بودند چون گشته در روایت بخاری مصور بصورت اجمال
و شیر اطلاق صیغه تفضیل بر هر واحد از حضرت حسنین بظاهر موهم اشکال بوده برای تفصیل

هذا الحدیث

جواب دخل اشکال تعرض که حدیث ترمذی میرود و ردی

مفصلاً الترمذی عن علی کرم الله وجهه وصححه قال الحسن اشبه

برسول الله صلی الله علیه وسلم ما بین الصدر الی الراس والحسین

اشبه بالنبی صلی الله علیه وآله وسلم فیما کان اسفل من ذلک

و روایت کرد این حدیث را مفصل ترمذی از علی کرم الله وجهه و تصحیح کرد آن را
که حسن مشابه تر بود با رسول خدا صلی الله علیه وسلم از سینه تا سر و حسین مشابه تر
بود با رسول خدا صلی الله علیه وسلم در جزیکه فروتر از صدر است یعنی در جهت فوقانی
بدن حضرت امام حسن و در جهت تحتانی بدن حضرت امام حسین مشابهت تمام
با رسول خدا صلی الله علیه وسلم داشتند پس حضرت حسنین باعتبار مجموعه جثتین تصویر
صورت حضرت رسالت و مرآت جمال رسول خدای متعال بودند که گویا صورت
جسمیه طینت محمدی دو حصه شده در ماده خلقت هر دو بدر دیده نبوت جلوه
ظهور یافته و بارقه شعاع خورشید رسالت بر قمر استعداد این هر دو سلاله ذوالشان
نبالت و جلالت از محاذات تام در سیرت و صورت تافته و چون بواسطه
ظهور سیرت نبوی در حسنین جناب علی مرتضی و بذریعه ظهور صورت محمدی در
سبطین حضرت زهرا بودند پس مجموعه این پنجتن که همچو حواس خمسه هر یکی کامل

وکمل برآمده دعا به الاستسقا زنیا ملیهم غیر از اصلیت و رعیت خیری دگر
نمانده رنگی عجیب وجاده غریب از خلت اتحاد دارد با این هیئت مجموعی فرض
عین بر ارباب ایمان و موصل بدرجه معیت در روز قیامت با نبی آخر الزمان
باشد و فذلکه این کلام و خلاصه معنی مرام است که ارشاد می شود و اخرج
الترمذی اَنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ اَخَذَ الْحَسَنَ
وَالْحُسَیْنَ فَقَالَ مَنْ اَحَبَّنِیْ وَاَحَبَّ ھٰذَیْنِ وَاَبَاھُمَا وَاُمَّہُمَا
کَانَ مَعِیَ فِیْ دَرَجَتِیْ یَوْمَ الْقِیَامَۃِ وَقَالَ ھٰذَا حَدِیْثٌ
مُنْکَرٌ و بر آورد ترمذی حدیثیکه مخبر صادق صلی الله علیه وآله وسلم گرفت امام حسن
و امام حسین علیهما السلام را پس فرمود کسیکه دوست دارد مرا و دوست دارد این هر دو را
و پدر ایشان و مادر ایشان را باشد با من در درجه من روز قیامت و گفت
ترمذی که این حدیث منکر است پوشیده نماند که منکر در اصطلاح محدثین حدیثی
را گویند که راوی غیر ثقه بر خلاف ثقات روایت کرده باشد و این از اقسام
احادیث ضعاف است لیکن چون بروایت دیگر تا تعدد ابن حبان و امام حنبل
تقویتی در ثبوت و وثوق پیدا کرده این حدیث حسن قابل اعتماد گشت لهذا
بهشتمند تا اینکار رفت و اشارت بدین اجتماع و اتحاد است آنچه جناب

مصنف علام علیه الرحمة در رساله عزیز الاقتباس از صحیح مسلم نقل فرمودند.
خرج النبی صلی الله علیه وآله وسلم غداة و علیه مرط مرحل من شعر اسود فجاء الحسن
ابن علی فادخله ثم جاء الحسین فدخل معه ثم جاءت فاطمة فادخلها ثم جاء علی
فادخله ثم قال انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا برون
آمد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از خانه وقت صبح و بر آن حضرت گلیمی بود منقش
که شکل کجاوه شتر از آن پیدا بود از موی سیاه پس آمد حسن بن علی پس
داخل کرد او را در آن گلیم پس آمد حسین پس داخل کرد او را با او پستر آمد فاطمه
پس داخل کرد او را پستر آمد علی پس داخل کرد او را پس خواند آیه تطهیر که ترجمه اش این است
اینست که میخواهد خدا تعالی تا ببرد از شما پلیدی را ای اهل بیت پیغمبر و پاک سازد
شما را پاکی تمام پوشیده نماند که تفسیر آیه تطهیر شرحی و بسطی در کلام خواهد
که این عجاله متحمل آن نمیتواند شد اما آنچه اعتقاد راقم الحروف است اینست
که ذیل تطهیر نفوس مطهرات قادسه از لوث کبائر و صغائر عمدی و اخلاق ذمیمه
باطنی بالکلیه پاک و صاف است و نیز در رساله عزیز الاقتباس است اتانی
ملک فسلم علی نزل من السماء لم ینزل قبلها فبشرنی ان الحسن والحسین سیدا شباب
اهل الجنة وان فاطمة سیدة نساء اهل الجنة رواه ابن عساکر آمد پیش من فرشته

پس سلام کرد بر من فرود آمد از آسمان که فرود نیامده بود پیش ازین بار
پس مژده داد مرا بآنکه حسن و حسین سردار نوجوانان بهشت اند بتحقیق فاطمه
سردار زنان بهشت است باید دانست که این حدیث مثبت سیادت مطلقه است
برای حسنین بر مردان بهشت و برای حضرت زهرا بر زنان جنان بدون استثنا
و این صراحة آن اشارت است که بالا گذشت و نیز در آن رساله است ان الحسن
و الحسین هما ریحانتای من الدنیا رواه الترمذی هر آئینه حسن و حسین دو گل
باغ من از دنیا هستند یعنی گل مراد و ثمره فؤاد من از باغ دنیا غیر از حسن
و حسین دیگری نیست و نیز در آن رساله است هذان ابنای و ابنا بنتی
اللهم انی احبهما فاحبهما و احب من یحبهما رواه الترمذی این دو کس یعنی
حسن و حسین دو پسر من اند و دو پسر دختر من اند بار خدایا هر آئینه دوست
میدارم ایشان را پس دوست دار ایشان را و دوست دار کسی را
که دوست دارد ایشان را و هر گاه دعاء رسول مقبول صلی الله علیه و آله
و سلم مقرون با جابت است در دوست داشتن حضرت خدا تعالی حضرت
حسنین و دوستدار حسنین ارتیابی نیست و از تطابق این حدیث است
که سند محبت و محبوبیت حسنین برای حضرت رسالت علیه الصلوة و التحیة

ومحبوبیت حسنین ومحبت حسنین برای خدای متعال هر دو واقع شد ونیز در آن . بسکته
صدق الله ورسوله انما اموالکم واولادکم فتنة ونظرت الی هذین الصبیین یمشیان
ویعثران فلم اصبر حتی قطعت حدیثی ورفعتهما رواه احمد وترمذی وابن ماجه وابوداؤد
والنسائی راست فرمود خدا ورسول او خبر این نیست که اموال واولاد شما سبب آزمائش
است نظر کردم بسوی این دو طفل یعنی حسن وحسین ع که میرفتند ومیلغزیدند پس صبر نکردم
تا قطع کردم سخن خود را وبرداشتم آن هر دو را یعنی روزی آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم مشغول به خطبه خواندن بودند که حضرت امام حسن وحسین علیهما السلام تشریف
آوردند وپایهای مبارک اینها در رفتار لغزش میکرد چنانکه مبادا بر زمین افتند
آسیبی بر بدن شریف ایشان رسد چون این حالت را آن حضرت در اثنای خطبه
مشاهده فرمودند بفرط شفقت از دست ضبط بر آمده خطبه را گذاشته هر دو
صاحبزاده را بکنار گرفتند ازین مقام شفقت ومحبت حضرت رسالت صلعم قیاس
کردنیست که چه قدر اهتمام بشان حضرت حسنین ع داشتند وبا این همه شورشها را
ملاحظه شود که چها چها از مصائب وبلا نصیب این جگر گوشه ها خاصة حضرت سید
الشهدا ودیگر اهلبیت مصطفی در واقعه کربلا گشت وازین قسم احادیث کثیره که
شمه‌ای ازان در آن رساله نیز باقی است در کتب صحاح مرویست که برای استیفا

بیان آنها دفتری علیحده باید لهذا قلم کشیده ازین وادی نموده رجوع باصل مطلب میشود
مخفی نماند بر ناظران با خبر باد که مقصود جناب علامه علیه الرحمه از تألیف این رساله بیان
شهادت سبطین مکرمین یعنی حضرت حسنین علیهما التحیة والثناء است و آن موقوف
بر تمهید مقدمه و بیان آن بوده فهرستی از تحریر اموری که موجب کشف این راز بود و اعلان
این سر و مساز بود فراغی حاصل شد شروع در بیان وقایع میرود و اول ذکر بعضی
از اوصاف بطریق مشتی نمونه خروار میشود قَالَ اَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ اَبِيهِ
قَالَ حَجَّ الْحَسَنُ خَمْسَ عَشْرَةَ حَجَّةً مَاشِيًا وَجَنَائِبُهُ تُقَادُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَخَرَجَ
مِنْ مَالِهِ لِلّٰهِ مَرَّتَيْنِ وَقَاسَمَ لِلّٰهِ مَالَهُ ثَلٰثَ مَرَّاتٍ حَتّٰى اَنَّهُ كَانَ يُعْطِي
نَعْلًا وَيُمْسِكُ نَعْلًا وَيُعْطِي خُفًّا وَيُمْسِكُ خُفًّا روایت کرد امام جعفر بن محمد
صادق علیهما السلام از پدر بزرگوار خود که گفت حج کرد حسن علیه السلام پانزده حج در حالیکه اسبهای
کوتل کشیده می‌بردند پیش پیش او و جدا شد از مال خود برای خدا دو بار و تقسیم
کرد مال خود را برای خدا سه بار تا آنکه بود که می‌بخشید یکتا پاپوش را و نگاه میداشت
یکتا پاپوش را و می‌بخشید یکتا موزه را و نگاه میداشت یکتا پاپوش دیگر یعنی می‌داد بالغرض
و محافظت آداب کعبه ازینجا هویداست که پانزده بار طی مسافت و قطع منازل از مدینه
تا مکه پیاده فرموده با آنکه اسبهای کوتل پیش پیش او می‌کشیدند و خدم و حشم در جلوی او

میبد و پدید نه و زهد و ترک دنیا ازین کار رسید اکه دو باره تمامی مال و منال دنیوی در راه
خدا بخشید و سه باره گوهر تنصیف اعطائی مال فی سبیل الله در سلک تقسیم کشید حتی که
کار با عطائی یکتا نعل و موزه یکتا به نسبت یکتائی دیگر رسید و چنین تقسیم علی السویه شاق تر
بر نفس از اعطائی بالکلیه است و از جمله تهذیب اخلاق آن حضرت علیه السلام است که روزی
بر مسند امامت جلوه فرما و گرداگرد موالی و اهالی چون هاله گرد قمر دور نما بودند که مردی
از کفار آمد و پرسید که رئیس مجلس کیست و نام او چیست فرمودند که منم حسن بن علی
آن مرد گفت که همان علی که مرد خونخوار و نهایت جبار بود و دیگر کلمات نا ملایم به شان
اسد الله الغالب بی حیا و بیهوده هرزه درائی را به نهایت رسانید حضار مجلس گرامی از استماع
چنین هفوات خرافت سمات از دست ضبط بر آمده خواستند که به تادیب آن بی ادب
بپردازند که آنجناب ایشان را با تعظیم بمقتضائی خلق عظیم متوجه حالش شده ارشاد کردند که از طرز
گفتار تو و اطوار تو پیداست که رنجی داری یا مصیبتی گرفتاری اگر گرسنه طعام لذیذ حاضر و اگر تشنه
آب سرد موجود و اگر وامی عهده دارش تست ادائش پردازم و اگر دشمنی در قفای تو نشسته
و حمایت تو سازم چون آن مرد هیچ سخنان دلاویز بمقابله کلمات زهرآمیز و خشونت انگیز
خود دستش گوش کرد گفت که الحق تو پسر علی ولی الله هستی که قالع باب خیبر و برادر و وصی
پیغمبر بود و بدولت اسلام رسیده یکی از موالیان خاص و فدائیان با اختصاص گردید

و از این قسم نقل و حکایت بسیار است که استیعاب آن نتوان کرد و چون کیفیت شهادت ستوده موقوف بر بیان وفات و سبب آن بود سخن در آن میرود وکان وفاته

رضی الله عنه سنة تسع واربعین علی اصح الاقوال فی اوّل

ربیع الاوّل او فی آخر صفر وهو المشهور و بود وفات آنحضرت رضی الله عنه سال چهل و نهم از هجرت بنا بر قوی ترین اقوال غره ربیع الاول یا در آخر صفر و همین مشهور است یعنی بعضی در ربیع الاول و مشهور آخر صفر یعنی تاریخ بست و هشتم است و بعضی نوشته اند که پنجم ربیع الاول سنه پنجاه از هجرت وفات یافتند وسبب موته ان زوجته جعدة

بنت الاشعث ابن قیس سمّته باغواء یزید بن معاویة وکان یزید

ضمن لها ان یتزوجها ففعلت فمرض الحسن رضی الله عنه اربعین

یوما ثم مات فبعثت جعدة الی یزید تسئله الوفاء بما وعدها

فقال انا لم نکن نرضاک لانفسنا فصارت ممن خسر الدنیا والآخرة

ذلک هو الخسران المبین و سبب وفات او آن بود که زوجه او جعده که دختر اشعث بن قیس زهر داد او را باغوای یزید بن معاویه بود و یزید که وعده داده بود جعده را بر ارتکاب این کار بانکه تزویج خواهد کرد او را پس حیله کرد آنچه یزید خواسته بود پس بیمار شد حضرت امام حسن تا چهل روز در بستر و وفات یافت پس فرستاد جعده شخصی را نزد

یزید وشنخوہست وفائی آنچه وعده باو کرده بود پس گفت یزید بدرستیکه ما راضی نبودیم
توبشش حسن آیا پس چگونه راضی باشیم بودن توبشش خود پس گشت جعده از جمله
زیانکار دنیا و آخرت ست این زیانکاری همان زیان کاری ست ظاهر وکان مرضه
الاسهال الکبدی وتقطع الامعاء و بود بیماری آنحضرت اسهال کبدی و پاره
پاره شدن روده یعنی بنگام اجابت دستها پاره های جگر و روده بریده شده برمی آمد
چنانچه شخصی برای عیادت آنجناب علیه السلام رفت آنحضرت چون از بیت الخلا
برآمدند فرمودند که جگر من پاره پاره شد آن شخص گوید که من آن پاره ها را ملاحظه کردم
دیدم که فی الواقع قطعات جگر بودند ولما حضرته الوفاة جاء الحسین رضی الله
عنه فقال ای اخی من صاحبك قال تزید قتله قال نعم قال الذی كان
صاحبی الذی اظن الله اشد له نقمة وان لم یکنه ما احب ان
تقتل بی بریا ثم قال لقد سقیت السم مرارا وما سقیت مرة اشد
من هذه وبرگاه حاضر شد او را وفات بیامد امام حسین پس گفت ای برادر من
که با تو این حرکت کرد یعنی کدام کس ترا زهر داد گفت میخواهی قتل او را گفت آری
گفت هر آئینه اگر قاتل من همان ست که من گمان میدارم الله خدا تعالی سخت تر است
برای او در انتقام یعنی خدا تعالی که منتقم حقیقی ست برائی گرفتن انتقام کافی است

واگر نیست او در واقعه که با دیگران هست دوست نمیدارم که کسی را بمقام من جلیا می برا
بستر گفت که مرا آلیه بتحقیق نوشانیده شد زهر چند بار و نه نوشانیده شدم بهیچ
سخت تر ازین بار پوشیده نماند که داعی بر اعراض از تعیین و تشخیص قاتل امور چند است
اول چون مناط شهادت مستتریه بر خفاء و اشتباه بوده قاتل را هم بعرض کتمان
و اختفا نگذاشتند تا ازین جهت نیز این راز در پرده باشد و شیاع اظهار و ابراز
بر این شبستان نتابد دوم اخذ قصاص از امور است که بحکم شرع حزم و احتیاط را
در آن مدخلی تمام است تا آنکه بدون ثبوت کامل و قطع و یقین در تعیین قاتل
امضای آن جایز نیست سیوم طی کشح از تحقیق و تفتیح قاتل دلیل بر کمال حلم و کظم
غیظ است چه اگر تفحص و تفتیش بکار میرفت تعیین و تشخیص قاتل من حیث الشرع
ممکن الحصول بود لیس است از انتقام کشیدن و پهلو از اخذ قصاص دزدیدن
کار همین حضرات است که شائبه از اغراض نفسانی در جبلت این پاک طینتان در
روز الست باقی نگذاشته اند و الا کف نفس از انتقام با وجود قدرت کاریست
دشوار چه جای عوام از دست خواص هم انجام آن متعذر است و آنچه از شدت
نوشانیدن زهر این بار و نسبت بمرات سابق ارشاد شد کنایه یاس از حیات
و ایمای بقرب وفات است چنانچه از فصل الخطاب نقل کرده اند که امیرالمومنین

حسن علیه السلام را شش بار زهر داده اند هیچبار کاری نکرد بار ششم کارگر افتاد و در حلیه
ابونعیم از عمیر بن اسحاق مرویست که من و شخصی دیگر در مرض موت حضرت امام حسن علیه
السلام برای عیادت رفتیم فرمود که ای فلان چیزی از من بپرس عرض کردم
که درین حالت امری پرسیدن نمیتوانم همین که افاقه از مرض دست دهد خواهم پرسید
راوی گوید که آنحضرت بخانه تشریف بردند و باز بر آمده فرمودند که آنچه پرسیدنیست
بپرس که باز فرصت سوال نخواهی یافت و مرا طاقت جواب کجا پس فرمود که مرا چند
باره زهر داده اند و این بار کارگر افتاد که پاره های جگرم بریده می افتد پس راوی گوید
که روز دیگر بخدمت آنحضرت حاضر شدم دیدم که حالت احتضار است و جناب امام
حسین علیه السلام بر سر بالین آنحضرت نشسته استفسار از قاتل میفرماید الی آخر
الروایة که آنفاً گذشت و نیز روایت کرده اند که آنحضرت علیه السلام بخواب دید
که گویا میانه دو چشم او قل هو الله احد مکتوبست چون این خواب پیش سعید بن المسیب
بیان کردند گفت که زمان وفات جناب امام حسن قریب رسیده المختصر هرگاه
وقت رحلت قریب آمد بجناب امام حسین ع وصیت فرمودند که من از عایشه خواسته ام
که چون بمیرم قبر مرا در خانهٔ خود جا دهد و عایشه با من وعده کرده است پس بعد وفات
من جنازه مرا پیش روضهٔ رسول خدا علیه الصلوة و الثناء ببرید و از عایشه دستور

خواهید اگر اجازت دهید مرا در جوار قبر جدّ امجد من دفن کنید دمیدانم که مردم بنی امیه
ازین کار ما باز خواهند داشت پس با ایشان نزاع کردن نشاید و باید که جنازه مرا در
بقیع برند و بجای دفن کنند و همچنان بوقوع آمد که هرگاه حضرت امام حسن لبیک
بداعی حق گفت جناب امام حسین بخدمت عائشه رفته دستوری خواست عائشه گفت
که خوبست که حسن در اینجا مدفون شود و چون این خبر بمروان رسید برود و مبرقدم در راه
ممانعت گذاشته مدفون کردن نداد پس جنازه آنحضرت از روضه رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم ببقیع بردند و در قبه عباس پهلوی قبر فاطمه بنت اسد جده آنحضرت
مدفون کردند و کسی از بنی امیه بر جنازه آنحضرت حاضر نشد مگر سعید بن العاص که
آنزمان امیر مدینه بود و باجازت حضرت امام حسین ع ادای نماز کرد خلاصه در اینمقام آنچه
قدر است که بقلم رفت اما تبیین عمر شریف و تشخیص زمان ولادت پس چنانچه که
ارشاد میشود وَكَانَ عُمُرُهُ الشَّرِيفُ خَمْسَةً وَأَرْبَعِينَ سَنَةً وَسِتَّةَ أَشْهُرٍ
إِلَّا أَيَّامًا وَقَدْ وُلِدَ النِّصْفَ مِنْ شَعْبَانَ سَنَةَ ثَلٰثٍ مِنَ الْهِجْرَةِ عَلَى الصَّحِيحِ
وَقِيلَ فِي رَمَضَانَ دبود عمر شریف او چهل و پنج سال و شش ماه مگر کسری کم
از روزها و بتحقیق پیدا شد پانزدهم شعبان سال سیوم از هجرت بروایت صحیح و گفته شده
در رمضان پوشیده نماند که در زمان ولادت حضرت امام حسن و همچنان در وقت

وفات آنجناب اختلاف است ولادت آنحضرت نزد بعضی پانزدهم شعبان و نزد بعضی پانزدهم ماه

رمضان سال سیوم از هجرت است و وفات آنجناب بر قول مختار در ماه ربیع الاول نزد

بعضی غره و نزد بعضی پنجم ماه مذکور و مشهور است و هشتم ماه صفر سال چهل و نهم هجری است

و سنین عمر شریف چهل و پنج سال و شش ماه چند روز کم بروایت صحیح است پس اعتبار

بسنین حیات مقتضی ترجیح تاریخ ولادت پانزدهم رمضان و تاریخ وفات پنجم

ربیع الاول افتد تا چهل و پنج سال و شش ماه کسری کم بحساب راست آید و مؤید آنست

آنچه گفته‌اند که عمر شریف آنحضرت چهل و پنج سال و چند ماه بوده هفت سال در

کنار رافت حضرت رسالت علیه الصلوة والتحیة پرورش یافتند و سی سال در ظل حمایت

پدر بزرگوار یعنی جناب شاه ولایت جا داشتند و هشت سال و چند ماه دیگر فقط در کنف

رحمت حضرت رب العزت زندگانی کردند هذا ما یتعلق بالشهادة السریة

التی اختص بها السبط الاکبر اینست آنچه متعلق بود به شهادت سریه

که مختص بآن فرزند اکبر گشت باقی ماند شهادت جهریه پس حالش باید شنید

واما الشهادة الجهریة التی اختص بها السبط الاصغر فهی من اکبر

الوقایع المشهورة واما شهادت ظاهری که اختصاص یافت بآن فرزند اصغر است

از بزرگ‌ترین وقایع مشهور است و سبب شهرتها کونها جهریة وسببها

انه لما تملک یزید و تسلطن و ذلک فی رجب سنة ستین بدمشق
کتب الی الآفاق لاخذ البیعة له و کتب الی عامله بالمدینة
الولید بن عقبة ان یاخذ البیعة من الحسین فامتنع الحسین
من بیعته لانه کان فاسقا مدمنا للخمر ظالما و سبب شهرت آن انکار
شدن آنست و سببش آنکه هرگاه مالک و بادشاه شد یزید و تسلط یافت بر مملکت و آن
در ماه رجب سال شصتم از هجرت بشهر دمشق اتفاق افتاد نوشت نامه ها بسوی اقالیم
بجهة گرفتن عقد بیعت برای خود و نوشت نامه بعامل خود بمدینه ولید بن عقبه برای
گرفتن بیعت از حضرت امام حسین ع پس باز ماند و انکار کرد حضرت امام حسین ع از بیعت یزید
برای آنکه بود او فاسق دائم الخمر ظالم باید دانست که چون معاویه بن ابی سفیان رحلت
کرد و یزید بجای پدر بر تخت سلطنت نشست نامها باقالیم و ممالک برای اخذ بیعت
بعمال و حکام هر مقام نوشت چنانچه نامه یزید پیش ولید بن عقبه حاکم مدینه بدین مضمون رسید
که معاویه بنده از بندگان خدا بود وفات یافت و من بجای او نشستم و بیعت
برای خود بزودی میخواهم باید که از حسین بن علی و دیگر اهالی مدینه بیعت برای من بگیری
و درنگ و تاخیر در اخذ بیعت ننمایی ولید بن عقبه بمجرد ورود نامه حسین بن علی و عبد الله
بن زبیر را طلبید و گویند که چون نامه یزید بولید بن عقبه رسید بمروان مشوره کرد و مروان

گفت که حسین بن علی و عبد الرحمن بن ابی بکر و عبد الله بن عمر و عبد الله بن زبیر را
طلب کن و از این هر چهار کس درخواست بیعت بکن اگر بیعت کردند والا از این چهار
تن را گردن بزن تا بر همه کس عبرت شود و دیگری از قبول بیعت تخلف نورزد ولید
بمشورت مروان راضی نگشت و گفت که من پسر فاطمه و پسر ابی بکر و پسر عمر و پسر زبیر را
کشتن نمی توانم المختصر گویند که ولید بن عقبه حضرت امام حسین ع را طلبید آنجناب
جماعه غلامان و موالیان خود را همراه گرفته همه را بر در سرای ولید گذاشته تنها پیش او
رفتند ولید براه تعظیم در آمد و عرض مضمون نامه یزید نموده درخواست بیعت کرد
آنحضرت در جواب ارشاد کردند که من بیعت یزید نخواهم کرد که او فاسق و دائم الخمر
و ظالم است گویند که مروان خبیث از شرارت خود باز نیامده و دست از خبث
طینت بر نداشته با ولید گفت که ای امیر حسین ع را بی اخذ بیعت مگذار که بار دیگر
براه قدرت نیابی او را در بند باید کرد تا بیعت کند و اگر از بیعت باز ماند کشتن او
بفرما تا خلیفه از تو راضی شود ولید گفت ویحک یا مروان مرا بکشتن حسین ع میگوئی
اگر شرق و غرب تمام بمن بخشند من هرگز قصد خونش نکنم مروان بعد از این خاموش
ماند و آنجناب از آنجا برخاسته مراجعت بخانه ساخته بقصد روانگی بطرف مکه معظمه
ردند چنانچه ارشاد می شود وخرج الحسین ع الی مکة لاربع خلون من

شعبان فدخل مكة واقام بها وروان شد حسين ع بسوی مکه بتاریخ چهارم شعبان
لسیوم داخل شد بمکه واقامت گرفت در آن وچون خبر خروج حضرت امام حسین ع از
مدینه منوره و وصول بمکه معظمه در امصار و دیار مشتهر گردید و مردم اطراف و جوانب
بر این سانحه وقوف یافتند اهل کوفه باطاعت وانقیاد آنجناب اتفاق کرده نامها
علی سبیل التواتر والتعاقب متنفس بر طلب ارسال داشتند چنانچه بیانش میرود
ولما وصل الخبر الى اهل الكوفة اتفق منهم جمع كثير وكتبوا الى
الحسين يدعونه اليهم ويبذلون له بالقيام بين يديه بانفسهم
واموالهم وبالغوا في ذلك وتتابعت اليه نحو مائة وخمسين كتابا
من كل طائفة وجماعة فسير اليهم ابن عمه مسلم بن عقيل وحثهم
على نصرته وحمايته وهرگاه رسید خبر بسوی اهل کوفه متفق شدند از ایشان جماعت
کثیر ونوشتند نامها بخدمت امام حسین ع بمضمون طلب آنحضرت وبذل جانها و
مالهای خود را در خدمت گذاری بحضور آنجناب ومبالغه نمودند در این باب ولی
در آن رسید بآنحضرت قریب صد وپنجاه نامه از هر گروه وجماعت پس روانه کرد
بطرف ایشان پسر عم خود مسلم بن عقیل را در ترغیب وتاکید فرمود ایشان را بر نصرت
وحمایت او بالجمله کوفیان بالحاح تمام نامهای متواتر وقاصدهای متکاثر در طلب حضرت

امام حسین علیه السلام فرستادند و در حقیقت اصرار و استبداد زیاده بکار بردند و گفتند
که نامه اخیر که بدست معتمدی از اهل کوفه رسید عبارتش این بود للحسین ابن علی من
شیعته و شیعة ابیه علی امیر المؤمنین سلام علیک اما بعد فان الناس ینتظرونک
ولا رأی لهم غیرک فالعجل العجل یا ابن رسول الله والسلام علیک ورحمة الله وبرکاته
یعنی تمامی مردمان منتظر مقدم شریف اند و اطاعت و انقیاد دیگری
سوای آنجناب منظور ندارند ای پسر رسول خدا خود را زودی برسان و ما ایشان
را از بند انتظار رها کن چون استدعای کوفیان در طلب زیاده از حد گذشت
آنحضرت خواستند که جانب عنان عزیمت بآن صوب فرمایند عبد الله ابن عباس
و دیگر اجله اصحاب که در مکه معظمه بودند مخالفت نمودند و گفتند که بفحوای
الکوفی لا یوفی بیوفائی اهل کوفه ضرب المثل و مشهور در عالم است قول و فعل
ایشان اصلا قابل اعتماد نیست آخر بعد قال و مقال قرار یافت
که آنحضرت عازم کوفه نشوند و شخصی را از متوسلان خویش بآن طرف روانه کنند
چنانچه برادر عم زاده مسلم بن عقیل را به نیابت خود رخصت کرده فرمودند که
کوفیان را به اطاعت و متابعت و نصرت و حمایت آنحضرت تحریص و
ترغیب نمودند اکنون کیفیت وصول مسلم بکوفه بگوش هوش [illegible] شنیدنی

وبد عبدی کوفیان بحشم الصاف دیدیست فلما وصل مسلم الکوفة
نزل فی دار المختار ابن عبید و بایع الحسین علی یدیه خلق کثیر
اکثر من اثنی عشر الفا فاطلع علی ذلک النعمان ابن بشیر
والی الکوفة من جانب یزید وکان صحابیا فهدد الناس
علی ذلک لکن اکتفی بمجرد التهدید ولم یتعرض لاحد

پس ہر گاہ رسید مسلم بکوفہ فرود کشید در خانہ مختار بن عبید و بیعت کرد حسین
را بر دست او خلق بسیار زیادہ از دوازدہ ہزار کس پس مطلع بر این حال
شد نعمان بن بشیر کہ حاکم کوفہ از جانب یزید بودہ و بود صحابی پس تہدید
کرد مردم را بر این کار لیکن اکتفا نمود بمجرد تہدید و متعرض نگشت برای
ہیچکس تحلا چون مسلم بن عقیل داخل کوفہ شدہ بخانہ مختار بن عبید ثقفی رخت
اقامت کشاد مردم کوفہ ہجوم آوردہ بیعت بر دست او نمودند چندانکہ تو
بازدوازدہ ہزار در گذشتہ کار بہیجدہ ہزار و بروایتی بسی ہزار و بروایتی
بچہل ہزار رسید نعمان بن بشیر حاکم کوفہ کہ مرد صحابی بودہ برین ماجرا وقوف
یافتہ بحسب ظاہر کار بتہدید و تخویف شدہ باختیار اعراض و اغماض متعرض
حال احدی از ہمراہانش نگشت بلکہ در باطن ہمعاون و مددگار حضرت

بوده پنهانی ترغیب مردم بر بیعت و اطاعت میکرد و آخر کار چون تغافل نعمان بر همه
نمایان شد بعضی از بدنهادان یزید را از حقیقت حال آگاه ساختند و بسعایت و شکایت
نعمان پرداختند چنانچه میفرمایند فکتب مسلم بن یزید الحضرمی وعمارة بن
الولید بن عقبة الی یزید یخبر انه عن امر مسلم و میل اهل الکوفة الیه
وتغافل النعمان بن بشیر عنه پس نوشت مسلم بن یزید حضرمی و عماره بن ولید
بن عقبه بسوی یزید در حالیکه خبردار میکردند این پلید را از امر مسلم و میل اهل کوفه
بطرف او و تغافل نعمان بن بشیر از وی یعنی مسلم بن یزید حضرمی و عماره بن ولید عقبه
حال ورود مسلم بکوفه و رجوع مردم بخدمت او برای اطلاع یزید نوشتند و از تغافل نعمان
بن بشیر او را خبردار کردند فعزل یزید النعمان وولی مکانه عبید الله
بن زیاد وکان والیا علی البصرة فتوجه فتقدم عبید الله من البصرة
الی الکوفة ودخلها لیلا من جهة البادیة فی لباس اهل الحجاز واوهم
انه الحسین رضی الله عنه فاستقبله الناس فی ظلمة اللیل وسلموا
علیه ومشوا بین یدیه وقالوا مرحبا بک یا ابن رسول الله قدمت
خیر مقدم فسکت حتی دخل دار الامارة پس معزول کرد یزید نعمان را و حاکم
گردانید بجائی او عبید الله بن زیاد را و بود او حاکم بر بصره پس روانه شد عبید الله از بصره

جت

بسوی کوفه داخل شد و در آن وقت شب از طرف بیابان بلباس حجازیان و در وهم ابتدا
مردم را با اینکه حسین علیه السلام است پس استقبال کردند او را مردم در تاریکی شب و سلام کردند
و رفتند پیش پیش او و گفتند مرحبا بتو ای پسر رسول خدا آمدی تو نیک آمدن پس خاموش
ماند ابن زیاد تا آنکه داخل شد بمکان حاکم نشین را مختفی بماند که چون مردم کوفه بعد اختیار
بیعت و انقیاد و اطاعت مسلم بن عقیل کرده‌اند و داعی بر طلب حضرت امام حسین علیه
السلام کرده‌اند و آنحضرت نیز بعزم انعطاف عنان از مکه بکوفه پرداخته و خبر آمد او در
اطراف و جوانب اشتهار یافته گویند که یزید پلید یافت این سانحه بکار خود حیران و مشوره
طلب از ندیمان گشت مشاوران بدسگال خیال اندیشیدند که اگر حسین علیه السلام بکوفه رسید عراق
از دست ما رفت بلکه بنای این سلطنت و حکومت از هم شکست پس صوابدید آنست
که نعمان ابن بشیر از حکومت کوفه معزول و شخصی دیگر بجای او منصوب شود که مسلم بن عقیل را
با اعوان و انصار او بکشد و بیخ فساد و فتنه را بالکلیه برکند آخر یزید پلید رد و معیض قرار داد
که این کار بغیر از دست عبیدالله بن زیاد بسرانجام نیاید یزید ابن زیاد را که حاکم بصره
بود بامارت کوفه و عراق مقرر کرده باو نوشت که زود خود را از بصره بکوفه رسانده
مسلم بن عقیل و مبایعان و متابعان او را بکشد و از حسین علیه السلام طلب بیعت نماید اگر او
قبول بیعت کرد بهتر و الا او را نیز بکشد چون نامه یزید پلید بابن زیاد رسید برادر خود را حاکم

مقام خود به بصره گذاشته بالفور عازم کوفه شد تا آنکه بقادسیه رسید سپاه که در آنجا گذاشته و از راه فریب خود را بلباس حجازیان آراسته و عمامه سیاه بسر بسته و بر شتری نشسته با معدودی چند از راهی که قافله حجاز می آمد در تاریکی شب میانه نماز شام و عشا بکوفه در آمد و مردم کوفه که همه چشم انتظار براه حضرت امام حسین علیه السلام بودند غلط خورده او را امام حسین علیه السلام پنداشته باستقبالش بیرون شتافتند و سلام کردند و مرحبا گفتند و پیش پیش او رفتند و ابن زیاد قفل سکوت بر لب افکنده هیچ نمی گفت تا آنکه داخل دار الاماره گشت و این همه برای آن بود تا مردم کوفه بر آمدن او خبردار نشوند و دفعةً بلوا کرده آماده فتنه و فساد در دفع او نگردند فَلَمَّا أَصْبَحَ جَمَعَ النَّاسَ وَقَرَءَ عَلَيْهِمْ مَنْشُوراً بِالَةٍ وَهَدَّدَهُمْ وَحَذَّرَهُمْ عَنْ مُخَالِفَةِ يَزِيدَ وَفَرَّقَ جَمَاعَةَ مُسْلِمٍ بِقُوَّةِ التَّدْبِيرِ وَاخْتَفَى مُسْلِمٌ فِي دَارِ هَانِي بْنِ عُرْوَةَ پس هرگاه صبح شد جمع کرد ابن زیاد مردم را و خواند برایشان سند حکومت خود و تهدید و تحذیر کرد اهل کوفه را از مخالفت یزید و متفرق گردانید جماعت مسلم را بقوت تدبیر و پوشیده شد مسلم در خانه هانی بن عروه یعنی بمجرد تهدید لسانی و تخویف زبانی ابن زیاد جماعه متابعان حضرت مسلم متفرق گردیدند و مسلم خود را بخانه هانی بن عروه رسیده مختفی شد فَأَرْسَلَ عُبَيْدُ اللّٰهِ

محمد بن الاشعث مع فوج الی دارہ فاتوا بهانی بن عروة فحبسه وجبر

جمیع روساء الکوفة عندہ فی القصر ولما الخبر مسلما فنادی بشعاره

فاجتمع معه اربعون الفا واحاطوا حول القصر پس فرستاد ابن

زیاد محمد بن اشعث را با فوجی بسوی خانه هانی بن عروه پس آوردند او را پس قید

کرد ابن زیاد او را و محبوس نمود جمله روسائی کوفه را نزد خود در قصر و رسید

این خبر بمسلم پس آواز داد خاصان و رفیقان خود را پس جمع شدند همراه او

چهل هزار مردم و احاطه کردند گرد قصر یعنی چون ابن زیاد هانی بن عروه و دیگر

روسائی کوفه را در مکانی از قصر خود محبوس کرد حضرت مسلم بدریافت این

حال خاصان و رفیقان خود را جمع فرموده با جمعیت چهل هزار کس محاصره قصر

عبید الله بن زیاد نموده فامر عبید الله الاساری من روساء الکوفة

ان یکلموا عشائرهم ویردوهم عن رفاقة مسلم فکلموهم فتفرقوا

کلهم و امسی مسلم فی خمسمائة فلما اختلط الظلام ذهب

اولئك ایضا وبقی وحده پس امر کرد ابن زیاد اسیرانی را که از رئیسان

کوفه بودند باینکه بفهمانند عزیزان و قریبان خود را و باز دارند ایشان را از رفاقت

مسلم پس فهمانیدند اسیران عزیزان خود را پس متفرق گشتند همه ایشان و شام کرد

مسلم در پانصد کس یعنی تمامی مردم همراه متفرق گشتند و تا شام از چهل هزار پانصد باقی
ماندند پس هرگاه هوا شد تیرگی شب رفتند ایشان هم و باقی ماند مسلم تن تنها یعنی اول
از چهل هزار پانصد کس همراه مسلم ماندند بعد از آن چون شب تاریک شد این پانصد هم
راه خود گرفتند و مسلم تن تنها باقی ماند و گویند که چون برای نماز شام حضرت مسلم در مسجد
کوفه تکبیر افتتاح گفت پانصد کس اقتدا با او کردند و چون سلام در داد یک کس را نیز ندید
درین قدر فرصت همه بر رفتند و مسلم را تن تنها گذاشتند و گویند که چون مسلم نزدیک
قصر ابن زیاد رسید دید که مردم از همراه او میگریزند تا آنکه از آن جمله قریب صد کس
باقی ماند حیران شده چپ و راست نگاه میکرد و میگفت که شیعیان ما کجا میروید از آن هم
دوازده کس باقی ماندند آنگاه فرمود که اهل کوفه خطوط متواتر فرستادند و ما را طلبیدند
و حواله با عدا نمودند چون یک دو قدم دیگر رفت هیچکس با او نبود فَتَرَدَّدَ فِی الطَّرِیق

فَاَتی منزل امرأة فاستسقاها فسقته وادخلته فی منزل لها

پس آمد و رفت میکرد مسلم در راه پس آمد خانه زنی را پس طلب آب کرد از وی پس
آب نوشانید آن زن مسلم را و داخل کرد او را در خانه خود یعنی رفیقان مسلم آنحضرت را
تنها گذاشتند و همه ها گریختند مسلم در راه سراسیمه تنها میگشت و ازین طرف بآن
طرف میرفت درینحال تشنگی بر مسلم مستولی گشت بر در خانه زنی که طوعه نام داشت آمده

طلب آب فرمود آن زن او را آب نوشانیده داخل خانه خود نمود وکان ابنها مولی

لمحمد بن الاشعث فانطلق فاخبر محمداً واخبر محمد عبید الله فبعث عبید الله

عمرو بن حریث صاحب شرطته ومحمد بن الاشعث فاحاطا بالدار ولود پسر آن زن

مولی یعنی غلام آزاد محمد بن اشعث پس رفت او وخبر کرد محمد را وخبر کرد محمد عبید الله را پس

فرستاد ابن زیاد عمرو بن حریث کوتوال شهر ومحمد بن اشعث را پس محاصره کردند این هردو

خانه را یعنی هرگاه طوعه مسلم را بخانه خود جا داد از اتفاقات قضا و قدر پسر طوعه که چیله محمد

بن اشعث بود ومولای خود را از حال مسلم خبردار کرد وآن ناکس همانهم پیش ابن زیاد در رفته کلام

این راز وا نمود ابن زیاد بمجرد دریافت اینحال کوتوال شهر که عمرو بن حریث نام داشت ومحمد بن اشعث

برای گرفتاری مسلم فرستاد ایشان با جماعه کثیره رفته خانه طوعه را که حضرت مسلم در آن سکونت

محاصره نمودند و داعیه گرفتاری مسلم کردند چون حمیت شجاعت بنی هاشم نهان نشستن در خانه را

نکرد فخرج مسلم بسیفه یقاتلهم فاتاه محمد بن الاشعث بالامان فجاء به

عبید الله فضرب عنقه والقی جثته الی الناس وصلب راسه وکان ذلک

لثلث خلون من ذی الحجة سنة ستین من الهجرة وقتل عبید الله محمداً وابراهیم

ابنی مسلم ایضاً معاً پس برآمد مسلم با شمشیر خود در حالیکه جنگ میکرد با ایشان پس

محمد ابن اشعث با امان پس آورد مسلم را بسوی ابن زیاد پس او گردن زد او را وانداخت

تن او را بطرف مردمان و بر دار کشیدند هانی را او تو دا این واقعه سوم ذیحجه سال شصتم از هجرت
و گشت ابن زیاد محمد و ابراهیم هر دو پسر مسلم را با او گویند که ابن حریث کوتوال و ابن اشعث
سر حلقه ارباب جدال با جماعت شصت کس خانه طوعه را محاصره نمودند مسلم تن تنها
شمشیر گرفته از خانه برآمده و هنگامه محاربه گرم کرد چندانکه بعضی را از طرف مقابل زخمی کرد
و برخی را به جهنم سیاه فرستاد ابن شعث دانست که تحمل تیغ بنی هاشم کار این جماعت نیست
براه خدع پیش آمده اظهار امان نموده مسلم را از مقاتله باز داشت و مسلم بن عقیل و محمد
و ابراهیم پسران آنحضرت را همراه گرفته پیش ابن زیاد برد و آن سر آمد اشقیا قبل از
رسیدن مسلم نزد او نوکران را حکم داد که همین که مسلم داخل دروازه شود گردنش زنند
و سرش از تن جدا سازند چنانچه رفیقان ابن زیاد از چپ و راست شمشیرها کشیده در دم دروازه
استاده بودند مسلم ناگاه که از در گذشت گردنش زدند و سرش از تن جدا کرده
پیش مردمان انداختند و گویند که زمانیکه مسلم داخل قصر ابن زیاد میشد مشغول به تهلیل
و تسبیح بود و کریمه رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ تلاوت می‌نمود
که ذائقه شربت شهادت چشید و رخت اقامت از دار فنا بدار بقا کشید بعد از آن
محمد و ابراهیم را نیز کشتند و هانی بن عروه را بر دار کشیدند و سرهای این مظلومان را نیز
کشیده در کوفه در بدر گردانیدند و این سانحه سوم ذیحجه سال شصتم از هجرت اتفاق افتاد

تمام شد این داستان حالا برا صفای حال حضرت امام حسین علیه السلام و روانگی آنحضرت
از مکه بطرف کوفه و رسیدن بکربلا و مبتلا شدن بانواع کرب و بلا گوش فرا باید داشت
وَفِیْ ذٰلِكَ الْیَوْمِ خَرَجَ الْحُسَیْنُ مِنْ مَكَّةَ اِلَی الْكُوْفَةِ وَقِیْلَ كَانَ خُرُوْجُهٗ
یَوْمَ التَّرْوِیَةِ و در آن روز یعنی سیوم ذیحجه که روز شهادت حضرت مسلم بوده روانه
شد حسین از مکه بطرف کوفه و بعضی گفته اند که بود روانگی آنحضرت روز ترویه یعنی هشتم
ذیحجه وَكَانَ سَبَبُ خُرُوْجِهٖ اَنَّ مُسْلِمَ بْنَ عَقِیْلٍ كَانَ قَدْ كَتَبَ اِلَیْهِ
یَلْتَمِسُ قُدُوْمَهٗ و بود سبب روانگی آنحضرت اینکه مسلم بن عقیل با جد او تمام نوشته
بود باو و بالتماس قدوم او تحفی نماند که چون مسلم بن عقیل بکوفه رسیده رؤسا و عظمای آنجا
بر دو ارادت بر دوش و حلقه اطاعت بگوش کشیدند تا آنکه زیاده بر چهل هزار کس داخل
دایره بیعت گردیده مستدعی تشریف آوری جناب امام حسین علیه السلام از مکه بکوفه شدند
حضرت مسلم بخدمت جناب امام نوشت که اهل کوفه قبول بیعت نموده و همه تن باطاعت
وانقیاد در داده در گرو انتظار قدوم میمنت لزوم نشسته اند لهذا آنجناب تصمیم عزم
روانگی از مکه بکوفه فرمودند وَلَمَّا تَجَهَّزَ بِالْخُرُوْجِ مَنَعَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ وَابْنُ عُمَرَ
وَجَابِرٌ وَاَبُوْ سَعِیْدٍ الْخُدْرِیُّ وَاَبُوْ وَاقِدٍ اللَّیْثِیُّ فَلَمْ یَمْتَنِعْ عَنْهُمْ وَقَالَ
اِنِّیْ سَمِعْتُ اَبِیْ یَقُوْلُ سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ

يَقُولُ اِنَّ كَبْشاً تُسْتَحَلُّ بِهِ مَكَّةُ فَلاَ اَكُونَ اَنَا ذٰلِكَ الْكَبْشُ وهرگاه
جناب امام حسين عليه السلام تهيهٔ سامان سفر فرمود منع نمود او را ابن عباس و ابن عمر و
جابر و ابو سعيد خدري و ابو واقد ليثي پس باز نماند از باز داشتن ايشان و گفت بدرستيكه
من شنيدم از پدر خود كه ميگفت كه شنيدم از رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم
كه ميفرمود بدرستيكه گوسفندي باشد كه كعبه با آن حلال گردد پس نباشم من آن گوسفند
و پوشيده نماند كه چون حضرت امام حسين عليه السلام عزيمت كوفه را نمود اجلهٔ
اصحاب كه در مكه معظمه حاضر بودند به مخالفت پيش آمدند چنانچه ابن عباس گفت كه
اي حسين عليه السلام از حرم مكه كه خانه خداست مرو و بر قول كوفيان اعتماد مكن نميداني
كه با پدر و برادرت چه كردند و اگر تو باز نماني اهل و عيال خود را همراه مبر و من ميترسم
كه مبادا تو كشته شوي و زنان و كودكان تو اسير بلا شوند و نيز گفت كه مرا گمان است
كه ترا همچو عثمان ميانه زنان و دختران بكشند چون عرض ابن عباس بمعرض قبول
نيافت ابن عباس اندوهگين شد و گفت واحسيناه و هاي هاي گريست و نيز عبد الله
بن عمر از عزيمت كوفه منع نمود و گفت كه اي حسين بر قول و فعل اهل كوفه غره مشو و از مكه
بيرون مرو بالجمله جابر و ابو سعيد خدري و ابو واقد ليثي و ديگر هر كس كه حسين را ارادهٔ
كوفه ديد منع كرد آخر كار چون در مبالغه و اصرار با ايشان از حد در گذشت حسين در جواب گفت

راز فرموده ارشاد کرده که من از پدر خود و او از رسول خدا علیه الصلوة والثنا شنیده است
که گوسپندی در مکه کشته شود که بسبب آن حلت کعبه گردد لیکن نمیخواهم که من همان گوسفند
باشم یعنی شخصی را در مکه کشند که خونش موجب بیحرمتی کعبه شود پس من دوست
ندارم که در مکه کشته شوم و این همه بلکه زیاده از آن در ترجمه تاریخ طبری و ترجمه صواعق
و دیگر کتب مذکور مسطور است و باید دانست که مصداق حدیث مذکور عبد الله بن
زبیر است که او را در مکه کشتند و این سفک دما باعث بر استحلال کعبه شد و هر چند
این کشت و خون بجور و ظلم واقع شد لیکن چون منجر بهتک حرمت کعبه گردید جناب
سید الشهدا علیه التحیة والثنا بکمال حزم و احتیاط و مراعات ادب کعبه گوارا
نکرد که قتلش موجب استحلال کعبه شود و درین مقام سخنی است ظاهر الاشکال
که با وجود اشعار و اخبار واقعه شهادت که از سید الشهدا بظهور آمد گو بطریق
جزم و یقین نباشد اجله صحابه مثل ابن عباس و ابن عمر و جابر و ابو سعید خدری
و غیر ایشان چرا تقاعد از رفاقت و معیت حضرت حسین ع فرموده فقط بمنع
خروج از مکه و رفتن بکوفه اکتفا ورزیدند اظهار خیرخواهی نمودند و همراه نرفتند و جواب
اعضال مبتنی بر تفصیلی است که بسطی در کلام خواهد و نیز اندیشه شائبه تعصب
نسبت ببعضی از اهل و رابطه و ضبط تقریر است و بنای این مختصر بر اختصار [illegible]

از لوث تعصب افتاده پس طی کشح از تفصیل نموده بالاجمال اینقدر گفته میشود

که معلوم و متیقن نبوده که در همین سفر آنچه مقتضای قضا و قدر است از قوه بفعل

خواهد آمد و هرگاه مثل ابن عباس که عظمت و جلالت شان باتفاق

ثابت و متحقق است با وصف اظهار مظنون خاطر خود تقاعد از رفاقت کردند

و با وجود قلق و گریه های های همراه نرفتند هر عذریکه برای ایشان قرار داده شود

همان عذر از جانب دیگران هم قبول باید کرد المختصر جناب امام حسین علیه السلام

سیوم ذیحجه بروایت صحیح و نزد بعضی هشتم ذیحجه روز ترویه با معدودی از اهل بیت و شیعیان

و موالیان که بیانش میشود از مکه روانه کوفه شدند وَسَارَ مَعَ اثْنَيْنِ وَثَمَانِيْنَ

نَفَسًا مِنْ اَهْلِ بَيْتِهٖ وَشِيْعَتِهٖ وَمَوَالِيْهِ فِیْ اَثْنَاءِ الطَّرِيْقِ بِقَتْلِ مُسْلِمٍ

وَتَفَرَّقَ جَمَاعَتِهٖ فَهَمَّ بِالرُّجُوْعِ فَقَالَ بَنُوْ عَقِيْلٍ وَاللّٰهِ لَا نَرْجِعُ حَتّٰى نُصِيْبَ

بِثَارِنَا اَوْ نُقْتَلَ فَقَالَ الْحُسَيْنُ لَا خَيْرَ فِی الْحَيٰوةِ بَعْدَكُمْ و روانه شد حسین علیه السلام

با جمعیت هشتاد و دو کس از اهل بیت و یاران و غلامان خود پس شنید در اثنای راه خبر قتل

مسلم و انتشار جماعت او پس قصد بازگشت کرد پس گفتند فرزندان عقیل که قسم بخدا که

باز نخواهیم گشت تا آنکه بانتقام رسیم یا کشته شویم پس گفت حسین که بهتری نیست در زندگی

بعد شما یعنی چون آنحضرت با معدودی از اهل بیت و یاران و غلامان از مکه بعزم کوفه خروج فرمود

در اثنای راه شهادت مسلم بن عقیل و هانی بدست کوفیان و تفرق جماعت اصحاب ایشان نموده
عزم مراجعت نمود که گروه پسران عقیل قسم یاد کرده باتفاق گفتند که ما معاودت نمیکنیم و بکوفه
میرویم تا انتقام خود در قصاص مسلم از دشمنان میگیریم یا خود ما کشته شویم آنجناب لا خیر
گفت زندگی بی برادران مسلم بن عقیل ارشاد کردند که لطف زندگی بعد ازین نیست که شما همه
کشته شوید و من تنها بمانم و گویند که حضرت امام حسین علیه السلام را در راه با جماعه
جنبه پنج شخص فرزدق شاعر ملاقات کردید و احوال کوفه پرسید فرزدق گوید که زبان من
در آن وقت مرضی داشت که کلام کردن نمی توانستم لهذا باشاره گفتم که بکوفه مرو بکجا
روان شو و گویند که چون فرزدق شاعر با حضرت امام حسین ع ملاقات کرد دست
آنحضرت ببوسید آنجناب پرسیدند که ای ابا فراس از کجا می آئی گفت از کوفه فرمودند
اهل کوفه را چگونه گذاشتی گفت که دلهای مردمان با تو اند و شمشیرهای ایشان با بنی امیه
و قضا و قدر از آسمان نازل میشود والله یفعل ما یشاء حضرت حسین ع در جواب گفت که قضا را
با تو توان داشت بالجمله چون پسران عقیل سنگ راه مراجعت شدند حضرت متوجه عراق
شد چنانکه شعر باید ثُمَّ سَارَ نَحْوَ الْعِرَاقِ حَتَّىٰ اِذَا كَانَ عَلَىٰ مَرْحَلَتَيْنِ مِنَ
الْكُوفَةِ فَلَقِيَهُ الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ الرِّيَاحِيُّ وَمَعَهُ اَلْفُ فَارِسٍ مِنْ اَصْحَابِ
ابْنِ زِيَادٍ شَاكِي السِّلَاحِ بعد از آن روانه شد بطرف عراق تا آنکه رسید بجای که

دو منزل بود از کوفه پس ملاقی گشت با او حر بن یزید ریاحی و همراه او بودند هزار سوار
مسلح از امرا و سپاهیان ابن زیاد فقال للحسین انّ عبید الله بن زیاد قد
ارسلنی الیک وامرنی ان لا افارقک حتّی اقدم بک الیه وانا
والله کاره ما یمکننی الرجوع الی الکوفة ولا سبیل الی مفارقتک
پس گفت حر با حسین ع که ابن زیاد فرستاده است مرا بسوی تو و حکم کرده است مرا بآنکه
جدا نشوم از تو تا آنکه ببرم ترا نزد او و من بخدا ازین کار کراهت کننده ام نیست
ممکن مرا بازگشت بکوفه و نه راه بسوی جدائی تو یعنی چون حر بن یزید ریاحی در اثنا راه
با جناب حسین ع درخورد گفت که مرا ابن زیاد با هزار سوار مسلح برای گرفتاری تو
فرستاده است لکن دل من راضی بآن نیست که ترا گرفتار کرده پیش ابن زیاد رسانم
و این هم نمی توانم که ترا گذاشته مراجعت بکوفه نمایم فقال له الحسین انّی لم اقدم
هذا البلد حتّی اتتنی کتب اهله وقدمت علیّ رسلهم وانتم
من اهل الکوفة فان دمتم علی بیعتکم دخلت مصرکم والّا انصرفت
فقال له الحرّ والله ما اعلم هذه الکتب ولا الرسل ولا یمکننی
الرجوع الی الکوفة فلا افارقک حتّی اقدم بک الیه وطال الکلام
بینهما پس گفت با حر حسین علیه السلام که من نیامدم باین شهر تا نرسید بمن نامه ای

اهل این دیار نامه نبشتند بمن الحال ای ایشان و شما از اهل کوفه هستید پس اگر ثابت و دائم
هستید بر بیعت خود در آیم بشهر شما و گرنه باز گردیم پس گفت حُر با امام حسینؑ که بخدا
من نمی دانم این نامه ها از نزد کیان است و نیست ممکن مرا باز گشت بکوفه و نمیگذارم
ترا تا آنکه ببرم ترا پیش ابن زیاد و دراز شد سخن میانه هر دو تا آنکه چون حر بن یزید
ریاحی بسبب آمد خود بخدمت حضرت امام حسینؑ عرض نمود آنجناب در جواب ارشاد
فرمودند که من از خود عازم کوفه نشده ام بلکه کوفیان نامه ها و قاصدها فرستاده
باصرار و مبالغه تمام مرا طلبیدند و شما که آمده اید نیز از اهل کوفه هستید اگر ثابت
و برقرار بر عهد بیعت خود باشید رخت عزیمت بشهر شما میکشم و الا مراجعت بوطن
خود میکنم حر از بی خبری خود از ترقیم نامه ها و ترسیل قاصدها عرض داشته گفت که اکنون
بازگشت من بکوفه بدون بردن جناب نزد ابن زیاد ممکن نیست و گویند که اولاً حر
بر واگذاشت حضرت راضی شده گفته بود که جناب را اختیار است بهر جانب که خواهند
بروند من بکوفه بروم و پیش ابن زیاد عرضه میدهم که حسینؑ با من ملاقی نشد و
بطرفی دیگر رفت که درین حال نامه ابن زیاد بنام حر بدین مضمون رسید که در اسیر کردن
حسین تقصیری نکنی و الا بسزائی مبتلا گردی که تحمل آن نتوان کرد بعد ازان حر بحال خود
ترسید که اگر سواران ابن زیاد همراه ما هستند عرض با طلاع نمایند خدا داند که از دست

چو ابن زیاد بر سر وقت ما چه رود و باز مبالغه در بردن انجناب تردد ابن زیاد و نکار ترددی
آنکه از طرفین کلام بطول انجامید و سلسله سخن از جانبین دراز کشید قصه کوتاه چون
حضرت امام علیه السلام مرضی حر دریافت حالا این واقعه شنیدنی و کار گذاردنی تقدیر دیدنی است

فَانْحَرَفَ الْحُسَيْنُ عَنْ طَرِيقِ الْكُوفَةِ إِلَى كَرْبَلَاءَ وَنَزَلَ بِهَا فِي الْيَوْمِ
الثَّانِي مِنَ الْمُحَرَّمِ سَنَةَ إِحْدَى وَسِتِّينَ وَلَمَّا نَزَلَ سَأَلَ عَنِ اسْمِهَا
فَقِيلَ هٰذَا مَوْضِعٌ يُقَالُ لَهُ كَرْبَلَاءُ فَقَالَ مَوْضِعُ كَرْبٍ
وَبَلَاءٍ فَنَزَلَ الْقَوْمُ وَحَطُّوا الْأَثْقَالَ وَنَزَلَ الْحُرُّ وَجَيْشُهُ قُبَالَةَ
الْحُسَيْنِ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ بِكَرْبَلَاءَ پس بازگشت حسین از راه کوفه

و متوجه شد بسوی کربلا و در آن بتاریخ دوم محرم سال شصت و یکم در گاه رسید پرسید
از نام آن مکان پس گفته شد که این مقامی است که آن را کربلا گویند گفت که این
جائی کرب و بلاست پس فرود آمد آن قوم و انداختند بارها را و فرود آمد حر و لشکر او
مقابل حسین علیه السلام بزمین کربلا در ترجمه طبری و غیر آن نویسند که چون حسین علیه السلام بکربلا رسید
حر بن یزید ریاحی بطریق خیرخواهی عرضه داشت که اینک فوج دیگر فرستاده ابن زیاد
میرسند جناب را میگذارم که شبانه شب کوچ کرده بجانب دیگر روند چنانچه انجناب
و خویشان تمام شب قطع منازل فرمودند چون سپیده صبح دمید که بهمان زمین کربلا

وارد است و گویند که این معامله تا هفت شب اتفاق افتاده که هر شب راه میرفت و باز
دم صبح خود را بزمین کربلا می یافت تا آنکه کار بجائی رسید که شتران را می زدند از جائی
خود حرکت نمی کردند پس چار و ناچار بتقاضای مشیت کردگار رحلها بجا رخت اقامت
گشوده طرح مقام انداختند همین که میخ در زمین میزدند و هیزم از درخت میکندند
خون از زمین و درخت گل میکرد و بنابر آن اینحال فرمود که از اینجا رفتن نمیتوانم
که جای موعود همین و مشهد و مقتل من این زمین است و نیز در ترجمه طبری است که چون حسین علیه السلام
بکربلا رسید در خواب دید که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با جماعه ملایکه تشریف
آورده حسین را در کنار گرفتند و فرمودند که ای فرزند من میدانم که دشمنان قضا
تو گروه درصدد کشتن افتاده اند ایشان از شفاعت من در قیامت محروم اند
و نزدیک است که خدا تعالی ترا بدرجه شهادت برساند و بهشت از برای تو آراسته اند
و پدر و مادر تو منتظر تو نشسته پس آنحضرت علیه الصلوة والتحیة دست بر سینه حسین علیه السلام
نهاده فرمود اللهم اعط الحسین صبراً و اجراً حسین علیه السلام از خواب بیدار شد و بر اهل بیت
خود این خواب برخواند همه گریان شدند و کریمه انا لله و انا الیه راجعون بر زبان
راندند القصه چون خبر وصول حضرت امام حسین علیه السلام بزمین کربلا در کوفه
بگوش ابن زیاد رسید آنچه از مذمت خوارش توقع آمد آن را باید شنید

ثُمَّ كَتَبَ عُبَيْدُ اللّٰهِ كِتَابًا اِلَى الْحُسَيْنِ يُطَالِبُهُ اِلَى الْبَيْعَةِ
يَزِيْدَ فَلَمَّا وَرَدَ الْكِتَابُ عَلَى الْحُسَيْنِ ع فَقَرَءَهُ وَاَلْقَاهُ وَقَالَ لِلرَّسُوْلِ
مَالَهُ عِنْدِيْ جَوَابٌ فَرَجَعَ الرَّسُوْلُ اِلَى ابْنِ زِيَادٍ فَاشْتَدَّ غَضَبُهُ
وَجَمَعَ النَّاسَ وَجَهَّزَ الْعَسَاكِرَ وَصَيَّرَ مُقَدَّمَهَا عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ وَكَانَ
وَلَّاهُ الرَّيَّ وَاَعْمَالَهَا وَكَتَبَ لَهُ فَاسْتَعْفٰى مِنْ خُرُوْجِهٖ اِلٰى
قِتَالِ الْحُسَيْنِ ع فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ اِمَّا اَنْ تَخْرُجَ وَاِمَّا اَنْ تُعِيْدَ
عَلَيْنَا كِتَابَنَا بِتَوْلِيَتِكَ الرَّيَّ وَاَعْمَالَهَا وَتَقْعُدَ فِيْ بَيْتِكَ فَاخْتَارَ
وِلَايَةَ الرَّيِّ پس نوشت عبید الله نامه به حسین ع برای طلب بیعت یزید پس که
رسید نامه پیش حسین ع پس خواند آن را و انداخت آن را و گفت بقاصد که نیست
این نامه را نزد من جواب پس بازگردید ایلچی بسوی ابن زیاد پس سخت شد خشم او و جمع
کرد مردم را و سامان کرد لشکرها را و تجویز نمود سردار لشکر عمر بن سعد را و بود ابن زیاد
که حاکم کرده بود ابن سعد را بر ولایت ری و اضلاع آن و نوشته بود سند برای
پس استعفا نمود ابن سعد از خروج خود برای جنگ حسین ع پس گفت با بن سعد ابن زیاد
که یا خروج کنی برای جنگ حسین ع و یا باز دهی ما را سند ما که بحکومت ری و اضلاع
آن بتو داده ام و بنشینی در خانه خود پس اختیار کرد ابن سعد ولایت ری را مجلا ...

ایلچی ابن زیاد ناکام برگشته عرض حقیقت پیش او کرد و نایره غضب ابن زیاد درو تافتند
آورده و سر بی تمامی کشید و بجوش سوخته بر خود پیچید در بند محاربه با حسین افتاد
و جمع مردم و سامان لشکر برای جنگ نموده ابن سعد را که عامل ری و اضلاع آن ساخته
بود طلبید تا مقدمة الجیش گشته سرکردگی لشکر از پی قتال بکربلا روانه شود
و جنگ با حسین ع نماید ابن سعد از اختیار این کار استعفا نموده خود را یکسو کشید
و خواست که بمقاتله و محاربه حسین ع نرود که ابن زیاد باو نوشت که ای ابن سعد یا بر حسین ع
خروج بکن و برای جنگ او برو و یا از حکومت ری دست بردار و سندیکه بتو داده ام
آن را مسترد نما و در خانه خود بنشین پس ابن سعد دنیا را بر دین اختیار
کرده استرداد سند حکومت ری و معزولی از آن گوارا نخته بقبول حکم
ابن زیاد درآویخت وَطَلَعَ اِلَی قِتَالِ الْحُسَیْنِ بِالْعَسَاکِرِ فَمَا زَالَ ابْنُ زِیَادٍ
یُجَهِّزُ جُیُوشَهُ اِلَی اَنْ یَجْتَمِعَ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ اثْنَانِ وَعِشْرُوْنَ اَلْفًا
مَا بَیْنَ فَارِسٍ وَرَاجِلٍ فَنَزَلُوْا شَاطِئَ الْفُرَاتِ وَحَالُوْا بَیْنَ الْمَاءِ
وَبَیْنَ الْحُسَیْنِ وَاَصْحَابِهٖ وَکَانَ اَکْثَرُ الْخَارِجِیْنَ لِقِتَالِهٖ قَدْ کَاتَبُوْهُ
وَبَایَعُوْهُ و برآمد ابن سعد برای قتال حسین ع با لشکر پیش ابن زیاد و تجهیز لشکر
و سامان فوج برای ابن سعد میکرد تا آنکه مجتمع و فراهم شد نزد عمر بن سعد بیست و دو هزار

از سوار و پیاده و پس فرود آمدند بر کنارهٔ آب فرات و حایل شدند در میان آب و حسین علیه السلام و اصحاب
او بودند اکثر خروج کنندگان بجنگ او کسانی بودند که بتحقیق نامه‌ها نوشتند و بیعت با او نموده
یعنی ابن سعد بطمع حطام دنیوی دین را بدنیا فروخته و ذخیرهٔ نکال و وبال اخروی اندوخته
بمقابلهٔ حسین علیه السلام برآمده لشکرکشی‌ها کرد و ابن زیاد دشمن نهادی در پی فوجها برای کومک
ابن سعد میفرستاد تا آنکه ابن سعد با جمعیت بیست و دو هزار پیاده و سوار بهفتم محرم در کربلا رسیده
حایل میانهٔ لشکر حسین و شط فرات گردید و بر کنار آب با لشکر فرو کشید و صرف آب را
از لشکر حسین باز داشته عرصه بر آنجناب تنگ ساختند چنانکه چه جای یاران و موالیان
صغار و کبار اهل بیت ساقی کوثر و شفیع روز محشر محتاج برای یک قطره آب و از تشنگی تپان
دل و سینه بریان و کباب گشتند درین حالت یزید همدانی که از لشکریان حسین بن علی علیه السلام بود بخدمت
امام مظلوم عرضه داشت که اگر فرمان رود پیش ابن سعد رفته استجازت آب کنم ارشاد
شد که اختیار است چون یزید همدانی نزد ابن سعد رفت با او در حضور دست تحیت بسلام
که شعار اسلام است نکرد ابن سعد خطاب با یزید همدانی کرده گفت که ای برادر همدانی
ترک سلام چرا گفتی آیا من مسلمان نیستم و خدا و رسول را نمی‌شناسم یزید همدانی جواب داد
که وای بر اسلام تو که دعوی مسلمانی میکنی و خروج بر ابن رسول خدا و اولاد بتول نموده
کمر بقتال ایشان بسته تشنه برای خون ایشان گشته و آب فرات دریائی است که سگ و خوک از آن

آب میخورند و حسین بن علی ع و برادران و فرزندان و زنان اهلبیت عصمت و طهارت از
تشنگی جان بلب دارند و تو آب را از ایشان منع کرده و باز میگوئی که من خدا
و رسول را میشناسم و مسلمانستم ابن سعد گفت که ای یزید همدانی همه راست گفتی لیکن
چه کنم که دل من راضی بگذاشتن حکومت ری و اضلاع آن نمیشود و پس یزید همدانی امر حجت
کرده حقیقت حال را بخدمت حسین ع عرض نمود و ماننا باین حکایت است آنچه در صحیح بخاری
و ترمذی مرویست و خلاصه‌اش اینکه شخصی از اهل عراق بخدمت ابن عمر از طهارت خون
پشه پرسید گفتند که عراقیان از خون پشه می پرسند و فرزند رسول را کشتند و خونش
حلال دانستند و من بگوش خود شنیده ام که آنحضرت صلعم میفرمود و هما ریحانتای
من الدنیا گویند که چون لشکر ابن سعد آماده جنگ شد حسین بن علی ع از مقام خود برآمده
روبروی ایشان بایستاد و بعد حمد و ثنای خدا خطاب بلشکریان یزید نموده فرمود
که ای مردمان ببینید که من کدامم و نسب مرا بیان کنید و در دلهای خود تامل کرده بگوئید
که شما را ریختن خون من و هتک حرمت من درست آید آیا نیست که من پسر دختر نبی شما
هستم و فرزند پسر عم رسول خدا هستم آیا حمزه سید الشهدا عم من نیست و آیا رسول خدا
صلی الله علیه و آله وسلم در حق من و برادر من سیدا شباب اهل الجنة نفرموده
و دیگر از فضائل و مناقب خود بیان فرموده حجت را بر اعدا اتمام ساخت دیگر گویند

که چون لشکریان ابن سعد آب را بر لشکر حسین ؑ بند نموده کار بر اهلبیت نبوت تنگ کردند
حسین بن علی ؑ با ابن سعد نوشت که از سه کار یکی اختیار کن یا مرا بگذار تا بمکه روم یا اجازت
بده که رخت عزیمت بشهر دیگر کشم و آنجا بنشینم یا مرا پیش یزید بفرست ابن سعد جواب
داد که باش تا با ابن زیاد بنویسم چون با ابن زیاد نامه فرستاد نوشت او تهدیدی بر ابن
سعد کرد که اگر حسین ؑ دست به بیعت یزید گذارد بهتر والا او را باید کشت و من ترا
برای جنگ فرستاده ام نه برای صلح باید که هنگامه قتال را گرم کنی والا بجای تو دیگری
میرسد چون نامه ابن زیاد با ابن سعد رسید همانوقت صف آراست و لشکر را مقابله
درست کرده گفت که ای حسین ؑ من بسیار خواستم که تو بیعت با یزید کنی و من بخون
تو مبتلا نشوم این کار سرانجام نیافت اکنون آماده بجنگ باید شد و نیز گویند که چون
لشکر ابن سعد آب فرات را پس پشت گرفته فرود آمد و خیمه گاه حسین ؑ ریگستان
بوده آب هر گاه منع کردند چاه‌ها کندند تا هفتاد دست کاویدند آب نیافتند
و اهلبیت نبوت و دیگر یاران رسول الله و دواب از تشنگی بیتاب شدند
و از خشکی کام ها دی را طاقت گفتار نماند و باشاره سخن میگفتند و با تیمم
نماز میگذاردند چون بیطاقتی بر زنان و کودکان از حد درگذشت حسین علی ؑ عباس بن
را با تنی چند برای آوردن آب فرستاد یزیدیان نگذاشتند که آب بگیرد و عباس علی ؑ برادر

مجروح کردند همراهیان او را کشتند عباس با زخمها خورده بخدمت حسین ع رسید و بزبان حال
گفت که بجواب شمشیر آبی نصیب باشند در منتخب روایت کرده اند که خیمه حسین ع در صحرا استاده
بود شخصی بخدمت آنحضرت حاضر شد دید که آنجناب بتلاوت قرآن مشغول است و اشک از چشم جاری است
عرض نمود که چگونه وارد این موضع شدی فرمود که کوفیان نامه ها نوشتند و قاصدها فرستادند
و مارا طلبیدند و این زمان تشنه خون من شده اند و اکثر از خارجین بقتال من کسانی هستند
که دست بیعت من داده اند و در تتمه صواعق منقول است که چون بر حسین ع این سختی
گذشت نصیحت برادر خود یعنی حسن بن علی ع یاد کرد و بگریست که وقت رحلت فرموده
بودند که ای حسین ع از سفهای کوفه و اعوان آن بر حذر باشی و به اقوال ایشان خروج
نکنی که موجب خفت و پریشانی تو گردد و در ترجمه طبریست که حسین ع در خیمه آمد و حرم محترم
را نصیحت فرمود و امر بصابرت نمود زنان بگریه در آمدند حسین ع زنان را از گریه منع کرده
نظر بجانب آسمان برداشته گفت که خداوندا تو میدانی که بیعت با من کردند و عهد
بشکستند یارب تو داد من از ایشان بستان پس مردم همراه را طلبید و همه را جمع کرد
و گفت که آنچه بر شما بود کردید و شرط خدمت بجا آوردید شما اندک اید و ایشان
بسیار شما را از بیعت خود بیرون کردم بهر طرفیکه خواسته باشید بروید من از جان خود
ناامید شده ام همه با عرض رسانیدند که این از ما نخواهد شد که ترا در دست اعدا باین روز سیاه

ستبار بگذاریم و جان خود سلامت بریم فردای قیامت پیش قدرت چه عذر کنیم ما همه جانها
خود را پیش تو فدا کنیم پس مضمون این شعر گردست و ما ز سر از جانم دریای مبارک فشانم
همراهیان آنحضرت کمر همت حسیت ببستند و دست از حیات خود شستند و منتظر
شهادت نشستند که لشکر ابن سعد بمقابله در آمده آماده کارزار گردید پس الحمد اتفاق
افتادن را بایستند فلما تيقن ان القوم قاتلوه امر اصحابه فاحتفروا
حفرة شبيهة بالخندق حول العسكر وجعلوا لها جهة واحدة
يكون القتال منها وركب ابن سعد عسكره واحدقوا بالحسين
وزحفوا واقتتلوا پس هرگاه یقین داشت که هر آینه جماعه ابن سعد قتال خواهند
کرد با او امر فرمود اصحاب خود را پس ساختند سنگری شبیه بخندق گرداگرد
لشکر و داشتند برای آن جهت واحد که باشد قتال از آن در آنحال سوار شدند
لشکریان ابن سعد و نرغه کردند لشکر حسین ع را و هجوم نمودند و شروع جنگ
ساختند یعنی چون حسین مظلوم یقین داشت که لشکریان ابن سعد دست از تعرض باز
نمیدارند و برای جنگ نمی گذارند اصحاب خود را حکم فرمود تا آماده جنگ شوند
و داد شجاعت داده کسب شهادت نمایند پس یاران انجناب سنگری گرداگرد
لشکر شبیه بخندق ساختند و برای آن راهی داشتند که بهمان راه برای جنگ

برآیند و کار را رها کنید و همین که اصحاب حسین ع این سامان کردند سواران ابن سعد
خیمه گاه حسین ع را حلقه نموده بجنگ برخاستند و هنگامه قتال گرم ساختند پوشیده
نماند که چون دهم محرم رسید و صبح عاشورا از افق مشرق دمید ابن سعد
لشکر آراسته صف بمقابله جنگ کشید جناب سید الشهدا علیه التحیة والثنا
بعد ادای نماز صبح بر جمازه نشسته روبروی لشکر ابن سعد بر آمده خطبه خواند و بعد
فراغ از حمد خدا و نعت مصطفی خطاب با طرف مقابل فرموده ارشاد کرد که ای
مردمان ببینید که ترسایان نشان سُم خر عیسی را تعظیم میکنند و یهودان اگر اثری
از زنار موسی بیابند آن را عزیز میدارند و من پسر دختر پیغمبر شما هستم کمر بر قتل من
بسته اید و نمیدانید که رسول خدا صلعم مرا فرزند خود خوانده است و عزیز داشته و بعد
دشمنی من کرده آیا خون کسی از شما ریخته ام که درصدد قصاص او دشمن جان من شده اید
یا مال شما بر ذمه من است که طلب آن مینمائید یا دیگر مطالبه دارید که برای آن عرصه بر من
تنگ کردید من بمدینه منوره بر گور جد خود نشسته بودم مرا آنجا نگذاشتید بمکه آمدم
رسولان در طلب من فرستادید و نامه ها نوشتید نزد شما رسیدم با من غدر
کردید و نقض عهد نمودید چون این خطبه خواند هیچکس جواب نداد و بس فرمود که حجت
خدا بر شما تمام است و شما را بر من حقی نیست و اشتر را خوابانید و بر اسب سوار شد و صف

بیابرتا تا آتش ان ابتدا کنند گویند که مردی از لشکر ابن سعد عبد الله نامی که در حقیقت عبد الشیطان بود اسپ را جولان داده بمیدان وغا آمد دید که آتشی برگرد عیال و اطفال حسینؑ روشن کرده اند تا کسی آنجا نرود گفت که ای حسین بشارت باد ترا بآتش دنیا پیش از آتش آخرت آنجناب در حق او دعائی بد کرد همانا دم پای اسپش در گو نیی افتاده او را بدان خندق پر آتش انداخت آخر آن نا پاک در میان آتش سوخت بعد از آن دو تن از لشکر ابن سعد بر آمده مبارز خواستند ازین طرف دو کس که مقابله برآمدند و آن هر دو را کشته بجهنم سیاه رسانیدند و گویند که هر گاه مبارزی را برای جنگ لشکریان ابن سعد میخواستند امام مظلومان پیش قدمی میکرد و موالیانش نمی گذاشتند و میگفتند که یا ابن رسول الله تا از ما یان یک کس هم زنده سلامت است ترا بجنگ نمیگذاریم بالجمله لشکریان ابن سعد یافتند که همراهیان حسینؑ دل بمرگ نهاده اند بمقابله فرادی فرادی از عهده جنگ بر نتوان آمد لهذا المقابله یک کس چند تا بر آمده مبارز حسینؑ را تیر باران میکردند تا آنکه هر کس که از لشکریان حسینؑ برای جنگ میرفت زنده نمی گشت و ازینجاست که میفرمایند وَلَمْ يَزَلْ يُقْتَلُ مِنْ أَهْلِ الْحُسَيْنِ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ وَأَصْحَابِهِ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ إِلَى أَنْ قُتِلَ مِنْهُمْ نَافٌ عَلَى خَمْسِينَ رَجُلًا و همواره کشته میشد از اهل بیت حسینؑ و یاران او یکی

پس کی تا آنکه کشته شد از زنها یار و پناه کسی نمی‌دهند حیات امام هل من ناصر اما
من مغيث يغيثنا لوجه الله اما من ذاب يذب عن حرم رسول الله
پس در این حال فریاد کرد حسین آیا فریادرسی هست که بفریاد ما برسد برای خدا آیا دافعی هست
که دفع کند از حرم پیغمبر خدا صلعم یعنی حرم آنحضرت را از یاران و موالیان اهل‌بیت بقتل رسیدند
و زنهار و پناه کسی از اهل و اصحاب حسین جام شهادت کشیدند حسین بفریاد آمده
اظهار استغاثه کرد و این فریاد و استغاثه فقط برای اتمام حجت بود و تا معلوم شود
که در این حال کدام کسی از مدعیان اسلام شریک مصیبت امام زمان میگردد و قد اتی الحر
بن يزيد الرياحي الذي تقدم ذكره قد اقبل على فرسه الى
وقال يا ابن رسول الله اني كنت اول من خرج عليك وانا الآن
في حزبك فمرني ان اكون مقتولا في نصرتك لعلي انال شفاعة جدك
غدا ثم كر على عسكر عمر ابن سعد فلم يزل يقاتلهم حتى قتل وقتل معه
اخوه وابنه ومولاه ايضا پس یک ناگاه حر بن یزید ریاحی که مقدم شد ذکر او
بتحقیق متوجه شد سوار بر اسب خود بطرف حسین و گفت ای فرزند پیغمبر خدا صلی الله علیه
وآله وسلم بدرستیکه بودم من اول کسی که خروج کرد بر تو و اکنون در گروه توام پس امر کن
با اینکه باشم کشته شده در مددکاری تو تا بیابم شفاعت جد تو فردای قیامت پس حمله کرد

برلشکر ابن سعد پس مقاتله کرد با آن قوم تا آنکه کشته شد و کشته شد با او برادر او و پسر او
و مولای او نیز یعنی چون حسین ع فریاد برکشید و صدای هل من ناصر امام مظلوم بلند گردید
حر بن یزید ریاحی همینکه بیکسی جناب سید الشهدا ع و فرزند رسول خدا ملاحظه کرد توفیق
سعادت ابدی از اطاعت ابن سعد خود در آنگیر گشته و سابقه عنایت سرمدی
از رفاقت یزیدیان انحراف ورزید بحضور امام مظلومان رسید عرضه داشت
که چنانکه از اولین خارجین بقتال تو بودم همچنان از سابقین ناصرین تو ام فرمان
رود که جان خود را در هوای نصرت تو گذارم و فردای قیامت نقد شفاعت جد
امجد تو بدست ایمان آرم ص قوم اشقیا به تیغ و تیر کشتند شاد آن بمنزل
شهادت رسیدند مجملا چون یاران و موالیان حسین ع یکیک داد شجاعت بمیدان
جنگ داده جانهای خود را فدای تولای فرزند رسول خدا و اهل بیت مصطفی ص نمودند
و غیر از تنی چند از عزیزان و قریبان باقی نماندند جناب سید الشهدا فرمود که حالیا
نوبت من است و خواست که از صف قتال بر لشکر اعدا متوجه آمده شود که برادر و برادر
زادگان و سایر عزیزان فریاد کردند که تا یک تن هم از ما جانی بقالب دارد
ترا بجنگ نمیگذاریم چون از ایشانهم یکی بعد دیگری کار خود کرده بدرجه شهادت
فایز گردیدند ناچار نوبت مقابله سید الشهدا ع تن تنها با لشکر جفا رسید القول

آنچه ما شنیدنی بود شنیدنی است در جنب آنچه دیدنی بود دیدنی فالتحم القتال

حتی قتل اصحاب الحسین بأسرهم وولده واخوته وبنو عمه وبقی وحده

فبارز بنفسه وسیفه مسلّت فی یده لم یزل یقاتل ویقتل من برز الیه

حتی قتل منهم الکثیر فأثخنته الجراحات والسهام تأتیه من کل جانب

رسید قتال تا آنکه کشته شدند همه یاران حسین وفرزندان او وبرادران او

و باقی ماند آنحضرت تن تنها پس مبارزت فرمود بنفس نفیس خود در حالیکه شمشیر برهنه

بود در دست او پس بسیار مقاتله کرد ومیکشت هر کسی را که می برآمد بمقابله او تا آنکه کشت

از ایشان بسیاری را پس در گرفت او را زخمها و تیرها رسیدند بر بدن او از هر جانب

یعنی چون نائره قتال سر بفلک کشید وکار از یاران وموالیان وفرزندان وبرادران

وعمزادگان در گذشته نوبت محاربه بحضرت سید الشهدا رسید تن تنها سیف مسلول

در دست گرفته بمقابله دشمنان شقیا پرداخت وزبان بلاغت ترجمان را باین شعر آبدار

آشنا ساخت انا ابن علی الخیر من آل هاشم کفانی بهذا مفخرا حین افخر وجدی رسول الله

اکرم من مشی ونحن سراج الله فی الارض یزهر وفاطمة امی سلالة احمد وعمی سید

ذو الجناحین جعفر وفینا کتاب الله انزل صادقا وفینا الهدی والوحی والخیر یذکر

هر کس که از لشکر مخالف روبروی او می آمد میکشت تا آنکه جم غفیری را بشمشیر از دست تیغ

او وبه بادیه درزخ شتافتند وزلزلی عجیب ونعرشی غریب درفوج مخالف راه یافته پس
هرگاه عرصه مقاتله برلشکر اعدا تنگ شد از دور حمله کرده او را زیر تیر گرفتند چون از زخم کار
تمام نشود شمر ذی الجوشن حیله دیگر انگیخت و آتش تیر تازه در کاسه غرب ریخت چنانکه
سفر ماید وأقبل شمر ذو الجوشن السكوني في كتيبة فحال بينه وبين رحله
وحرمه فصاح الحسين ويحكم يا شيعة الشيطان أنا الذي أقاتلكم
فما لكم تتعرضون للحرم فإن النساء لم يقاتلنكم فقال الشمر لأصحابه
كفوا عن النساء واقصدوا الرجل في نفسه فما زالوا بالسهام والرماح حتى
سقط على الأرض شهيدا وحز رأسه نصر بن خرشة فلم يقدر على
قطع رأسه فنزل خولي بن يزيد فقطع رأسه وفي رواية فقال الشمر لأصحابه
ويلكم ما تنتظرون بالرجل وقد أثخنته الجراحات وتوالت عليه
السهام والرماح حتى وصل سهم شقي من الأشقياء إلى حنكه فسقط
عن الفرس وضربه شمر على وجهه فأدركه سنان بن أنس النخعي فطعنه
برمح فنزل خولي بن يزيد ليقطع رأسه فارتعدت يداه فنزل أخوه
شبل بن يزيد فقطع رأسه ودفعه إلى خولي پس آن شمر ذی الجوشن سلولی با لشکر
خود لیس حائل گشت درمیان امام مظلوم وخیمه حرم او فریاد کرد حسین که وای برشما

ای گروه شیطان منم آنکه قتال میکنم با شما پس برای چه شما متعرض میشوید حرم که برا ایشان
ایشان قتال با شما نکرده‌اند پس گفت شمر باصحاب خود با زیاده از زنان قصد کنید
بسوی این مرد پس میل کردند بتیرها و نیزه‌ها تا آنکه افتاد بر زمین شهید شده و خواست
که ببرد سر او را النفرد (؟) حرمله پس قدرت نیافت به بریدن سر او پس فرود آمد
ابن یزید اصبحی (؟) و در روایتی است که گفت شمر بیاران خود وای بر شما چه انتظار میکشید
باین مرد و حال آنکه فرا گرفته است او را زخمها و یاری رسید بر او تیرها و نیزه‌ها تا آنکه رسید
تیر یزید ابحی (؟) از بدبختان بسوی حلق او پس فرو افتاد از اسب و برد شمر شمشیر بر روی او
پس رسید او را سنان بن انس نخعی پس مجروح کرد او را بنیزه و فرود آمد او را
خولی بن یزید تا ببرد سر او را پس لرزید دستهای او پس فرود آمد برادر او شبل بن
یزید پس برید سر او را و بینداخت آن را بسوی برادر خود خولی الحاصل چون لشکریان
ابن سعد تاب مقابله و محاربه با جناب سید الشهدا علیه الوف من التحیة و الثناء
در خود نیافتند شمر بدگهر حیله دیگر اندیشیده خود را با جماعه خود میانه حسین و حرم محترم
حایل کرده خواست که دست تعرض باهلبیت نبوت دراز کنند که امام مظلوم نعره دیگر
باسنعة (؟) الشیطان زده فریاد کرد که من با شما می‌جنگم این چه نامردی است که بر زنان بیگناه
متعرض میشوید بمجرد اصغای این صدای مهابت انتما شمر از تعرض مخیم سراپرده عصمت و طهارت

دست کشیدن با همراهیان خود دست متوجه بآنحضرت کرد پس از کمظرفی ملاحظه شر و از طرفی دیگر
نوح آهنجاح آورده جناب سیدالشهدا را از پس و پیش در میان گرفته انعه باران تیر و نیزه
از هر دو سو بر سر وقت امام مظلوم باریدند که آن یکه تاز میدان دعا کام تسلیم در رضا
بدست گرفته از پشت اسب بر زمین شهادت افتاد و عنان عزیمت از حیات این جهان
بی ثبات یکسو کشید و رخت اقامت بفردوس اعلی کشید و گویند که این سانحه بعد زوال
شمس از نقطه دایره نصف النهار بوده که خبر داول از اجرای وقت نماز پیشین است و گویا
اجمال دال بر آنست که تکبیر افتتاح بر پشت اسبش و رکوع بعد فرار از آن و سجده
هنگام وصول بر زمین دست داده و باین صورت هیئت مجموعی نماز ظهر رخت ظهور بر
دا بیین کشاده و اختلافی که در قاطع سر مبارک است در اصل سانه مرویست و امع میگین
که این شقاوت را در ازل بر ناصیه حال خولی بن یزید بد مآل نوشته اند اگرچه بادی
این شناعت نصر بن خرشه را گفته اند و در روایتی است که چون تن مبارک بکثرت
جراحات سهام در ماح غربال شد شمر ملعون تخفیفی با صحاب خود کرد که با وصف مشبک
شدن بدنش بزخمهای تیر و نیزه هنوز زنده گذاشته اند که ناگاه تیری از دست
بدبختی از بدبختان بکام حضرت امام حسین کار او را تمام کرد که از پشت اسب بر زمین
افتاد و در همین حال شمر نامرد شمشیری بر روی مبارک حواله کرد و سنان بن انس نخعی

با بی رسید که زخم نیزه مجروح ساخت و خولی بن یزید از اسب فرود آمد خواست که قطع سر
کند دستهایش لرزید و شبل بن یزید برادرش سنگ زد و برادرش خولی از اسب فرود آمده سر مبارک را
از تن مبارکش جدا ساخت و بعد ازان انچه از دست سید و لشکریان شمر
سعد بر بقیه آل طه و یاسین رفت بیانش میرود ثُمَّ دَخَلُوا عَلَى الْحَرَمِ وَاَسَرُوا اِثْنَا
عَشَرَ غُلَامًا مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَمَنْ كَانَ مِنَ النِّسَاءِ پس درآمدند بر حرم محترم و اسیر
کردند دوازده کس را از نوجوانان بنی هاشم و هر کس را که بود ند از زنان وَاَمَرَ ابْنُ
سَعْدٍ وَشِمْرٌ نَفَرًا فَرَكِبُوا خُيُولًا وَوَطِئُوا الْحُسَيْنَ و حکم کرد ابن سعد و شمر گروهی را که بر
سوار شدند بر اسپها و پی سپر ساختند تن حسین را وَاَرْسَلُوا الرَّاسَ الْمُكَرَّمَ مَعَ بِشْرِ
ابْنِ مَالِكٍ وَخَوْلِيِّ بْنِ يَزِيدَ اِلَى ابْنِ زِيَادٍ و فرستادند سر مکرم امام را با بشر بن
مالک و خولی بن یزید به ابن زیاد یا آنکه چون سر حسین مظلوم را [illegible] از تن جدا کردند و شجره
رسالت و دوحه نبوت و نیابت را بتیشه ظلم بریدند و گویند که قیس بن اشعث پیراهنش
از تن پاکش کشید و [illegible] شمشیر او گرفت و شمر با [illegible] پیراهن خودش قصد خیمه آل
عصمت و طهارت نموده تا رایج برد و خواست علی ابن الحسین که بر بستر بیماری افتاده بود
چون که نظر شمر بر حالش افتاد خواست که او را بکشد که شخصی دستش گرفت و گفت که مسلمانان
اطفال کفار را نکشند و تو این کودک بیمار مسلمان را میکشی شمر جواب داد

که امیر یعنی ابن زیاد فرموده است که زینه از آل عبا نباید گذاشت او گفت این همه را پیش ایشان
باید فرستاد تا هر چه خواست او باشد بعمل آرد پس شمر و ابن سعد گفتند که اسپان را
بر تن حسین ع دوانند چنانچه بیست کس از سواران جسم شریف و عنصر لطیف حسین ع را پامال
سم اسپان ساختند چندانکه استخوان تن مبارک ریزه ریزه شده شکست و سر مبارک
بر نیزه کرده بالبشیر بن مالک و خولی بن یزید بکوفه پیش ابن زیاد فرستادند و زنان اهل بیت را
بر شتران بی پرده سوار کرده و علی بن حسین ع بیمار را بر شتری انداخته روانه بکوفه ساختند و
گویند که ابن سعد یکروز در کربلا مقام کرده کشتگان خود را در گور نمود و تن حسین ع و سایر
تا سه روز همچنان افتاده ماند و کسی دفن نمیکرد تا آنکه مردم غاضریه که آن قریه ایست بر کنار
فرات فراهم شده تن حسین ع را در یک گور و دیگر بنی هاشم را در جنب او و باقی شهدا را بیکجا گرده
دفن کردند حالا اسامی شهدای اهل بیت که با جناب سید الشهدا در کربلا شهید شدند باید
شنید و سرشک غم از دیده برنم در ماتم این اخیار امعالم باید بارید واستشهد معه
رضی خمسة من اخوته العباس بن علي وعثمان بن علي ومحمد بن علي وعبد الله
بن علي وجعفر بن علي وثلثة من ولد الحسن اخيه القاسم بن الحسن و
عبد الله بن الحسن وعمر بن الحسن وقيل ابو بكر بن الحسن وقتل معه ابنا
علي الاكبر فانه قاتل بين يدي ابيه حتى قتل شهيدا وعبد الله

قُتِلَ صَغِيراً بِكَرْبَلَاءَ جَاءَهُ سَهْمٌ فَتُقِيَ وَهُوَ فِي حِجْرِ أَبِيهِ فَقَتَلَهُ وَقُتِلَ مَعَ مُحَمَّدٌ

وَعَوْنٌ أَبْنَاءُ عَبْدِ اللهِ بْنِ جَعْفَرٍ وَعَبْدُ اللهِ وَعَبْدُ الرَّحْمٰنِ وَجَعْفَرٌ بَنُو عَقِيلِ

بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَهٰؤُلَاءِ سِتَّةَ عَشَرَ رَجُلاً أَوْ سَبْعَةَ عَشَرَ رَجُلاً مِنْ خِيَارِ أَهْلِ

بَيْتِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَدِ اسْتُشْهِدُوا [illegible]

و شهید شدند با حسین علیه السلام چهار کس از برادران او عباس علیه السلام بن و عثمان بن علی علیه السلام و محمد بن علی و جعفر

بن علی و دو کس از پسران حسن برادر او قاسم بن حسن و عبد الله بن حسن و از پسر

حسن و گفته شد ابوبکر بن حسن شهادت یافتند همراه سید الشهداء و پسر او علی

اکبر پسر آینه او مقاتله کرد بحضور پدر خود تا آنکه کشته شد در معرکه و شهادت

یافت و عبد الله شهید شد در صغر سن بکربلا رسید بحلق او تیر [illegible] در حالیکه

او در کنار پدر خود بوده پس کشت او را و شهید شدند با امام مظلوم محمد و عون پسران

پسر عبد الله بن جعفر بن ابیطالب و عبد الله و عبد الرحمن و جعفر پسران عقیل بن ابیطالب

پس اینجا همه همراه حسین علیه السلام شانزده یا هفده مرد از بهترین اهلبیت رسول خدا صلعم بتحقیق

شهید شدند و آن روز شش کس از برادران جناب سید الشهداء یعنی عباس علیه السلام و

محمد و عبد الله و جعفر ابنای علی مرتضی علیه السلام و قاسم و عبد الله و عمر و نیز بعضی ابوبکر

نیز از فرزندان حسن بن علی علیه السلام برادر بزرگ او و دو کس از فرزندان خودش یکی علی اکبر

که بحضور پدر بزرگوار در معرکه جنگ با لشکر کفار رخت کارزار گشاده و دیگری عبد الله
که بعضی او را علی اصغر گویند در خورد سالگی از صدمه تیر بدبختی از بدبختان فوج اعدا
که بر حلق معصوم رسیده در کنار پدر جان داده و محمد و عون دو کس از پسران
عبد الله بن جعفر بن ابیطالب و عبد الله و عبد الرحمن و جعفر پسر عقیل بن
ابیطالب این جمله شانزده یا هفده کس از اخیار اهلبیت رسالت در معرکه
کربلا همپای سید الشهدا احرز قصبات السبق در مضمار شهادت گشتند و
دیگر از اولاد مهاجرین و انصار نیز در آن روز شهید شدند و علی اوسط که لقب
شریف او زین العابدین است در واقعه کربلا بیمار و لیس زار و نزار بوده بعد شهادت
برادر خود یعنی حضرت علی اکبر بخدمت امام آل عبا حاضر شده عرضداشت
که اجازت رود تا با دشمنان جنگ کرده در حضور اقدس شرف شهادت یابم
آنجناب فرمود که ای فرزندم تو یادگار رسول خدا و بقیه آل عبا هستی اگر تو هم کشته
شوی نسل رسول بالکلیه منقطع و دوده رسالت از بیخ و بن برکنده شود باش که منظور
با تحصیل بهاست در عقب من محارمه نسا مزی و همواره با صبر و شکر بسر داری باید نست
که در اولاد شریف حضرت امام حسین علیه السلام اختلاف است لذا صفوة الصفو
ابن جوزی منقول است که امام حسین علیه السلام را سه پسر بود یعنی علی اکبر و علی اصغر و جعفر

بود و دختر فاطمه و سکینه بودند و ابن الاخضر در معالم العترة گفته که چهار پسر و دو دختر بود و عبد الله را بر آن سه پسر زیاده نموده و حافظ محب الدین ابو العباس در ذخایر العقبی گفته که اولاد امام حسین ع شش پسر و سه دختر بودند و دو پسر که زیاده نمود علی اوسط و محمد است و دختر زینب و نزد بعضی علی اصغر لقب امام زین العابدین است و بعضی ایشان را علی اوسط گویند و محمد و جعفر را حال معلوم نیست شاید قبل از بلوغ وفات یافته باشند و باقی از پسران آنحضرت در واقعه کربلا فقط علی زین العابدین مانده و حق تعالی آنچنان برکت در اولاد شریف حضرت ایشان بخشید که تمامی عالم از اولاد امجاد ایشان پر است و تا قیام قیامت زمانه خالی ازین فیض و برکت نخواهد ماند و در بعضی از مکاتیب جناب مصنف علیه الرحمة مرقوم است که حضرت امام حسین ع وقتیکه در کربلا تشریف آوردند همراه ایشان سه پسر بودند علی اوسط امام زین العابدین که در آنوقت بیمار بودند پسر دوم علی اکبر بیست و دو ساله عمر داشتند جنگ کرده شهید شدند پسر سوم در نام ایشان اختلاف است بعضی عبد الله و بعضی علی اصغر گفته اند ایشان نیز شهید شدند و شیر خواره بودند حضرت امام ایشان را بسبب غلبه تشنگی در کنار گرفته زبان خود را برای تسکین عطش در دهان ایشان میداشتند که ناگاه تیری از جانب اشقیا بحلقوم معصوم رسید که در کنار پدر

جان داد و یک دختر همراه حضرت امام علیه السلام بود سکینه نام داشت و با حضرت قاسم
منسوب بود و در آن وقت هفت ساله عمر داشت و روایت نکاح ایشان با حضرت
قاسم غلط است در آن وقت فرصت اینکار نبود و آنکه مشهور است که حضرت سکینه در راه
شام فوت شدند این هم غلط محض است چنانکه ایشان تمادی ایام زنده ماندند
و با مصعب بن زبیر منکوحه شدند و زبیر عمه زاده حضرت پیغمبر صلعم و حضرت علی [illegible]
و دختر کلان امام علیه السلام که فاطمه صغری نام میداشت و همراه شوهر خود که حسن مثنی
پسر حضرت امام حسن ع بود در مدینه مانده در دشت کربلا نیامد و نام مادر امام زین
العابدین شهربانو ملقب به شاه زنان دختر یزدجرد بن خسرو پرویز بن هرمز نوشیروان
و نام مادر علی اکبر لیلی دختر ابی مره بن عروه بن مسعود که سردار بنی ثقیف بود و نام
مادر پسر سوم که شیرخواره بودند پیدا نیست اینقدر معلوم است که از عرب بود و از نسل
بنی قضاعه و نام مادر سکینه رباب دختر امرء القیس بن عدی که از بنی کلب بود
و از جمله ازواج خود حضرت رباب را بسیار دوست میداشتند و نزد حضرت امام عزت تمام داشت
چنانکه درین باب شعری هم فرموده اند لعمرک اننی لاحب ارضا تحل بها سکینة
والرباب یعنی قسم جان خود که من آن زمین را دوست میدارم که سکینه و رباب
در آن زمین نشینند و منزل کنند و نام مادر فاطمه صغری که دختر کلان حضرت امام ع

در مدینه مانده بودند ام اسحق دختر حضرت طلحه که یکی از ده یار بهشتی بودند مشهور و معروف
اند و حضرت امام باقر در آنوقت چهار ساله بودند چراکه قبل از واقعه کربلا که در سنه
شصت و یک هجری شده بود چهار سال پیشتر در سنه پنجاه و هفت هجری پیدا شده
بودند و از جمله ازواج حضرت امام در آنوقت همراه ایشان شهربانو دما در
پسر سوم پسر شیرخواره بودند و حال دیگر ازواج معلوم نیست که در آنوقت
زنده بودند یا مرده و فرزندان امام حسن علیه السلام که شربت شهادت
نوشیدند چهار تن بودند حضرت قاسم و عبدالله و عمر و ابوبکر و از فرزندان
حضرت امیرالمومنین علی کرم الله وجهه پنج کس همراه بودند حضرت عباس بن علی
و حضرت عثمان بن علی و حضرت محمد بن علی و حضرت عبدالله بن علی و حضرت
جعفر بن علی شهید شدند و عباس بن علی که علمدار بودند از مزار حضرت امام
در کربلا دو سه تیر پرتاب روضه ایشان جداست و دیگر شهیدان کربلا در
روضه حضرت امام مدفون اند و از فرزندان حضرت عقیل حضرت مسلم قبل از
آمدن حضرت امام در کربلا در ذی الحجه سنه شصت از هجرت در کوفه شهید شده بودند و دو پسران او
حضرت امام او که پیشتر روانه فرموده بودند که از مردم کوفه قول و قرار بگیرند و چون اشرار گرفته اطلاع و دیده ... پیشتر همراه
شهید شده بودند محمد و ابراهیم نام داشتند و عبدالله و عبدالرحمن و جعفر پسران عقیل بن ابی طالب که همراه بودند شهید شدند

و از فرزندان عبد الله بن جعفر طیار برادر حضرت علی کرم الله وجهه دو پسر همراه حضرت
امام شهید شدند که محمد و عون نام داشتند خواهرزاده حقیقی حضرت امام بودند و مادر
ایشان حضرت زینب که دختر حقیقی حضرت امیر المومنین علی علیه السلام از بطن حضرت
بتول بودند خواهر حقیقی حضرت امام بودند و با عبد الله بن جعفر طیار نکاح شده
بود و حضرت امام زین العابدین و عمر بن الحسن و محمد پسر عمر بن علی و دیگر صاحب زاده
صغیر السن در بندیان رفتند و حضرت زینب خواهر حقیقی حضرت امام و شهربانو
زوجه حضرت امام و حضرت سکینه دختر حضرت امام و دیگر زنان اهلبیت همراه بودند و بر
ملا و شام رفتند انتهی کلامه الشریف اینست حال همراهیان کربلا که همراه سید الشهدا بودند
اما مدت زمان شهادت پس حالش میرود وَکَانَتْ شَهَادَتُهُ یَوْمَ عَاشُورَاءَ سَنَةَ
اِحدیٰ وَسِتِّینَ مِنَ الْهِجْرَةِ وَلَهُ یَوْمَئِذٍ سِتَّةٌ وَخَمْسُونَ سَنَةً وَخَمْسَةُ
اَشْهُرٍ وَخَمْسَةُ اَیَّامٍ و بود شهادت آن شاه شهیدان روز عاشورا سال
شصت و یکم از هجرت و سن شریف آنحضرت آن روز پنجاه و شش سال و پنجاه و پنج روز بود و بو شنیده
خواهد بود که شهادت جناب سید الشهدا شهید دشت کربلا روز عاشورا یعنی دهم محرم بروز جمعه
بعد از زوال آفتاب سال شصت و یکم از هجرت اتفاق افتاده و سنین عمر شریف در آن روز
پنجاه و پنج روز رسیده بوده چه ولادت با سعادت پنجم شعبان سال چهارم از هجرت و شهادت در عاشورا

سنه شصت و یکم از هجرت است پس عمر شریف آن کرم که آنست پنجاه و شش سال و پنج
ماه و پنج روز باشد اگرچه درین باب اختلاف راساعی هست لیکن صحیح و معتمد همین قدر است
که بدان اقتصار افتاد القصه چون سر مبارک سید الشهدا و دیگر شهیدان
دشت کربلا با اسیران اهلبیت رسول خدا بکوفه رسید هرچه از دست عناد و جور و بیداد
ابن زیاد لعین در وقت در دهان مصطفی رفت شمه ارشاد میشود وَاَمَرَ الشَّقِيُّ
اِبْنُ زِيَادٍ بِالرَّاسِ الْمُكَرَّمِ فَدِيرَ بِهِ فِي سِكَكِ الْكُوفَةِ ثُمَّ اَرْسَلَهُ
مَعَ رُؤُسِ سَائِرِ الشُّهَدَاءِ وَسَبَايَا اَهْلِ الْبَيْتِ اِلَى يَزِيدَ ابْنِ
مُعٰوِيَةَ مَعَ شِمْرٍ ذِي الْجَوْشَنِ وَكَانَ بِدِمَشْقَ ثُمَّ وَجَّهَ ذُرِّيَّةَ
الْحُسَيْنِ وَرَاسَهُ مَعَ عَلِيِّ ابْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ اِلَى الْمَدِينَةِ
اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ و حکم کرد ابن زیاد شقی در خصوص سر مکرم امام اکرم
که گردانیده شود در کوچه های کوفه پس تر فرستاد سر مبارک را با سرهای باقی شهیدان
و اسیران اهلبیت بسوی یزید بن معاویه با شمر ذی الجوشن و بود یزید بدمشق بعد از آن
روانه کرد یزید ذریت حسین و سر مبارک او را با علی بن الحسین علیهما السلام بطرف
مدینه ما برای خدائیم و ما بسوی او تعالی بازگشتگانیم بر ناظرین کتب سیر
و اخبار و ماهرین اسفار آثار و اخبار مخفی و محتجب نبوده باشد که هرگاه اسیران اهلبیت

رسالت وبندیان دودمان نبوت دنبالت باسر مبارک سید الشهدا وسایر شهیدان
دشت کربلا داخل کوفه شدند ابن زیاد لعنه الله الی یوم الجزا در قصر امارت خود بزینت
وابهت ووقار در کوشکی نشسته درخانه را بار عام کرد چون وضیع وشریف از مردم کوفه
حاضر آمدند سبایای اهلبیت مصطفی را در کوردانا شد ذریت رسول خدا با سر مبارک
سید الشهدا بحضور خود طلبید همین که سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام
پیش نظرش رسید بار بار میدید وتبسم میکرد وچوبی که بدست داشت بر لب
ودندان مبارک میزد زید بن ارقم که از صحابه کبار در آن مجلس حاضر بود گفت که ای
ابن زیاد چوب خود را از دندان حسین ع بردار وبار دگر بر آن مزن بخدا که من بارها
دیده ام که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم لب ودندان حسین ع را می بوسید بعد از آن
زید بن ارقم خود را بدست گریه سپرده سیلاب خون از جوی هر دو دیده روان کرد
ابن زیاد ملعون چون سخن زید ارقم شنید وحال گریه او را بچشم خود دید
گفت بخدا ای که چشم ترا بی آب دارد اگر تو پیر نمی بودی ودیوانه خرافت نمیرسید
من ترا میکشتم وگردنت میزدم پس زید بن ارقم گفت که ای ابن زیاد حدیث کنم
با تو چیزی را که ترا غصه دهنده تر وآزرده کننده تر از سایق باشد که دیدم رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم که حسن ع را بر ران راست وحسین را بر ران چپ نشانیده

دست مبارک بر سرهای ایشان مالید و فرمود که ای بارخدایا من ایشان را بتو و مومنان
صالح امانت سپردم پس ای ابن زیاد بگو که با امانت پیغمبر خدا چه کردی و گفت
که ای مردم حق سبحانه تعالی از شما خوشنود مباد که ابن فاطمه زهرا را کشتید و ابن
مرجانه یعنی ابن زیاد را بر خود امیر کردید و گویند که در همین حال ابن زیاد بر سر
منبر رفت و خطبه خواند که شکر خدا را که اظهار حق نمود و امیر المومنین یزید و لشکر
او را فتح داد و کاذب ابن کاذب را کشت و دیگر الفاظ کفریه بر زبان راند
که عبد الله بن عفیف از جای خود بر جست و گفت ای دشمن خدا و عدوی
مصطفی تو دروغ گو هستی و پدر تو و آنکس که ترا امیر ساخته او نیز دروغگو است
وای بر حال خسران مآل که اولاد پیغمبر را کشتی و اهلبیت رسول خدا را ذلیل
و خوار کردی و بر سر منبر که مقام صدیقان است ایستادی و از خدا شرم نداری
که چنین دروغ و قبیح میگوئی و راه کذب و فضیح می پوئی روایت کرده اند که دمیکه اهل
اهلبیت را بحضور ابن زیاد حاضر کردند گفت الحمد لله الذی اکرب اکرب شکر
خدا را که سختی داد بدشمنان و سختی داد حضرت ام کلثوم جواب داد و ندا الحمد لله
الذی کرمنا بمحمد و طهرنا تطهیرا شکر خدا که گرامی کرد ما را بمحمد و پاک کرد ما را پاک کردنی
باز ابن زیاد گفت کیف رایتم قدرت الله چگونه دیدید قدرت خدا را ام کلثوم

در جواب فرمودند سیجمع الله بیننا و بینکم و یحکم بیننا و بینکم زود است که جمع کند
خدا تعالی میانه ما و شما و انصاف فرماید درمیان ما و شما یعنی در روز قیامت ابن زیاد
ازین جواب باصواب برآشفت و گفت که هنوز از نقص دلیری و تندی در کلام است
خواست که عقوبت کند گفتند سخن زنان را اعتباری نیست پس نگاه ابن زیاد
بر علی ابن الحسین افتاد پرسید که این پسر کیست گفتند که پسر حسین بن علی است گفت که
این پسر را نیز بکشند که دوست ندارم که از نسل فاطمه ذریه باقی ماند شحنه شهر خواست که
علی بن حسین را کشیده ببرد و بیرون قصرش بکشد که حضرت زینب او را در کنار گرفته
خود را اسیر کرد و گفت که اگر میکشید مارا بکشید که از بنی فاطمه یک کس باقی مانده است
که محرم زنان اهل بیت است اگر او هم میکشد ما جمله زنان بدون محرم
میمانیم ابن زیاد ملاحظه از کلام حضرت زینب ع بیتی در گرفت و از سر خون
علی بن حسین علیه السلام درگذشت گویند که چون زنان اهل بیت ع بر شتران بی
پرده و پسران حسین در کوفه رسیدند کوفیان حال خرابی دودمان نبوت
دیدند و گریستند ام کلثوم ع گفت که ای مردم کوفه حالا برای چه گریه میکنید این
همه بیداد که بر سر ما رفت از دست شما رفت مارا شما کشتید و باز
میگریید و این ابیات بر زبان عفت بیان راند ابیات

ابیات: مَاذا تقولونَ اِذ قالَ النَّبیُّ لکُم ٭ مَاذا فعلتُم و انتم آخِرُ الاُمَم

بعِترَتی وَ باَهلی بعدَ مُفتقَدی ٭ مِنهُم اُسَاری وَ قتلی ضُرِّجوا بِدَم

کَانَ جزاءٌ ما نصحتُ لکُم ٭ اَن تخلفوا فی النبوة من ذوی رحم

حاصل ابیات جواب چیست شما را اگر سوال کند محمد عربی از شما بروز جزا که آن چه بود که

با اهلبیت من کردید چون من بملک بقا رفتم از سرای فنا جزای آنکه شما را بحق نمودم راه

روا بود که چنین ها بما رسد از شما المختصر ابن زیاد بعد ملاحظه حال اسیران اهلبیت حکم داد

اینها را در بندی خانه دارند و سر حسین ع را بر نیزه گذاشته در کوچه های کوفه بگردانند

چنانچه دست علی بن حسین بسته و زنان اهلبیت را گرفته داخل زندانخانه کردند و سر حسین را

بر نیزه سوار کرده خانه بخانه در سلک کوچه ها و شوارع کوفه گردانیدند از زید بن ارقم

روایت که چون سر حسین ع بر در خانه من گذشت دیدم که بر نیزه بود و من در غرفه نشسته بودم

همین که مقابل من شد شنیدم که این آیه میخواند اَمْ حَسِبْتَ اَنَّ اَصْحَابَ الْکَهْفِ

وَالرَّقِیمِ کَانُوا مِنْ آیَاتِنَا عَجَبًا زید بن ارقم گوید که هرگاه این کریمه از زبان سر مبارک

بگوش من خورد دیدم که تمامی موها بر تن من برخواست و گفتم که یا ابن رسول الله حقیقت حال تو

عجب تر از آن است بعد از آن ابن زیاد سر سید الشهدا و سایر شهیدان دشت کربلا

و جمله اسیران اهلبیت را با شمر ذی الجوشن بسوی دمشق پیش یزید بن معاویه فرستاد

پس قافله زنان و یتیمان اهلبیت بر شتران بی پرده سوار و سر حسین ع بر سر نیزه در شهر
و دیار که میرسید فریاد واویلا و وامصیبتا از زمین تا آسمان سر میکشید تا آنکه بعد قطع
منازل و طی مراحل قافله سبایای اهلبیت بدمشق رسید همین که یزید علیه ما یستحق
را خبر شد قصر امارت آراسته و بتزئین تماشش خود بر در خته در زمانیکه جمله عظمای
شام پیش او حاضر بودند حکم باحضار اسیران داد بالفور سرهای شهدا را
با زنان و یتیمان اهلبیت بحضورش آوردند چنانچه سر یکیک را از شهیدان دیدن
و حال صاحب آن سر را پرسیدن آغاز کرد چنانکه شمر ذی الجوشن سر مبارک
حضرت سید الشهدا علیه السلام را پیش او گذاشت و باظهار ماجرای جنگ مباهات
و افتخار پرداخت باصغار واقعه کربلا و مشاهده صورت حال سبایا و سرهای
شهداء المعان استبشار و فرح و انبساط از ناصیه حال آن خسران مآل میتابید
چنانچه ابیات ابن الزبعری یعنی ع لیت اشیاخی ببدر شهدوا تا آخر
میخواند و از کمال اهتزاز و نشاط بر خود می بالید و بچوب خیزران لب و دندان شاه
شهیدان را میزد و میگفت که ای ابو عبد الله مرا گمان نبود که سنین عمرت
تا اینجا رسد و سر و ریشش تو از خضاب محفوظ باشد در مناقب السادات منقول است
که در آن ساعت که سر مبارک حسین ع پیش یزید پلید بردند لعین در شادی مشغول و خمر میخورد

و سر مبارک را با انواع اهانت میکرد خبر به بعض اصحاب رسول صلی الله علیه و آله
و سلم برفت گریان آمدند گفتند ای ملعون چه میکنی ایشان را حکم قتل کرده
صفت صحابه از آن روز گردن بزد گویند که سمره بن جندب از صحابه که حاضران مجلس
بود چون ضرب خیزران بر لب و دندان شاه شهیدان ملاحظه کرد از دست
ضبط برآمده با یزید پلید مخاطب شده گفت قطع الله یدیک که چوب بر لب
و دندان میزنی که بوسه گاه رسول خدا علیه الصلوة والسلام بوده است یزید ملعون
بغضب رفته گفت که ای سمره اگر شرف صحبت تو با رسول خدا مرا مانع نمیشد
اینوقت گردنت میزدم سمره گفت سبحان الله که در حق من ملاحظه صحبت رسول
میکنی و با جگر گوشه گان رسول صلی الله علیه و آله و سلم و فرزندان بتول این چنان
معامله کردی که هیچ کافری با مسلمانی نکند این گفت و از آن مجلس برخواست
و نیز گویند که تاجری از یهود اندران مجلس حاضر بود چون نگاه سر حسین را دید پرسید
که این سر کیست یزید گفت که سر آنکسی است که داعیه مقابله با خلیفه و اراده خلافت
برای خود کرده تاجر گفت مگر صاحب این سر شرافتی داشته که هوای داعیه
خلافت بسر خود میداشت یزید گفت که آری از اشراف بنی هاشم بوده یهودی پرسید
که صاحب این سر را چه نام و پدر و مادرش کدام یزید گفت نام او حسین و نام پدرش علی

بن ابیطالب و نام مادر او فاطمه [ع] یهودی گفت فاطمه دختر که بود یزید گفت دختر محمد رسول الله
یهودی گفت معلوم شد که فرزند نبی شما است گفت آری یهودی بعد استماع این حرف انگشت
حیرت بدندان گزیده و دست تاسف بالیده گفت که ای یزید میان من و حضرت داود پیغمبر
واسطه هفتاد پشت میرود و هنوز یهودان تعظیم مرا مرعی میدارند و عزت و احترام من
بجا می آرند و محمد عربی رسول شما که دیروز ازین جهان رفته شما امروز چنین معامله با ذریت
و اهلبیت او کردید که نه گوش کسی شنیده و نه چشم کسی دیده وای بر شما که بد کردید و نیز گویند
زمانیکه یزید پلید بی ادبیها با سر مبارک سید الشهدا میکرد رسول قیصر روم حاضر بود
گفت که در بعضی از جزایر ایشان سُم خر حضرت عیسی باقی است ما یان سال بزیارت آن میرویم
و نذرها از جواهر و لآلی و زر و سیم همراه می بریم و مراتب تعظیم و تکریم آن بجا می آریم چنانکه شما تعظیم خانه کعبه میکنید و حرمت
و احترام آن بجا می آرید حیف که شما فرزند و ذریت نبی خود را کشتید و زنان ایشان را اسیر کردید یزید گفت اگر تو
رسول قیصر روم نمی بودی ترا میکشتم رسول قیصر گفت که شرمت نمی آید که احترام رسول قیصر نگاه داشتی و حرمت رسول خدا و اولاد را نگذاشتی
یزید جواب بجز سکوت ندید و متوجه بطرف زنان و یتیمان اهلبیت شد زینب و کلثوم و علی بن حسین را نزدیک طلبید چشم زینب بر سر مبارک حضرت حسین
شاه شهیدان افتاد گفت وا جداه وا محمداه بعد از آن خطاب به یزید کرد و گفت که ای یزید آنکه زنان خود را در پرده
عزت و حجاب نشانیدی و دختران رسول را از این بر کجاوه های شتران سوار کرده در مجمع مردمان پیش خود طلبیدی خدای تعالی از عهده عمل تو
توانی داد یزید پرسید که این کدام زن است گفتند زینب خواهر حسین و دختر زهرا است و آن ام کلثوم دختر دیگر اوست

بر آن لب و دندان چندان بمالید که بیهوش بر زمین افتاد چون بهوش آمد دعای بد در حق
یزید کرد و گفت که ای یزید تمتع از دنیا نیابی و خدا تو را همچنانکه ما را در بلا افکندی تو هم در دنیا و عقبی
روی راحت نبینی یزید پلید گفت مگر این زن هم خواهر حسین است گفتند آری این کلثوم
دختر فاطمه است پس متوجه امام زین العابدین گردید و پرسید که این کیست گفتند که این علی
بن حسین بن علی است گفت که شنیدم که علی بن حسین کشته شد گفتند که حسین را سه پسر
بود علی اکبر و علی اوسط و علی اصغر علی اکبر و علی اصغر هر دو کشته شد و علی اوسط
که بیمار بود او را اسیر کرده آوردیم یزید گفت ای کودک میدانی که پدرت میخواست
که بر مسند خلافت نشیند و بر سر منبرها خطبه بنام او خوانده شود و الحمد لله که بمراد خود
نرسید علی بن حسین گفت که ای یزید بگو این منبرها پدران ما نهاده اند یا پدران تو
خلافت و امامت از آن پدران ما بوده که در راه خدا جهاد کردند یا از پدران تو که
مشرک باخدا بودند در روز جزا معامله ما و شما فیصل شدنیست و کریمه سَيَعْلَمُ الَّذِينَ
ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ خوانده ختم کلام فرمود پس یزید حکم داد که سپاهیان
اهلبیت را بفرودگاه اینها برند و سر حسین را بر دروازه دمشق آویزان نمایند چنانکه
در مدینه که تا سه روز سر مبارک بر دروازه دمشق آویزان ماند بعد از آن ذریت حسین
را با سر مبارک او روانه مدینه کرد بالجمله این روایات و امثال آن که بعضی از آن خالی

از ضعف نبوده باشد لیکن درین شکی نیست که یزید پلید آمر و راضی و مستبشر از قتل حسین
بود و همین است مذهب مختار جمهور اهل سنت و جماعت چنانچه در کتب معتبره مثل مفتاح النجا
میرزا محمد بدخشی و مناقب السادات ملک العلما قاضی شهاب الدین دولت آبادی
و شرح عقاید نسفی ملا سعد الدین تفتازانی و تکمیل الایمان شیخ عبد الحق محدث
دهلوی وغیر آن از اسفار معتبره با شواهد و دلایل مذکور و مسطور است و لهذا لعن آن ملعون
به حجج قاطعه و براهین ساطعه ثابت کرده اند و مختار راقم الحروف و اساتذه صوری
و معنوی او همین است که یزید آمر و راضی و مستبشر بقتل حسین علیه السلام بوده و مستحق لعنت
ابدی و وبال و نکال سرمدیست و اگر تامل بکار رود قصر بر مجرد لعنت در حق آن ملعون از
قصوریست که مقصور بر آن نباید بود چنانچه استاذ البریه صاحب تحفه اثنا عشریه علیه الرحمة
در رساله حسن العقیده در حاشیه که بر کلمه علیه ما یستحقه تعلیق فرموده اند افاده فرموده اند
که علیه ما یستحقه کنایه است از لعنت و الکنایة ابلغ من التصریح از قواعد مشهوره
عربیست مقصود از ابهام ما یستحقه تفخیم و تشنیع است که در تصریح بلفظ لعنت
فوت میگردد چنانچه در تفسیر فغشیهم من الیم ما غشیهم مذکور میشود و حق این است
که اکتفا بر محض لعنت در حق یزید قصور است زیرا که این قدر را جز امطلق قتل
مومن مقرر کرده اند و من یقتل مومنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها و غضب الله [قال الله تعالی]

علیه ولعنه واعدّ له عذاباً عظیماً و تیر یزید را درین عمل زیادتی ست که غیر او را دست نداده و آن زیادت را غیر بر استحقاق او حواله نتوان کرد که علم بشر از معرفت خصوصیت آن عاجز ست والله اعلم وعنده الحکم انتهی کلامه الشریف آمدیم برآنکه در دفن سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام اختلاف است و آنچه تحقیق ست آنست که سر مبارک را در مدینه منوره بمکان بقیع مدفون کردند چنانچه از قرطبی منقول ست که یزید سر مبارک امام حسین علیه السلام را بمدینه فرستاد و او را کفن داده نزد حضرت فاطمه علیها السلام دفن کردند و در خلاصة الوفا مرویست که جسد مبارک حسین ع در کربلا ست و سر مبارک او در مدینه بمکان بقیع بپهلوی حسن ع مدفون ست و آنچه گویند که سر مبارک را در کربلا برده دفن کرده اند صحت ندارد و بعضی گویند که سر مبارک در خزانه یزید بوده تا آنکه سلیمان بن عبد الملک بادشاه شد و او را خبر کردند چون سر مبارک را بپیش خود طلبید دید که استخوان سفید باقی ست پس او را خوشبو مالیده و کفن داده در مقبره مسلمانان دفن کرد و گویند که سلیمان بن عبد الملک پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم را بخواب دید که ملاطفت و ملائمت بحال او میفرمایند چون تعبیر این خواب از حضرت حسن بصری پرسید فرمودند که شاید از تو احسانی بحق اهلبیت آنحضرت علیه الصلوة والسلام بظهور آمده گفت آری سر حسین ع در خزانه یزید بود او را کفن داده و نماز بر آن خوانده دفن کرده ام حسن بصری گفتند که البته این کار تو موجب خوشنودی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

بوده باشد اینچنین روایت ها کرده اند لیکن صحیح و معتمد همان قول
اول است که سر مبارک آنحضرت در مدینه منوره بمکان بقیع مدفون
منقول است که چون یزید علیه ما یستحقه اهل بیت رسول و ذریت
بتول را روانه بمدینه نمود نعمان بن بشیر را با جماعتی از سواران مقرر
کرد که این ها را بمدینه رسانند چنانچه امام علی بن حسین سر سید
الشهدا و سرهای دیگر شهیدان دشت کربلا فرا گرفته همراه
زنان و یتیمان اهل بیت روانه مدینه منوره شد و این روانگی
هم عاری از حلیه ذلت و خواری نبوده چنانکه کلام ابن جوزی
محدث دال بر این است جائیکه گفته که از جور و بیداد ابن زیاد که نسبت با اهل بیت
با اهلبیت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم بعمل آورد عجب نیست که او محکوم
و منقاد یزید بوده لیکن از گمراهی یزید خبیث عجب است که چوب بر دندان
حسین زده و اهلبیت را بر شتران بی پرده بذلت و خواری سوار کرده با سر
مبارک بطرف مدینه فرستاد و پستر گفته که هیچ مقصود ازین نبوده مگر
فضیحت کردن اگر در دل او کینه جاهلیت و عداوت کشته شدن اقربای او که روز
بدر از کفار کشته شدند نبود در راس انتظیم و تکریم سر مبارک میکرد و کفن میداد و دفن میساخت

دیگر می بال رسول و ذریت بتول می نمود القصه چون قافله اهلبیت نبوت از دمشق
عازم مدینه شد نعمان بن بشیر که از طرف یزید متعین بوده بر داعیه سعادت
ازلی بحسن خدمت در راه با ذریت حسین علیه السلام چنانچه آمده مراتب اطاعت و تعظیم
و تکریم و اعزاز و احترام چنانکه باید از جانب خود بجا آورده بمدینه رسانید
و در زمانیکه خبر مراجعت اهل بیت رسالت بمدینه رسید اولاد مهاجر و انصار
و دیگر اهالی مدینه از صغار و کبار باستقبال دویدند همین که ذریت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم و جگر گوشهای بتول ع را بسلاسل بیعت دیدند حالتی از غم
و اندوه و گریه و زاری برایشان گذشت که خارج از حیطه شرح و بیان است
گویند که مصیبتی که روز وفات حضرت سرور کائنات علیه افضل من الصلوة
و التحیات بر اهل مدینه گذشته بود همان مصیبت آن روز گذشت که امام زین
العابدین ع با زنان و یتیمان اهلبیت نبوت و سر مبارک سید الشهدا علیه التحیة
و الثنا از دمشق بمدینه برگشت فریادی عجیب و شوری غریب در مدینه برپا
بود گویا داغ قیامت میداد جمله ارباب دین در اندوه و درد همین و همه
از کهین و مهین از غم و غصه حزین بودند و حالتیکه عارض حال ام المؤمنین

حضرت آلم گشته ازان چه توان گفت که فرادی فرادی زنان و یتمان اہلبیت
نبوت را یکبار بگرفت و بگریست تا آنکه ہمراه ذریت بتول متوجه روضه مقدسه
حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم شدند زار زار می نالید و بزبان حال
میگفت ابیات یارسول الله برآر از روضه سر تا بنگری اہلبیت خویشتن
را زار و غمناک و حزین در بلای دشمنان دین گرفتار آمده کس مبادا در
جهان یارب گرفتار اینچنین پوشیده نماند که بیان واقعه کربلا و مصائب آل
مصطفی علیه الصلوة والثنا که دل قلم از تحریرش خون و دیده دوات از
تقریرش جیحون است آنچنان نیست که در حیطه احصا گنجد یا بمیزان استیفا سنجد.
و نیز تفصیل روایات را خالی از تفریط و افراط نداشته و بیان واقعی را عاری از
خلط و اخلاط نگذاشته اند لهذا جناب مصنف علامه علیه الرحمة بتحریر مجملی از آن اکتفا
در زیده و دست و قلم از تفصیل آن کشیده بیان اخباریکه درین واقعه هایله واقع است
میفرمایند و از آنجمله آنچه مشهور و متواتر است نقل منها مینمایند چنانکه ارشاد میرود

اَمَّا اِخْبَارُ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ بِهٰذِهِ الْوَاقِعَةِ الْهَائِلَةِ
مِنْ جِهَةِ الْوَحْيِ بِوَاسِطَةِ جِبْرَئِيْلَ وَغَيْرِهٖ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَمَشْهُوْرٌ مُتَوَاتِرٌ

اما خبر دادن نبی صلی الله علیه وآله وسلم باین واقعه هولناک از جهت وحی بواسطه

جبرئیل وغیره او از ملائکه پس مشهور و متواتر است یعنی از اخبار مرویه از
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که مبنی از واقعه هایله کربلا و مشعر بشهادت
جناب سید الشهدا است بکثرت طرق از درجه شهادت درگذشته قدر
مشترک با تواتر معنوی پیدا کرده است مِنْ ذٰلِكَ مَا اَخْرَجَهُ الطَّبَرَانِي
عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهَا اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ قَالَ اَخْبَرَنِي جِبْرَئِيلُ اِنَّ ابْنِي الْحُسَيْنَ يُقْتَلُ
بَعْدِي بِاَرْضِ الطَّفِّ وَجَاءَنِي بِهٰذِهِ التُّرْبَةِ فَاَخْبَرَنِي
اَنَّهَا مَضْجَعُهُ از انجمله است آنچه روایت کرد طبرانی از عائشه رضی الله
عنها که البته پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرموده که خبر داد
مرا جبرئیل علیه السلام باینکه فرزندم حسین کشته شود پس بعد مرگ من بزمین
طف و آورد بمن این خاک را پس خبر داد مرا که آن مرقد او باشد پوشیده
نماند که طف بالفتح و تشدید فا موضعی است قریب بکوفه که حالا مشهور
بکربلاست وَمِنْهُ مَا اَخْرَجَهُ اَبُوْدَاوُدَ وَالْحَاكِمُ عَنْ اُمِّ
الْفَضْلِ بِنْتِ الْحَارِثِ اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَ
سَلَّمَ قَالَ اَتَانِي جِبْرَئِيلُ فَاَخْبَرَنِي اَنَّ اُمَّتِي سَتَقْتُلُ اِبْنِي

هٰذا یعنی الحسین وَ اَتانی بتربۃٍ من تُربۃٍ حمراء وازانجملہ ست
آنچہ برآورد ابوداود وحاکم ازام الفضل دختر حارث یعنی مادر عبد اللہ
ابن عباس رضی اللہ عنہما کہ بہ آئینہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود
کہ آمد نزد من جبرئیل پس خبر داد مرا بایکہ امت من قریب ست کہ بکشد
این پسر مرا یعنی حسین را و داد مرا خاکی از خاک سرخ یعنی خاک سرخ
زمین مقتل او بمن داد واخرج احمد ان النبی صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم قال لقد دخل علی البیت ملک
لم یدخل علیّ قبلہا فقال لی ان ابن بنتک ھذا یعنی
حسینا مقتول وان شئت اریتک من تربۃ الارض
التی یقتل بہا فاخرج تربۃ حمراء و برآورد امام احمد
کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ بہ آئینہ بتحقیق درآمد در
خانہ بر من فرشتہ کہ نیامدہ بود بر من پیش ازین پس گفت بمن کہ پسر
دختر تو کہ اینست یعنی حسین کشتہ شود و اگر خواہی بنمایم ترا از خاک
زمینی کہ کشتہ شود بر آن پس برآورد خاک سرخ را واخرج
البغوی فی معجمہ من حدیث انس قال استاذن

او را در کنار گرفت و روئی او را می بوسید پس گفت آن فرشته بآنحضرت که آیا دوست میداری

فرزند او را گفت فرشته که بدرستیکه امت تو زود باشد که بکشند این محبوب ترا و اگر بخواهی بنمایم ترا

مکانی که کشته شود در آن پس نمود آن را پس آورد خاک نرم یا خاک سرخ پس گرفت ام سلمه

آن خاک را پس بست آن را در پارچه خود گفت ثابت که راوی این حدیث است که بودیم

ما که میگفتیم آن زمین کربلا است و نیز برآورد این حدیث را ابوحاتم در صحیح خود و در روایت

امام احمد در زیادت مسند آمده که گفت پس تر داد بمن کف دست از خاک سرخ

یعنی در زیادت مسند امام احمد بجای فجاء بسهلة او تراب احمر عبارت ثم ناولنی

کفا من تراب احمر واقع است بالجمله این حدیث را امام محیی السنه در کتاب معجم خود

از حدیث انس برآورده و ابوحاتم در صحیح خود نیز روایت کرده و در زیادت مسند

امام احمد هم بتغیر یسیر وارد شده وَأَخْرَجَ الْحَاكِمُ وَالْبَيْهَقِيُّ عَنْ أُمِّ الْفَضْلِ

بِنْتِ الْحَارِثِ قَالَتْ دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

وَسَلَّمَ يَوْمًا بِالْحُسَيْنِ فَوَضَعْتُهُ فِي حِجْرِهِ ثُمَّ حَانَتْ مِنِّي الْتِفَاتَةٌ فَإِذَا

عَيْنَا رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تُهْرِيقَانِ مِنَ الدُّمُوعِ

قَالَ أَتَانِي جِبْرَئِيلُ فَأَخْبَرَنِي أَنَّ أُمَّتِي تَقْتُلُ ابْنِي هٰذَا وَأَتَانِي بِتُرْبَةٍ

حَمْرَاءَ و برآورده حاکم و بیهقی از ام الفضل دختر حارث که گفت ام الفضل که آوردم

مَلَكُ الْمَطَرِ رَبَّهُ أَنْ يَزُورَ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ فَقَالَ

يَا أُمَّ سَلَمَةَ احْفَظِي عَلَيْنَا الْبَابَ إِذْ دَخَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فَاقْتَحَمَ فَوَثَبَ عَلَى رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَجَعَلَ رَسُولُ اللّٰهِ

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَلْثِمُهُ وَيُقَبِّلُهُ فَقَالَ لَهُ الْمَلَكُ أَتُحِبُّهُ

قَالَ نَعَمْ قَالَ إِنَّ أُمَّتَكَ سَتَقْتُلُهُ وَإِنْ شِئْتَ أُرِيكَ

الْمَكَانَ الَّذِي يُقْتَلُ بِهِ فَأَرَاهُ فَجَاءَ بِسَهْلَةٍ أَوْ تُرَابٍ أَحْمَرَ فَأَخَذَتْهُ

أُمُّ سَلَمَةَ فَجَعَلَتْهُ فِي ثَوْبِهَا قَالَ ثَابِتٌ كُنَّا نَقُولُ إِنَّهَا كَرْبَلَاءُ

وَأَخْرَجَهُ أَيْضًا أَبُو حَاتِمٍ فِي صَحِيحِهِ وَفِي رِوَايَةِ أَحْمَدَ فِي زِيَادَةِ الْمُسْنَدِ

قَالَ ثُمَّ نَاوَلَنِي كَفًّا مِنْ تُرَابٍ أَحْمَرَ و برآورد بغوی یعنی امام محی السنة در معجم خود از حدیث

انس گفت اجازت خواست فرشته موکل باران از پروردگار خویش باینکه زیارت کنند پیغمبر صلی الله

علیه و آله و سلم را و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در خانه ام المومنین ام سلمه بود پس

گفت آنحضرت علیه الصلوة والسلام ای ام سلمه نگهدار بر ما در را تا اینکه هیچکس در نیاید پس

درین اثنا ام سلمه بر در نگهبان بود که ناگاه درآمد حسین پس بزور داخل شد

درخانه پس برجست بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم

روزی نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم حسین را نشانیدم او را درکنار آنحضرت
بازیکبار ه اتفاق افتاد از من التفاتی بآنحضرت پس ناگاه هر دو چشم پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم میریخت اشکها را پس فرمود که آمد بمن جبرئیل و خبر داد
مرا که هر آئینه امت من خواهد کشت این فرزند مرا و داد مرا خاکی از خاک سرخ مقتل او
وَاَخْرَجَ ابْنُ رَاهُوِیَه وَالْبَیْهَقِیُّ وَاَبُوْ نُعَیْمٍ عَنْ اُمِّ سَلَمَةَ اَنَّ رَسُوْلَ اللهِ
صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ اِضْطَجَعَ ذَاتَ یَوْمٍ فَاسْتَیْقَظَ وَهُوَ
خَاثِرٌ وَفِیْ یَدِهٖ تُرْبَةٌ حَمْرَاءُ یُقَلِّبُهَا قُلْتُ مَا هٰذِهِ التُّرْبَةُ یَا رَسُوْلَ اللهِ
قَالَ اَخْبَرَنِیْ جِبْرَئِیْلُ اِنَّ هٰذَا یَعْنِی الْحُسَیْنَ یُقْتَلُ بِاَرْضِ الْعِرَاقِ
وَهٰذِهٖ تُرْبَتُهَا و بر آورد اسحاق بن راهویه و بیهقی و ابو نعیم از ام المؤمنین ام سلمه
که هر آئینه پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر پهلو خوابید روزی پس بیدار گشت
درحالیکه اندوهگین و غمناک بوده و در دست آنحضرت خاکی سرخ بوده
که زیر و بالا میکرد آن را گفتم که این چه خاک است ای پیغمبر خدا فرمود که خبر داد
مرا جبرئیل که بتحقیق این فرزند یعنی حسین کشته شود بزمین عراق و این خاک
آن مقام است وَاَخْرَجَ الْبَیْهَقِیُّ وَاَبُوْ نُعَیْمٍ عَنْ اَنَسٍ قَالَ اسْتَاْذَنَ
مَلَکُ الْمَطَرِ رَبَّهٗ اَنْ یَّاْتِیَ رَسُوْلَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ

فَاذِنَ لَهُ فَدَخَلَ الْحُسَيْنُ فَجَعَلَ عَلٰى مَنْكِبِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَآلِهٖ وَسَلَّمَ فَقَالَ الْمَلَكُ اَتُحِبُّهُ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَآلِهٖ وَسَلَّمَ نَعَمْ قَالَ فَاِنَّ اُمَّتَكَ تَقْتُلُهُ وَاِنْ شِئْتَ اَرَيْتُكَ
الْمَكَانَ الَّذِيْ يُقْتَلُ فِيْهِ فَضَرَبَ بِيَدِهٖ فَاَرَاهُ تُرَابًا اَحْمَرَ فَاَخَذَتْهُ
اُمُّ سَلَمَةَ فَصَيَّرَتْهُ فِيْ ثَوْبِهَا وَكُنَّا نَسْمَعُ اَنَّهُ يُقْتَلُ بِكَرْبَلَا ع و

برآورد بیهقی وابونعیم از انس که گفت اجازت خواست فرشته موکل باران از پروردگار
خود با ینکه بیاید بنزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس اجازت داد و اپس در ان
حال درآمد حسین پس سوار شد بر دوش پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم پس گفت
آن فرشته آیا دوست میداری این را فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
آری گفت آن فرشته بتحقیق امت تو بکشد این را واگر خواهی بنمایم ترا مکانی
را که در آن کشته شود پس برد دست خود را پس نمود آنحضرت را خاک سرخ پس
بگرفت آن را ام سلمه وبست آن را در پارچه خود راوی گوید که بودیم ما که می شنیدیم
که بتحقیق او یعنی حسین کشته شود در کربلا واَخْرَجَ ابونعیم عن ام سلمہ

رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهَا قَالَتْ كَانَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ يَلْعَبَانِ فِيْ بَيْتِيْ فَنَزَلَ
جِبْرَئِيْلُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ اِنَّ اُمَّتَكَ تَقْتُلُ ابْنَكَ هٰذَا مِنْ بَعْدِكَ

دَاَوْمٰی اِلَی الْحُسَیْنِ وَاَتَاہُ بِتُرْبَةٍ فَشَمَّهَا ثُمَّ قَالَ رِیْحُ کَرْبٍ وَبَلَاءٍ
وَقَالَ یَا اُمَّ سَلَمَةَ اِذَا تَحَوَّلَتْ هٰذِهِ التُّرْبَةُ دَمًا فَاعْلَمِیْ اَنَّ ابْنِیْ قَدْ
قُتِلَ فَجَعَلْتُهَا فِیْ قَارُوْرَةٍ در آورده ابونعیم از ام سلمه رضی الله عنها که گفت
امام حسن و حسین با زی می کردند در خانه من پس فرود آمد جبرئیل پس گفت ای محمد
بر آئینه امت تو بکشد پسر ترا که اینست بعد از تو و اشاره کرد بسوی حسین و آورد
خاک را پس شمید یعنی بوئید آنحضرت علیه الصلوة والسلام آن را پس فرمود که بوی
کرب و بلاست و فرمود که ای ام سلمه هرگاه متحول بخون شود این خاک پس بدانی
که پسر من یعنی حسین بر آئینه کشته شد پس نگاه داشت ام سلمه آن خاک را در شیشه بود
نماند که در بعضی روایات از حضرت ام سلمه منقول ست که روزیکه حسین کشته شد آن خاک خون گشت
و در بعضی روایات بجائی لفظ خاک لفظ سنگریزه وارد شده بایں نحو مرویست که چون جهات مقتل
حسین را جبرئیل بآنحضرت صلعم داد آنحضرت بام سلمه سپردند و فرمودند که روزیکه ازین سنگریزه خون جاری شود
بدانی که حسین کشته شد پس ام سلمه گوید که چون روز عاشورا من آن شیشه را
کشادم دیدم که از آن سنگریزه خون جاری بود و نیز از ام سلمه منقول است که
چون شب قتل حسین در رسید آوازی شنیدم و گوینده را ندیدم که میگفت
شعر اَیُّهَا الْقَاتِلُوْنَ جَهْلًا حُسَیْنًا اَبْشِرُوْا بِالْعَذَابِ وَالتَّنْکِیْلِ

قَدْ لُعِنْتُمْ عَلٰی لِسَانِ دَاوٗدَ وَمُوْسٰی وَحَامِلِ الْاِنْجِیْلِ یعنی
کشندگان حسین از روئی جہل و نادانی مژدہ باد شمارا بعذاب دوزخ و بند و عقبہ
بودن بتحقیق لعنت کردہ شد بر شما بر زبان داود و بر زبان موسی و حامل انجیل
یعنی عیسی یعنی قاتلان حسین را حضرت داود و موسی و عیسی علیہم السلام لعنت
کردہ اند وَاَخْرَجَ ابْنُ عَسَاکِرَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ حَسَنٍ قَالَ کُنَّا مَعَ الْحُسَیْنِ
بِنَهْرِ کَرْبَلَاءَ فَنَظَرَ اِلٰی شِمْرٍ ذِی الْجَوْشَنِ فَقَالَ صَدَقَ اللّٰهُ
وَرَسُوْلُهٗ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ کَاَنِّیْ اَنْظُرُ
اِلٰی کَلْبٍ اَبْقَعَ یَلَغُ فِیْ دَمِ اَهْلِ بَیْتِیْ وَکَانَ شِمْرٌ اَبْرَصَ وبر آورد ابن عساکر
از محمد بن عمر بن حسن گفت کہ من بودم ہمراہ حسین بر دو نہر کربلا کہ دو قطعہ زمین اند
پس نظر کرد حسین ؑ بسوئی شمر ذی الجوشن پس گفت راست گفت خدا و رسول خدا
فرمود پیغمبر صلی اللہ علیہ و الہ وسلم گویا من می بینم بسوئی سگی ابلق کہ دہن فی
اندازد در خون اہلبیت من و بود شمر ابرص یعنی بیماری برص داشت کہ جلد او نشان
از داغہای سفید و رنگی پیدا کردہ بود فی الواقع کہ این ملعون نسبت بدیگران
زیادہ تر حریص بخون اہلبیت بود چنانکہ مخبر صادق علیہ الصلوٰۃ والتحیۃ بشارۃ بان
فرمود وَاَخْرَجَ ابْنُ السَّکَنِ وَالْبَغَوِیُّ فِی الصَّحَابَةِ وَاَبُوْ نُعَیْمٍ مِنْ طَرِیْقِ

سُحَيْمٍ عَنْ اَنَسِ بْنِ الْحَارِثِ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُوْلُ اِنَّ ابْنِيْ هٰذَا يُقْتَلُ بِاَرْضٍ يُقَالُ
لَهَا كَرْبَلَاءُ فَمَنْ شَهِدَ ذٰلِكَ مِنْكُمْ فَلْيَنْصُرْهُ فَخَرَجَ اَنَسُ ابْنُ الْحَارِثِ
اِلٰى كَرْبَلَاءَ فَقُتِلَ بِهَا مَعَ الْحُسَيْنِ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ روایت کرد ابن السکن و امام بغوی
در کتاب الصحابة و ابو نعیم از طریق سحیم از انس بن الحارث رض گفت که شنیدم پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله وسلم را که می گفت بتحقیق که این پسر من یعنی حسین کشته شود
بزمینی که آن را کربلا می گویند پس کسیکه حاضر شود از شما درین واقعه پس باید که یاری
کند او را پس برآمد انس بن حارث که راوی این حدیث است بکربلا پس کشته
شد در آنجا همراه حسین علیه السلام مخفی مباد که از مضمون حدیث ظاهر است پس کسیکه این کلام
معجز نظام را از زبان آن صادق علیه الصلوة والسلام شنید امتثال مضمونش بروی
او لازم است انتهی دلاله را انس بن الحارث بآنچه واجب الاتقیا بود عمل نمود و البیهقی
عَنْ اَبِیْ سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ اَنَّ الْحُسَیْنَ دَخَلَ عَلَی النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ
عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعِنْدَهٗ جِبْرَئِیْلُ فِیْ مَشْرَبَةِ عَائِشَةَ فَقَالَ لَهٗ
جِبْرَئِیْلُ سَتَقْتُلُهٗ اُمَّتُكَ وَاِنْ شِئْتَ اَخْبَرْتُكَ بِالْاَرْضِ

التی یقتل فیہا واشار جبرئیل بیدہ الی الطف بالعراق

حمراء فاراہ ایاہا واخرجہ من طریق آخر عن ابی سلمۃ عن

موصولا ویرا آورد بیہقی از ابی سلمہ بن عبد الرحمن کہ ہر آئینہ حسین علیہ السلام در آمد بر

پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ونزد آنحضرت جبرئیل بر بالا خانہ عائشہ بود پس گفت

جبرئیل با آنحضرت علیہ الصلوۃ والسلام کہ زود قتل کنند او را یعنی حسین را امت تو

واگر بخواہی خبر دہم ترا بآن زمین کہ کشتہ شود در آن واشارہ کرد جبرئیل بدست خود

بسوی طف کہ موضعیست در آن قریب کوفہ پس گرفت خاک سرخ را پس نمود آن

خاک را آنحضرت و برآورد این حدیث را بیہقی از طریق دیگر از ابی سلمہ از عائشہ موصول

یعنی بذکر راوی حدیث از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وآن راوی در این حدیث ام

المؤمنین عائشہ است پس این حدیث موصول است وسند حدیث اول مرسل است

کہ در آن ذکر راوی از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نیست واخرج البیہقی

عن الشعبی قال ان ابن عمر قدم المدینۃ فاخبر ان الحسین قد توجہ

الی العراق فلحقہ فی مسیرۃ لیلتین من المدینۃ فقال لہ ان اللہ تعالی

خیر نبیہ بین الدنیا والآخرۃ فاختار الآخرۃ ولم یرد الدنیا وانکم

بضعۃ منہ واللہ لا یلیہا احد منکم ابدا وما صرفہا اللہ عنکم الا

خَیرٌ لَکُم فَارجِعُوا فَاَبیٰ فَاعتَنَقَهُ ابنُ عُمَر وَقَالَ اَستَودِعُکَ

قَتِیلٍ خبر آورد صدوق از شعبی گفت که ابن عمر در آمد در مدینه پس خبر یافت

که امام حسین ع متوجه بسوی عراق شد پس ابن عمر ملاقات کرد با امام حسین ع بمسافت

دو شب از مدینه در ربذه بالفتح رای مهمله و بای موحده و ذال معجمه بیابانی [illegible] رسید

موضعیست سه منزل از مدینه بجانب عراق پس گفت ابن عمر با امام حسین ع که بتحقیق

خدا تعالی اختیار داد پیغمبر خود را میان دنیا و آخرت پس اختیار فرمود پیغمبر

آخرت را و نخواست دنیا را و شما جگر پاره آنحضرت هستید قسم بخدا که والی و متصرف

نمیشود دنیا را یکی از شما گاهی و باز نداشت دنیا را خدا از شما مگر برای چیزی که آن

بهتر است در حق شما پس باز گردید پس انکار کرد امام حسین ع پس در بر گرفت

ابن عمر امام حسین ع را و گفت که میسپردم ترا بخدا که قتیل و شهید باشی یعنی که

ابن عمر هنگام قدوم مدینه خبر دار گشت که حضرت امام حسین ع از مکه بجانب عراق شتابید

بیتابانه دویده بمسافت دو شبانه از ربذه ملاقی شده عرض ممانعت از عزیمت

کوفه نمود و گفت که شما جگر گوشهای پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستید

که با وصف تخییر در دنیا و آخرت اختیار آخرت بر دنیا فرموده و این شریف را ملوث

حطام دنیوی ننمایید و از آنجا که نعیم اخروی برای شما عوض زخارف دنیوی

قرار داده اند احدی از اهلبیت نبوت تمتع از متاع دنیای دنی نخواهند یافت
ست که انعطاف عنان عزیمت فرموده سلوک طریق مراجعت بلکه سفر نمائیم
هدف سهام تقدیر گشته و گردن تسلیم بقضای الهی خم کرده تن برضای خداداده بود
و مید انست که سائق و قاید مشیت ایزدی مناصی بجز رضا بقضای نگذارد عرصه این
عمر را السمع قبول ناشنیده فسخ عزیمت اختیار نکرد ابن عمر هنگام استیداع
حضرت امام حسین را در بر گرفته و کلمه تاسف و تلهف بر زبان حسرت رانده بخدا
سپرد و این میدانست که درهمین سفر پر خطر کارگذاران قضا و قدر امضای
احکام تقدیر خواهند کرد والا از شرف رفاقت خود را کسو نمیکشید بلکه اختیار مغنیت
محض سعادت ابدی میگردید و همین عذر از جانب دیگر خواص مثل عبد الله بن عباس
و عبد الله بن جعفر و محمد بن الحنیفه و غیر ایشان قابل قبول است والا از هجو ابن عباس
و دیگر اهلبیت رسالت با وصف علم بشهادت سید الشهدا در مقام که طلب
تقاعد از رفاقت هنگام عزیمت کوفه امکانی نداشت و دلیل این مطلب آنست که ارشاد
میشود وَاَخْرَجَ الْحَاكِمُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ مَا كُنَّا نَشُكُّ
وَاَهْلُ الْبَيْتِ مُتَوَافِرُوْنَ اَنَّ الْحُسَيْنَ يُقْتَلُ بِالطَّفِّ و مراد در حاکم
از ابن عباس رضی الله عنه گفت که شک نمیکردیم ما اهلبیت کثیره در بنکه بتحقیق

کشته شود در طف که موضعیست در زمین کربلا مبنی است که ابن عباس
رسیده است که در همین سفر سابق از آنکه خوش خواهد کرد اصلا هنگام عزیمت کوفه از
اهانت بر فتنه نشستند حضرت امام حسن را در وقت عزم عراق تنها گذاشتند

عن نجی الحضرمی انه سافر مع علی الی صفین فلما حاذی
نینوی نادی صبرا ابا عبد الله بشط الفرات قلت ماذا قال
ان النبی صلی الله علیه وآله قال حدثنی جبرئیل ان الحسین یقتل
بشط الفرات وارانی قبضة من تربته و بر آورد ابو نعیم از یحیی حضرمی که تحقیق او
سفر کرد همراه رکاب امیر المومنین علی کرم الله وجهه بسوی صفین و آن موضعیست مشهور بر کنار
آب فرات که در آنجا جنگ عظیم میانه امیر المومنین علی علیه السلام و معاویه واقع شد پس هرگاه در
مقابل نینوی شده بود آکرد که صبر و شکیبائی کنی ای ابو عبد الله یعنی حسین به نهر فرات ندا دی
گوید گفتم چه خبر است یعنی چه گفتی گفت که تحقیق پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که حدیث
کرد و خبر داد مرا جبرئیل باینکه بر آئینه حسین کشته شود به نهر فرات و نمود مرا مشتی از خاک
آن مکان از زمین روایت بعید است که جناب مرتضی کرم الله وجهه را علم بر مقتل حسین علیه السلام
از حدیث پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم حاصل بود و تفصیل این اجمال است آنچه
دیلمی از اصبغ بن نباته روایت کرده چنانکه میفرماید و اخرج ابن نعیم عن اصبغ

ابن نباتة قال اتينا مع علي رضي الله عنه على موضع

ههنا مناخ ركابهم وموضع رحالهم ومهراق دم

آل محمد يقتلون بهذه العرصة تبكي عليهم السماء والارض و برآورد

ابو نعیم از اصبغ بن نباته گفت که آمدیم همراه رکاب علی رضی الله عنه بر موضع قبر حسین

پس فرمود علی که اینجا جای خوابیدن شتران ایشان است و موضع خیمه گاه ایشان و

مکان ریختن خون ایشان نوجوانی چند از آل محمد کشته شوند درین میدان که بگرید

برایشان آسمان و زمین واخرج الحاكم وصححه عن ابن عباس رضي الله

عنهما قال اوحى الله تعالى الى محمد صلى الله عليه واله وسلم اني

قتلت يحيى بن زكريا سبعين الفا وانا قاتل بابن بنتك سبعين

الفا وسبعين الفا و برآورد حاکم و تصحیح کرد این حدیث را از ابن عباس رضی الله

عنهما گفت که وحی فرستاد خدا تعالی بسوی محمد صلی الله علیه و آله وسلم که تحقیق من کشتم

بانتقام یحیی بن زکریا هفتاد هزار کس را از یهود و تحقیق من خواهم گشت در انتقام فرزند

دختر تو هفتاد هزار و هفتاد هزار از اینجا عظمت جناب خاتم الانبیا علیه الصلوة

والثنا آگاه کردنیست که بعوض انتقام خون حضرت یحیی بن زکریا هفتاد هزار کشته

شود و بعوض انتقام خون حضرت سید الشهدا آد چندان یعنی یک لک و چهل هزار

داین خبر اولا در واقعهٔ مختار دنیا در اوایل دولت عباسیه بزبان علی

بظهور آمد واخرج احمد البیهقی عن ابن عباس رضی الله عنهما

قال رأیت صلی الله علیه وآله وسلم فی النوم ذات یوم نصف النهار

اشعث اغبر بیده قارورة فیها دم فقلت ما هذه قال دم الحسین

واصحابه لم ازل التقطه منذ الیوم فاحصی ذلک الوقت فوجدت قد

قتل ذلک الیوم ومرآورده بیهقی از ابن عباس که گفت که دیدم پیغمبر خدا صلی الله

علیه وآله وسلم را که روزی درخواب بوقت نیم روز پریشان مو غبار آلوده در دست مبارک

شیشه که درآن خون است پس گفتم این چیست فرمود که این خون حسینؑ ویاران اوست که جمع

وبر داشتم آن را بروز قتل او وابن عباس گوید که پس نگاه داشتم آن وقت را باز دریافتم

که بتحقیق کشته شد حسینؑ همان روز یکه من این خواب دیده بودم واخرج الحاکم البیهقی

عن ام سلمة قالت رأیت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی المنام

وعلی رأسه ولحیته التراب فقلت ما لک یا رسول الله قال شهدت

قتل الحسین آنفا ومرآورده حاکم وبیهقی از ام سلمه گفت که دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله

وسلم را درخواب وحال آنکه سر وریش مبارک آنحضرت خاک آلوده بود پس گفتم که چه حال

است ترا ای پیغمبر خدا صلعم فرمود که اینک درمقام قتل حسینؑ حاضر بودم بر ناظرین [illegible]

آثار مخفی و مستتر نخواهد بود که چون صدای ناله عباس که روز بدر کردند جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم را تمام شب بر ملال جناب رسول خدای متعال را در معرکه کربلا قیاس کردنیست که از کشتن عترت طاهره و قمع نونهالان گلشن رسالت و نبالت خاصه گل سرسبد چمن نبوت و امامت یعنی امام حسین علیه السلام و رفتن اهل بیت بر شتران خشک پالان و نزول مصائب بیکران بسر وقت زنان و یتیمان بر روح مقدس سرور پیغمبران چه گذشته باشد پس از پریشانی موی سر مبارک و غبارآلودگی جسم مقدس و التقاط خون حسین و باران او از زمین و داشتن در شیشه و خاک آلوده بودن سر و ریش آنحضرت و حاضر شدن بمقتل حسین علیه السلام چنانکه در روایای ابن عباس و ام سلمه هست چه عجب بلکه هرگاه آواز گریه حسین علیه السلام و طفلکی آنحضرت را ایذا رسانید و حضرت سیدة النساء را درین خصوص بخطاب نمیدانی اگر گریه حسین مرا ایذا میرساند مخاطب گردانید سنوح سانحه کربلا را چه باید گفت که از ابتدای آدم تا این دم چنین معامله احدی بچشم ندیده و نه بگوش شنیده که اگر قیام قیامت موقت بوقت خود نمی بود جای آن بود که آن روز جگر آسمان پاره پاره شده مانند قطرات مطرات بر زمین بچکیدی و دامن زمین همچو کتان از ماه چاک چاک گردیده از هم پاشیدی خون باریدن آسمان و سیاه شدن جهان و غیر آن از حوادث زمان

بود در وجنات ستم واخرج البیهقی وابو نعیم عن نضرة الازدیة

قتل الحسین مطرت السماء دما فاصبحنا وحبابنا وجرارنا

وکل شیء لنا ملآن دما و برآورد بیهقی و ابونعیم از نضره ازدیه گفت که هرگاه

شهید شد حسین ع خون بارید آسمان پس صبح کردیم این حال که خمهای ما و سبوهای

ما و هر ظرفی که از آن ما بود پر از خون بود واخرج البیهقی وابو نعیم عن

الزهری قال بلغنی انه یوم قتل الحسین لم یقلب حجر من احجار

بیت المقدس الا وجد تحته دم عبیط و برآورد بیهقی و ابونعیم از زهری

گفت که بمن رسید که بتحقیق روزیکه کشته شد حسین ع گردانیده نشد سنگی از سنگهای

بیت المقدس مگر یافته شد زیر آن خون تازه در غایت سرخی واخرج البیهقی

عن ام حبان قالت یوم قتل الحسین اظلمت علینا ثلاثا ولم یمس

منا احد من زعفرانهم شیئا یجعله علی وجهه الا احترق ولم

یقلب حجر بیت المقدس الا وجد تحته دم عبیط و برآورد بیهقی

از ام حبان گفت روزیکه کشته شد حسین ع تاریک شد دنیا بر ما تا سه روز و مس نمیکرد

یکی از ما از زعفران خود چیزی را که بمالد بر روی خود مگر میسوخت دیگر گردانیده نمیشد سنگ

بیت المقدس مگر یافته میشد زیر آن خون تازه در غایت سرخی و نیز مروی است که آن ابر

بید ادیان هر چه بسر وقت اهل بیت نبوت رفت بیان شمه از آن

اینهمه دعیان دین اسلام بودند وخود را مومن و مسلمان ظاهر میمودند

اولی الالباب ان هذا الشی عجاب **خاتمة** در بیان حال قاتلان حضرت بال

بر کس بیکه تصفح کتب تاریخ نموده اند مخفی نبوده باشد که هر کس که مباشر قتل و سهیم و شریک

قاتلان و راضی و خورسند بشهادت شاه شهیدان گردید قطع نظر از عذاب و نکال

اخروی که مستحق و سزاوار آنست درین دار دنیا بیدار سزای کردار خود رسید چنانچه

از زهری منقول است که هر کسیکه در معرکه کربلا بمعرض مقابله حضرت سید الشهدا بود

بی دیدن عذاب و کشیدن سزای اعمال بد از دنیا نرفت بعضی بقتل رسیدند و بعضی

نابینا شدند و بعضی را روی سیاه گشت و بعضی را در اندک فرصت ملک و دولت از

دست رفت و بعضی بتشنگی مردند و بعضی بدیگر عقوبات مبتلا گشتند مرویست

که جماعتی با همدیگر حرف میزدند که هیچکس را از دشمنان حسین ع ندیدیم که بدون ابتلاء بمصیبت در

دنیا از دنیا رفته باشد که پیرمردی از آن جماعت گفت که من شریک قتل حسین بن علی

بودم و هنوز بمصیبتی مبتلا نگشته ام چون این سخن بود که برای راست کردن فتیله

از جای خود برخواست شعله چراغ او را در گرفت و سوزشی در تمام تنش افتاد که دوان

میگشت و میگفت که سوختم سوختم تا آنکه رفته رفته خویشتن را به فرات انداخت چون

در یا بکارش خاصیت روغن گرفته حیوان او را سوخت

...ند و از سدی روایت کرده اند که شخصی مرا ضیافت طلبید

...در یک مجلس بودند که میانه کلام تذکره معرکه کربلا بر زبان ها رفت گفتند

...هر یک قتل حسین گشت بعقوبتی مبتلا شد که مرد میزبانی که امیر مجلس بود بایشان گفت

که من حاضر معرکه کربلا بودم و هیچ آفتی بمن نرسید هنوز این حرف با تمام نرسیده بود

که شعله از چراغ برجست و بر بدنش افتاد و آنکس را تمام سوخت راوی گوید

بخدا که من بچشم خود نفس دیدم که گویا انگشت سوخته افتاده بود و نیز مرویست

که مردی از لشکریان ابن زیاد که سر حضرت امام حسین را بفتراک بسته بود

استهار می دیدیم کو منظری داشت بعد از آنکه دیدند گردنی او تیره و تاریک تر از

قیر گشت گفتند پیش تو که خوب ترین مردم در حسن و جمال بودی چه شد که رویت باین روز

سیاه نشست گفت از روزیکه سر حسین را بفتراک بسته ام دو کس هر روزه

می آیند و هر دو بازو گرفته کشان کشان بسر آتش می برند و از کون بر آن می آویزند

و باز بسر می آورند از این رو رویش سیاه و حالش تباه است آخر آن کس بهمان

عذاب مبتلا ماند و بگرانی روادی جهنم شد و از واقدی منقول است

که پیرمردی از حاضرین مقتل حسین ع بود چون نابینا گشت از و سبب پرسیدند

گفت که رسول خدا صلعم را بخواب دیدم که آستین تا بازو چیده و در
شمشیری بود کشیده و رو بروی آنحضرت ص گسترده تا قاتلان حسین ع را
بر سر آن فرش انداخته اند همین که نظر آنجناب بر آن پیر افتاده نفرین کرد
و میلی از خون در چشم او کشید که کور شد و گویند که شخصی در شام از قتله حسین ع بود
که رویش همچو روی خنزیر شد عبرتگاه مردم گردید و روایت کرده اند که آنکس
که تیری بگلوی عبدالله که مشتهر بعلی اصغر است زده بود بمرضی مبتلا گشت
که جانب رویش حرارتی و لیس پشت او برودتی پیدا شد که هرچند رو بروی او بادزن
میکشیدند و عقب آن تنور آتش می افروختند بیجان وا ویلا میکرد و آنقدر تشنگی
میداشت که سبو سبو آب میخورد و فریاد العطش از کام و دهان او بلند بود آخر
شکمش شق شد و بهمان عقوبت بمرد و این است شمه از حال مردم عوام که حاضر معرکه کربلا
بود اما خواص پس از حال یزید پلید و ابن زیاد منبع فساد و ابن سعد و شمر بدگهر
و نظرای ایشان مجملا باید شنید که یزید علیه ما یستحقه چون از قتل حسین ع فارغ
کرد حق تعالی آن سرآمد اشقیا را قطع نظر از امراض جسمانی که هرچند شاق تر باشد
لیکن بلحاظ سزای اعمالش احتمال آن سهل است بارتکاب افعال شنیع مبتلا کرد
که صورت عذاب الهی بی شایبه تکلف از ناصیه حال آن بدمال نمودار بود منجمله آن

بت بنیاد دشمن شد روز عوام و خواص سکنان بلد
مان میانستند و معتقد کس از هیچ به گشته شد و خاصه امام سلی
پس شد تاراج نمودند و باشد در عازمان مشرف نماز در مسجد وی مسلم
تکسیر و سنگ دیگر بر سر مسجد و مسجد شریف جای داشتند و دیدار اعمال قبیح
کردند از تحریر پیش محال خود مسطور نیز ما در مسجد یکی که مورد و بلایکه مقدمه
بود بلطبوا آن جمله مسک کعبه معظمه که از سنگ سیاه بنا ساخته
صحن حرم محترم بزرگ و سنوهای مشک و لباس کعبه به سر حصه بریده
که بر در کعبه کشیده بود آن را هم ربا ساختند تا آنکه روزی چه محاربه با کار
و اهل بیت الله و امداد به آن مانده دار الحاصل است ملت و امصم منهیات
شرعیه از قبیل زنا و لواطت و شرب خمر و دیگر برادر با جواهر و امثال آن
که دلیل صریح بر ثابت کفر و کافری اوست و تفصیل این سوانح و حوادث بجای خود
مشرح است المختصر آن شورش شش سال و هفت ماه با مبتلای حبس عقوبات
از پادشاهی خود دم زده ازدهم ربیع الاول در مقام حمص که مسیر سب از بلاد
شام است و اصل جهنم گشت و ۳۶ سن عمر شصت و دو سال رسیده بود که با خوف
لعنت و سیل از مکت ارد و ساز رحمت دار الاقامت آنکه بروز آنکه مسک حرمت

هیچ سنگی در دنیا بر داشته نشد که زیر آن خون تازه بغایت سرخی نبوده واخرج ا[illegible]

بن مسهر قال حدثتني جدتي قالت كنت ايام قتل الحسين جارية [illegible]

السماء اياما تبكي له ونیز آورده بیهقی از علی بن مسهر گفت که خبر داد مرا جده من گفت که در

روزهای شهادت حسین دختر نوجوان بس آسمان بگریست تا روزهای چند و باید دانست که روایات

عدیده در باب گریه آسمان از سلف منقول است چنانچه ابن جوزی از ابن سیرین روایت کرده که از روز قتل

حسین علیه السلام تا سه روز دنیا تاریک ماند بعد از آن سرخی در آسمان ظاهر شد و از ثعلبی منقول است که آسمان بر حسین

گریه نمود و گریه آسمان سرخی است و گویند که آسمان تا شش ماه سرخ ماند و ابن سیرین گفته که سرخی

شفق بر کناره آسمان که محسوس در جهان است بعد قتل حسین حادث شد و قبل از آن این سرخی نبود

و وجودی بر آسمان نداشت و از ابن سعد نیز مرویست که سرخی شفق بر افق آسمان قبل از شهادت

شاه شهیدان مرئی و محسوس نبوده و ابن جوزی گفته که حکمت در سرخ شدن آسمان آنست که چون

از عروض غضب خون بجوش آید موجب سرخی رنگ چهره میگردد و ذات باری عز اسمه که منزه از

جسم و لوازم آن است آن غضب خود را بذریعه سرخی کناره آسمان ظاهر کرد تا این سرخی شفق

دلیل روشن بر عظمت معصیت قاتلان حسین علیه السلام و ظهور رنگ غضب الهی برایشان باشد و

بعضی گویند که بعد قتل حسین علیه السلام تا هفت روز آسمان گریه کرد و گریه او بمرتبه رسیده بود که از سرخی

آسمان دیوارها و [illegible] معصفر گشته بود و کواکب و شواهب آسمان با هم چندان [illegible] افتاد

ن از آسمان بارید که تا مدتی نشان آن بر زمین باقی ماند و هر ثوبی ولبا
بهسا آسمان گردید سرخی رنگ آن تا پاره شدن روی زوال ندیده بعضی روات
کرده‌اند که روز قتل حسین از آسمان خون بارید که از خانه‌ها و کوچه‌های خراسان و شام
و کوفه روان بوده و سر حسین علیه السلام را که بدار الاماره کوفه در آوردند و نهادند از دیوار خانه‌ها خون
روان گردید و بر آمدند چون تازه نجابت سرخی از زیر احجار بیت المقدس و احتراق زعفران
در زمین رساله بروایت زهری و ام حبان مذکور است و مرویست که روز قتل حسین آفتاب
کسوف گرفت که ستاره‌ها در نیم روز نمودار شد مردمان گمان کردند که قیامت قایم گشت
و این از اعاظم علامات است و دیگر از جمله آثار و علامات آنکه ارشاد میفرمود واخرج
البیهقی عن جمیل بن مرة قال اصابوا ابلا فی عسکر الحسین یوم قتله فنحروها
وطبخوها فصارت مثل العلقم فما استطاعوا ان یسیغوا منها شیئا
و بر آورد بیهقی از جمیل بن مره گفت که بغارت بردند لشکریان یزید شتران را که در لشکر
حسین علیه السلام بودند روز قتل آنحضرت پس ذبح کردند شتران را و پختند آنها را پس گردید گوشت
شتران مانند حنظل در تلخی پس نتوانستند که از حلق فرو برند از ان چیزی را و از ترجمه صواعق
منقول است که قافله پر از ورس از یمن بسوی عراق میرفت چون با لشکر یزید که بجانب
میرفت مرافقت میکردند شتران که پر از ورس بودند آنها ورس تمامی خاکستر شد یعنی

گویند که درسپاهی در لشکر قاتلان بود در قتل حسین علیه السلام کافر شد و شتران او
از گوشت آنها آتش برمی آمد و همچو سوانح برای عبرت سامعان و خبرت ناظرین
و آنچه برای تعذیب قاتلان است بیانش میرود و اخرج ابونعیم من طریق سفیان
عن جدته قالت شهد رجلان قتل الحسین فاما احدهما فطال ذکره
حتی کان یلفه واما الاخر فکان یستقبل الراویه بفیه حتی یاتی علی اخرها
فما یروی و برآورد ابونعیم از طریق سفیان از جده خود گفت حاضر شدند دو مرد قتل
حسین را پس اما یکی از آنها پس عضو تناسل او دراز شد تا آنکه می پیچید آن را و گویند
که در کمر می بست و گویند که بگردن همچو ریسمان می پیچید اما دیگری پس حالش بجائی رسید
که استقبال میکرد پکهال پر از آب را بدهن خود تا آنکه تمام می نوشید آن را و سیراب
نمیشد و همچنین قاتلان دیگر بعذاب و نکال مبتلا شده مردند چنانچه بندی از آن اگر خدا
خواست در خاتمه مذکور شود و باقی از آثار و علامت تو صحبت آن را باید شنید ف

اخرج ابونعیم عن حبیب بن ثابت قال سمعت الجنة تنوح علی الحسین
وهی تقول شعر مسح النبی جبینه فله بریق فی الخدود ابواه فی
علیا قریش وجده خیر الجدود و بیرون آورد ابونعیم از حبیب بن ثابت گفت
شنیدم زنی را که از جنیان که می گریست بر حسین در حالیکه میگفت که مسح کرد و بوسید

...ی از نور و لمعان در رخسارها چون ماه درخشش بود بنا بر عهد گان قریش

...تی حسین خشیده بوده میکرد بر حسین و میگریست بر آن و میگفت اگر بیا نشستی

...ج ابو نعیم من طریق حبیب بن ثابت عن ام سلمة قالت سمعت

نوح الجن منه قبض النبی صلی الله علیه وآله وسلم الا اللیلة و

ما اری ابنی الا قد قتل یعنی الحسین فقالت لجاریتها اخرجی فاسألی

فاخبرت انه قد قتل وان الجنية تنوح شعر الا یا عین فابتهلی

بجهد ومن یبکی علی الشهداء بعدی علی رهط تقودهم المنایا

الی متجبر فی ملک عبد و برآورد ابو نعیم از طریق حبیب بن ثابت از ام سلمه

گفت نشنیدم نوحه و گریه جن را از روزیکه وفات یافت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم

مگر امشب و نمی بینم مگر اینکه پسر من تحقیق کشته شد یعنی حسین علیه السلام پس فرمود کنیز خود را که

بیرون رو پس بپرس پس خبر داد کنیز با اینکه تحقیق کشته شد حسین ع و بدرستیکه جنیه نوحه

میکند و میخواند آنگاه باش ای چشم پس گریه و زاری بکن بکوشش تمام و کیست که

گریه کند بر شهیدان بعد از من بر گروهی که کشید ایشان را اسباب موت بسوی ظالم

سرکش در سلطنت زمان من و گویند که حضرت ام سلمه بعد دریافت این ماجرا

آنقدر گریست که از هوش رفت و تا دیر غشی بر او طاری ماند واخرج ابو نعیم

عن مزيدة بن جابر الحضرمي عن امه قالت سمعت الجن

تنوح على الحسين وهي تقول شعر انعى حسينا هبلا كان

و برآورد ابو نعيم از مزيدة بن جابر حضرمي از مادر خود گفت که شنیدم جن

گریه میکرد بر حسین ع و میگفت که خبر مرگ حسین بیرون آمد غمگین شد او و حسین با جمال

و کوه صبر و استقلال بوشیده نماند که سابق گذشت که مراد از نوحه درینمقام گریستن

بیادکرد اوصاف حمیده و خصال پسندیده حضرت امام حسین علیه السلام است نوحه معتاده

در رسوم اهل بدعت و عمل زمان جاهلیت که آن باتفاق علما حرام و در احادیث صحیحه وعید

شدید بر آن وارد شده است و اخرج ابو نعيم من طريق ابن لهيعة عن

ابي قبيل قال لما قتل الحسين احتزوا راسه وقعدوا في اول

مرحلة يشربون النبيذ فخرج عليهم قلم من حديد فكتب سطرا

بدم شعر اترجوا امة قتلت حسينا شفاعة جده يوم الحساب

و برآورد ابو نعیم از طریق عبد الله بن لهیعه که محدث مشهور است از ابی قبیل گفت

که هرگاه شهید شد حسین ع بریدند سر او و نشستند در اول منزل که نوشیدند

نبیذ را پس برآمد بر ایشان قلمی از آهن پس نوشت سطری از خون آیا امید

میدارند گروهی که کشتند حسین را شفاعت جد او بروز حساب یعنی چون بر مبارک

...بیت پیش یزید بن معاویه بسوی شام می بردند چنین در
...بخوردن نبیذ تمر مشغول شدند دیدند که قلم آهنی از غیب پیدا
...یعنی بیت مرقوم را بخون نوشت و بعضی گویند که چون زنان اهلبیت را
با شتران نشاندند و سر امام مظلومان را بر نیزه گذاشته بطرف شام روانه شدند
بمنزلی رسیدند و در آنجا دیری بود در شب دیگر آن فرود آمدند دیدند که بر دیوار آن دیر
بیت مزبور مرقوم است از راهب آن دیر پرسیدند که نویسنده این بیت کیست آن
راهب گفت که من اینقدر میدانم که این بیت بر این دیوار از مدت پانصد سال
قبل بعثت نبی شما نوشته شده است و بعضی گویند که دیوار دیر شکافته شده
و قلم از آن بیرون آمده این بیت را از خون نوشت و گویند که چون راهب حال
اسیران اهلبیت وقوف یافته سر مبارک سید الشهدا بر سر نیزه دید با خود
گفت که این قوم بدکسان اند که پسر نبی خود را کشتند و اهلبیت او را دلیل و خوار
کردند و با آن جماعت اشقیا مخاطب شده گفت که ده هزار درهم از من اینک بگیرید
و این سر که بر نیزه میدارید یک شب پیش من بگذارید یزیدیان که از آتش
... طمع بودند قبول نمودند پس آن راهب سر مبارک از دست ایشان گرفته بگلاب
و بعد غسل داده خوشبو مالیده بر زانوی خود نهاده مشاهده انوار خدا در جمال حق نما

مهک

میکرد و بدیدهٔ سر خود معاینه می‌نمود که انوار تجلیات از سر مبارک
وطبقات نور پی در پی تا صبح از آسمان بر سر مبارک می ریزد کلا
مسلمان شده و بقیهٔ عمر خود را در محبت و ولای اهل بیت و انقیاد احکام اسلام گذرا
د و ایقان موعود دیه داخته ده هزار درم آن گروه بدبختان را درگاه آن بدبالان
درمها را از صره کشیده خواستند که میانه خودها قسمت نمایند دیدند که آن دراهم
خاکستر بودند و بر یکطرفی از آنها آیه وَلَا تَحْسَبَنَّ اللّٰهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ
و بر طرفی دیگر آیه وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ رقم
بود برارباب بصیرت و اصحاب معرفت پوشیده و پنهان نبوده باشد که این
همه آثار عجیبه و شواهد غریبه که بیانش رفت برهان ساطع و حجت قاطع بر عظمت واقعه
کربلا و شهادت سید الشهدا است لیکن امری که عجیب تر از آن متصور نیست
مکرر شنیدن حق نیوش باید شنید که ارشاد میرود و ختم کلام بر آن میشود واخرج
ابْنُ عَسَاكِرَ عَنِ الْمِنْهَالِ بْنِ عَمْرٍو وَقَالَ أَنَا وَاللّٰهِ رَأَيْتُ رَأْسَ الْحُسَيْنِ
حِيْنَ حُمِلَ وَأَنَا بِدِمَشْقَ وَبَيْنَ يَدَيِ الرَّأْسِ رَجُلٌ يَقْرَءُ سُورَةَ الْكَهْفِ
حَتّٰى بَلَغَ قَوْلَهٗ تَعَالٰى أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيْمِ
كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا فَأَنْطَقَ اللّٰهُ الرَّأْسَ بِلِسَانٍ ذَرِبٍ فَقَالَ

لی و حجّتی در آورد ابن عساکر از منهال بن عمرو گفت

ین را وقتیکه برداشته شد بر نیزه در دمشق بودم و پیش سر

می خواند سوره کهف را تا آنکه رسید باین آیه که معنی آن فیست آیا

پنداشتی که اصحاب کهف و رقیم از عجوبات نشانهای قدرت ما بودند پس گویا کرد

خدا تعالی سر مبارک را بزبان فصیح پس گفت عجیب تر ازین کشته شدن من

و بر نیزه برداشته شدن سر من بود بنده گوید که قصه اصحاب کهف تا سیصد

و نه سال بغار در خواب رفتند و چون بیدار شدند گمان روزی یا پاره از ان مقدار خواب

خود دانستند هر چند مشتمل عجایب قدرت الهی است چنانچه تفاصیل این قصه

در تفاسیر قرآن و کتب تواریخ بجای خود مذکور است لیکن قتل شاهزاده دین

و حمل سر مبارک بر نیزه عجیب تر از آن است نه اینکه جماعتی مردمان با وصف تلفظ

بکلمه شهادت و اقرار نبوت خاتم الرسالت و انتحال رسم و اسم اسلام بطمع خام

حطام دنیوی بقتل فرزند رسول دلیر گردیدند و به قتول بر داشتند و دودمان رسالت

را پایمال حوادث و آفات ساختند سر سردار نوجوانان بهشت را به تیغ

جفا بریده بر سر نیزه کشیدند و مستورات سراپرده عصمت و طهارت را

بی پرده بر پشت شتران نشانده شهر بشهر گردانیدند و دیگر از دست بیداد آن

از جور و تعدی یزید بظهور آمده تا بروز آن شقی ذخیره خسران را توشه
رخت زعامت خودش از دنیا بدوزخ کشید و چون یزید بن معاویه مرد معاویه
پسر یزید را که در حیات خودش ولیعهد و خلیفه ساخته بود بر تخت سلطنت نشاندند
همین که معاویه پادشاه شد بر منبر رفته بعد حمد خدای جل و علا و نعت سرور انبیا
علیه الصلوة والثنا گفت که خلافت آئین مضبوط خدا و حق خلفای با صفا است و جدم
معاویه بن ابوسفیان از راه خلاف با علی مرتضی ع که احق و الیق بخلافت بود نزاع
و جدال کرد بعد او پدرم که هیچگونه اهلیت و استحقاق نداشت بر تخت سلطنت نشست
و برای استحکام حکومت خود بحسین بن علی ع فرزند رسول را کشت آخر جوان
بمرد و نکال و وبال در این بطمع حکومت چند روزه همراه خود برد و بعد از آن زار
زار گریست و گفت که من میدانم که کاره با حسین ع بسیار بد بود و که پدرم بود و بازگشت او
بسوی جهنم است که اولاد رسول خدا را قتل کرد و شراب را مباح ساخت و تخریب مدینه
طیبه پرداخت و هتک حرمت خانه کعبه روا داشت من درین خلافت لذتی نمی یابم از اولاد
ابوسفیان هر کسی را که راضی شوید امیر گردانید من عقد بیعت خود را از گردن شما
بر آوردم پس از منبر فرود آمد و دلتنگ نشسته در خانه خود را بر روی خلق بربست
بعد از آن بجوار رحمت حق پیوست اما حال خسران مآل ابن زیاد شقی و بنیاد

ال مختار بن عبید ثقفی کشته شد و ابن سعد و شمر را نیز مختار بعد

مرویست که چون مختار تسلط بر کوفه یافت عرض اسیران

کسانیکه در لشکر ابن سعد شریک قتال حسین بن علی ع

بودند یک یک را پیش ایشان می‌آوردند چنانچه چند کس ایشان را دید همه را گردن

زده بدار کشیدند و مختار غلام خاص خود را فرمود تا ابن سعد را حاضر کنند حفص

بن سعد حاضر شد مختار پرسید که پدرت کجاست گفت در خانه نشسته است

مختار گفت که حالیا از حکومت ری و اعمال آن دست بر داشته چگونه بخانه نشست

روز قتل حسین ع چرا خانه نشینی اختیار نکرد و حکم کرد تا سر ابن سعد بریدند و پسرش را

نیز کشتند و شمر الملعون را نیز گردن زدند و سرهای ایشان را پیش محمد حنفیه فرستاد پستر

حکم داد که بقیه مردمان که شریک ابن سعد در معرکه کربلا بودند هر کرا بیابند بکشند چون

مردم دانستند که مختار در صدد قصاص حسین ع است از کوفه قصد گریز ببصره کردند

مختار بعقب ایشان افتاد هرکس که دست یاب میشد میکشتند و خانه‌اش میسوختند و مال

او را غارت میکردند چون خولی بن یزید را اسیر کرده پیش مختار آوردند فرمود که

اول هر دو دست و پای او ببریدند بعد ازان بدار کشیدند پستر جسمش را آتش سوختند

و همچنان دیگران هم که از لشکریان ابن سعد یافتند بعقوبتی کشتند القصه چون

مختار از قتل ابن سعد و شمر و خولی ابن یزید علیہم اللعن والعذاب
خاطر جمع کردہ در بند قتل ابن زیاد افتاد چنانچہ ابراہیم بن مالک اشتر را با جماعتی از
سپاہ بمقابلہ ابن زیاد فرستاد و ہمینکہ ابراہیم بسرحد موصل واصل شد ابن زیاد
بکنار دریائیکہ بمقابلہ پنج فرسنگ از موصل واقع است لشکر کشید و بنائی
مقابلہ انداخت تا آنکہ دم صبح محاربہ از طرفین بظہور آمدہ ہنگام نماز شام سپاہ
ابراہیم لشکر شام را کہ ہمراہ ابن زیاد بود شکست داد چون فوج ابن زیاد ہزیمت
خوردہ رو بفرار نہاد لشکر ابراہیم متعاقب فراریان افتاد و ابراہیم حکم داد کہ از
فوج مخالف ہر کس را کہ یابند زندہ نگذارند چنانچہ بسیاری را از ہمراہیان ابن زیاد
از جان کشتند و ابن زیاد ہم کشتہ شد تا سر ابن زیاد بریدہ پیش ابراہیم حاضر
کردند ابراہیم آن را پیش مختار بکوفہ فرستاد چون سر ابن زیاد بکوفہ رسید مختار
بزم خود آراستہ و اہالی کوفہ یکجا ساختہ بدار الامارہ جلوس نمودہ فرمود کہ سر ابن
زیاد حاضر کنید چون سرش حاضر کردند گفت کہ اینست سر ابن زیاد ای مردم
کوفہ ببینید کہ قصاص خون حسین ؑ ابن زیاد را زندہ نگذاشت و از مفتاح النجا منقول
است کہ در واقعہ مختار ہفتاد ہزار کس از مردم شام بقتل رسیدند و این واقعہ
روز عاشورہ ... شصت و ہفت ہجری بعد از شش سال از معرکہ کربلا اتفاق افتاد

...نه برکاه سر ابن زیاد و سرداران او را پیش مختار حاضر کردند
...ند در آمد میانه سرها شده در سوراخ بینی ابن زیاد رفت و اندکی قرار گرفته
...ن او بر آمد باز در بینی رفت تا غایب شد گویند که مار بدینسان سه بار آمد و رفت تفتیش
کرد بالجمله ابن زیاد و ابن سعد و شمر ذی الجوشن و عمر بن الحجاج و قیس بن اشعث
کندی و خولی بن یزید و سنان بن انس نخعی و عبد الله بن قیس و حکم بن طفیل
و زید بن مالک و غیر ایشان از اعیان یزیدیه بعقوبت ها مبتلا شده بقتل رسیدند
و تنهای ایشان را از زیر سم اسبان گذرانیدند و اسبان را با نعلها دوانیدند چندانکه
تنها ریزه ریزه گردید با خاک برابر شد و پوشیده مباد که در کتب تاریخ اختلاف است
در بعضی ذکر قتل ابن سعد و شمر و غیره قبل از قتل ابن زیاد است و در بعضی بعد از آن و کیفیت
ما کان مستقر تحقیق حسب وعده که بیانش در ضمن اخبار واقعه کربلا بروایت حاکم مقدم شد
سزای اعمال قتله حسین ع را از دست مختار بکنار آنها نهاد و گو شقاوت ازلی بنهایت
بکار ظهور در ناصیه اعتقاد مختار کرده خاتمه تفصیل حال بد مآلش در کتب تاریخ مسطور است
و هرگاه مختار بر کوفه و اطراف و جوانب آن مسلط شد داعیه مختار به عبید الله بن زبیر
در سر شش جا گیر و عبد الله برادر مختار وقوف یافته مصعب بن زبیر برادر خود را بمحاربه
مختار نامزد کرد و ... مصعب بمحاربه عمره مختار رو آن میانه مصعب و مختار طرح جدال

و قتال افتاد و فتح نصیب مصعب گردید و مختار درین معرکه بقتل رسید چنانکه مصعب نیز در
کوفه و نواحی آن استیلا یافت عبد الملک بجنگ مصعب برخاست هنگامه قتال گرم
ساخت و فتح یاب شد و مصعب بن زبیر و ابراهیم بن مالک اشتر بقتل رسید
از ابن عمر شعبی منقول است که با عبد الملک گفت که من اول سر حسین را بدار الاماره
روبروی ابن زیاد دیدم بعد از ان سر ابن زیاد را پیش مختار و بعد از ان سر مختار
را در حضور مصعب بعد از ان سر مصعب را بمجلس تو می بینم پس ازین دار الاماره
پناه میجویم که بدشگونیست که بازگشت سرهای ایشان باینجا میشود عبد الملک با صغای
این سخن از مجلس برخاست و گفت که بنای این قصر نامبارک را از پا درآرند بالجمله
هرگاه عبد الملک بر مصعب ظفر یافت و مصعب کشته شده کوفه و نواحی آن در تصرف
او درآمد خواست که سپاه برای قتال عبد الله بن زبیر بمکه فرستد در اول وهله
هیچکس اجابت نکرد که در حرم خدا که جدال و قتال در آن حرام است چگونه محاربه بعمل
آید روزی حجاج پیش عبد الملک حاضر شده گفت که من دوش بخواب دیدم
که سر ابن زبیر را از تنش جدا کردم عبد الملک دانست که حجاج راضی بعزیمت
مکه برای مقاتله ابن زبیر است فوج خود را بنام حجاج کرده بمکه فرستاد حجاج که
اصلش از طایف بود چون بدانجا رسید سپاه دیگر جمع ساخته متوجه سمت کعبه شده

نایره قتال را با ابن زبیر باشتعال آورد و کر گستاخی بالبته دامن محافظت آداب
کعبه را یکسر از دست اعتقاد و گذاشت تا آنکه تمامی حرم محترم رنگین بخون کشتگان
گردید و عبدالله بن زبیر شربت شهادت چشید بعد از آنکه این مرحله هم طی شد
حکومت مروانیان در شام و عراق و حجاز و دیگر ممالک استقرار گرفت و تا هزار ماه
دوام و استمرار یافت و آنچه در تفسیر سوره انا انزلناه فی لیلة القدر بدین کیفیت
لیلة القدر خیر من الف شهر از حضرت امام حسن علیه السلام مرویست که مراد
از هزار ماه مدت ملک و سلطنت بنی امیه است بظهور آمد اینست روداد

وقایع که بترتیب آنچه محفوظ خاطر فاتر بود حواله قلم نمود و بعد
ازین آنچه جلوه ظهور گرفت بخوف اطناب
کلام طی گشت ازین پس بکار
رفت الله

6118

[illegible] جمادی الاولی سنه ۶ [illegible] عسکری [illegible]

بتاریخ سیزدهم ۱۳ رجب المرجب سنه ۱۲۵۸ هجری قدسی صورت اختتام پذیرفت